« رويت بدر »

نگاهي كوتاه به زندگي شهيد مهدي باكري

به سال 1333 هـ.ش در شهرستان مياندوآب در يك خانواده مذهبي و با ايمان متولد شد.در دوران كودكي، مادرش را ـ كه بانويي با ايمان بود ـ از دست داد. تحصيلات ابتدايي و متوسطه را در اروميه به پايان رسانيد و در دوره دبيرستان(همزمان با شهادت برادرشعلي باكري به دست دژخيمان ساواك) وارد جريانات سياسي شد. فعاليتهاي سياسي ـ مذهبي پس از اخذ ديپلم با وجود آنكه از شهادت برادرش بسيار متاثر و متالم بود، به دانشگاه راه يافت و در رشته مهندسي مكانيك مشغول تحصيل 3 شد. در دانشگاه تبريز يكي از افراد مبارز اين دانشگاه بود. او برادرش حميد را نيز به همراه خود به اين شهر آورد. شهيد باكري در طول فعاليتهاي سياسي خود (طبق اسناد محرمانه بدست آمده) از طرف سازمان امنيت آذربايجان شرقي (ساواك) تحت كنترل و مراقبت بود. پس از مدتي حميد را براي برقراري ارتباط با ساير مبارزان، به خارج از كشور فرستاد تا در ارسال سلاح گرم براي مبارزين داخل كشور فعال شود. شهيد مهدي باكري در دوره سربازي با تبعيت از اعلاميه حضرت امام خميني(ره) – در حالي كه در تهران افسر وظيفه بود – از پادگان فرار و به صورت مخفيانه زندگي كرد و فعاليتهاي گوناگوني را در جهت پيروزي انقلاب اسلامي نيز انجام داد. پس از پيروزي انقلاب اسلامي بعد از پيروزي انقلاب و به دنبال تشكيل سپاه پاسداران انقلاب اسلامي به عضويت اين نهاد در آمد و در سازماندهي و استحكام سپاه اروميه نقش فعالي را ايفا كرد. پس از آن بنا به ضرورت، دادستان دادگاه انقلاب اروميه شد. همزمان با خدمت در سپاه، به مدت 9 ماه با عنوان شهردار اروميه نيز خدمات ارزندهاي را از خود به يادگار گذاشت. 4 ازدواج شهيد مهدي باكري مصادف با شروع جنگ تحميلي بود. مهريه همسرش اسلحه كلت او بود. دو روز بعد از عقد به جبهه رفت و پس از دو ماه به شهر برگشت و بنا به مصالح منطقه، با مسئوليت جهاد سازندگي استان، خدمات ارزندهاي براي مردم انجام داد. شهيد باكري در مدت مسئوليتش به عنوان فرمانده عمليات سپاه اروميه تلاشهاي گستردهاي را در برقراري امنيت و پاكسازي منطقه از لوث وجود وابستگانو مزدوران شرق و غرب انجام داد و بهرغم فعاليتهاي شبانهروزيدر مسئوليتهاي مختلف، پس از شروع جنگ تحميلي، تكليف خويش را در جهاد با كفار بعثي و متجاوزين به ميهن اسلامي ديد و راهي جبههها شد. 5

مهدي گفت : «صفيه ما ميخوايم بريم جنوب. تو با من مي آيي اهواز؟ » فكر نمي كردم بشود. از خدا خواسته ، گفتم : تو هر جا بري من باهات هستم ، حتا اون ور دنيا » . مهدي خنديد و گفت « نيايي اون جا ، دلت تنگ بشه ، بشيني گريه كني كـــه مـــن مــامانم رو مي خوام ». ١ - نيمه پنهان ماه ـ خاطرات همسر شهيد 7 قرار گذاشتيم اين بار كه مي رود ، خانه اي جور كند و بيايد من را با خودش ببرد. با حميد آقا رفتند. كم كم وسايل را جمع كردم و توي كارتن گذاشتم . آماده بودم مهدي بيايد . دو هفته بعد زنگ زد و گفت «حميد مي آد دنبالت . با او بيا اهواز ». گفتم « امكان نداره من با كسي غير از خودت بيايم » . گفت « من نمي توانم . الآن اين جا خيلي كار دارم . ميل خودته . دوست داشتي بيا». ديگر نمي توانستم بدون مهدي سر كنم. ناز كردن فايده نداشت. حميد آقا آمد. يك وانت گرفت و وسايل را بار زد و فرستاد اهواز. خودمان هم با يك ميني بوس راه افتاديم. من بودم و حميد آقا. توي ميني بوس ، با راننده سه نفر مي شديم.موقع خداحافظي با خانواده ام، آن قدر خندان بودم كه هم سايه مان تعجب كرده بود. مي گفت « صفيه چه طور مي توني اين قدر شاد باشي؟ تو داري از خونواده ت جدا مي شي . داري مي ري تو يه منطقه ي جنگي ». گفتم مي رم پيش مهدي ».اولين بار بود كه از اروميه خارج مي شدم. چله ي زمستان، برف توي راه كولاك شد. ماشين نمي توانست راه برود. شب ميانه مانديم و صبح دوباره راه افتاديم. تا رسيديم، باختران، ظهر شد. مهدي منتظرمان بود. از نگراني كلافه شده بود. فرداي آن روز با مهدي رفتيم اهواز و دوتايي خانه اي را كه اجاره كرده بود ، مرتب 8 كرديم . مهدي يك جعبه ي مهمات را داده بود طبقه زده بودند و به جاي كتاب خانه گذاشتيم كنار اتاق و كتابهامان را چيديم توش . مي گفت « اگه وقت نمي كنم بخونم ، اقلاً چشمم كه به شون مي افته خجالت مي كشم» . به من سپرده بود از المعجم آيات، ايثار و شهادت و جهاد و هجرت را در بياورم.هر بار ميآمد چيزهايي كه درآورده بودم ، مي دادم بخواند. خانه مان دو طبقه داشت. سرويس بهداشتي و آشپزخانه، طبقه ي پايين بود كه يكي از دوستان مهدي با خانم و دو تا بچه هاش نسشته بودند. دور و بر خانه ، اداره و سازمان هاي دولتي و راه آهن بود. از اين بابت خيلي امن نبود. ديوارهايكوتاهي هم داشت. پنجره را با پلاستيك سياه پوشانده بودند كه از بيرون نور چراغ پيدا نباشد. همان روز اول من را برد و شهر را نشانم داد. دو روز ماند پيشم . موقع رفتنش گفتم « اين جا اروميه نيست كه خيالت راحت باشه ، بري و من رو تنها به اميد خدا بزاري . بايد مرتب سر بزني». اما تا بيست روز خبري نشد . همه اش هم به اين اميد گذشـت كـه مهدي مي آيد ، مي آيد. 9 1 پاك بود سخنان كوتاه امـام را مي نوشت و به ديــوار اطـاق مـي آويخــت و مي گفت:« سخنان امام الهام گرفته از آيات الهي است ، بايد جلو چشمان ما باشد تا هميشه آنها را ببينيم و از ياد نبريم.» در بعد سياسي و اقتصادي نيز كاملاً مطيع امام بود و بـه كـساني كـه اسلام را در رأس كارها قرار داده بودند و امام نيـز آنـان را قبـول داشـتند احترام مي گذاشت. شخصيتهاي مملكتي را كه پيـرو خـط امـام بودنـد و دستورات اسلام ار اجرا مي كردند دوست مي داشت. به همان ميزان كه به انجام فرايض ديني مقيد بود ، نسبت بـه بيـشتر مستحبات هم تقيد داشت . نيمه هاي شب از خواب بيـدار مـي شـد ، بـا خداي خود خلوت مي كرد و نماز شب مي خواند ، با سوز گـداز ، و گريـه مي كرد و طلب مغفرت مي نمود و اشك مي ريخـ ت . خوانـدن قـرآن از كارهاي واجب روزمره ايشان بود. آيات جهاد ، شهادت ، هجرت ، صبر و نصرت خــدا را از قـرآن استخـــراج مي كرد و در آنها تدبر مي نمود . ١ - به روايت از همسر شهيد مهدي باكري 10 « دست نوشته ها » 11 سربازان امام زمان(عج) ... براي حفظ جان يك بسيجي ما وظيفه داريم. فرمانده ، براي حفـظ جان و مال حساسيت خاصي داشت در سخنراني ها و جلسات فرماندهان، چنان به استفـاده مطلـوب از ادوات جنگي ، مهمـات و خودروهـا تذكـــر مي داد، توگويي، جبهه ، ميداني بـــراي انجـــام پـروژه هـاي مـديريتي است. و با تاكيـد بـه مـســايــل حفـاظتي در جنــگ( بـرخلاف تـصور مفسران جنگ كه جبهه محل هيجان امـواج انـساني بـود) مـي خواسـت رزمندگان را از كمترين آسيب ها نيز بدور نگه دارد. اين حفاظت ، منافاتي با شهادت نداشـت، زيـرا ، هـدف در جنـگ بـا متجاوران ، رفع فتنه بود و دفاع براي بقاي انسانهاست (امت مسلمان ) 12 فرمانده شهيد در يادداشتهاي خــود در بيــان ايـن مهــــم ، چنـين مي نويسد: 1 -محاسبات خودرا كردن درمقابل سـختيها ومـشكلات (حملـه هـا ∗ وعقب نشيني ها ... ) 2 -آموزش ها و حداكثر استفاده از امكانـات موجـود بـراي مقابلـه بـا دشمنان 3 -رعايت مسايل حفاظت ، كم رفتن به شـهر ،دژبـاني و انـضباط در شهر 4 -روحيه ماموريت شناسايي را داشتن 5) -اعتماد)به نقشحفاظت و غافلگيريبعنوانيك اصلدر جنگ 6 -بررسي علل شكست در جنگ 7 -حفظ بيت المال ، قايق ها و خسارت وارده 8 -در دست داشتن اموال ـ خودروها ـ انبارها ، آشپزخانه ها ... 9 -نگهداري و رسيدگي كامل به خودروها و راننده ها 10 -خوب كار كردن و خسته نشدن و عبادت دانستن هنگامي كه بر سرباز امام زمان (ع) خدمات مي دهيد. ∗ دست نوشته هاي شهيد ـ اسناد بنياد شهيد و امور ايثارگران استان آذربايجان غربي 13 تجارب تاريخي آنچه از يادداشت هاي شهيد برمي آيد ، ايشان تاريخ جنگهـاي صـدر اسلام را با دقت و ظرافت مطالعه مي كرده است . علل شكست و پيروزي آن جنگ ها را بررسي و به همرزمانش يـادآور مي شده اسـت. كنكـاش حـوادث و رخـدادهاي آن جنـگ هـا ، ضـمن اثربخشي در آرايش و نظام جنگي، به ساخت ذهني سربازان و بسيجي ها، منجر و بـا تطبيق حوادث ، بـه تجديد قواي رزمندگان مي انجاميد : خطابه پيامبر (ص) : من شما را بــه آنچه خداوند در كتاب خـود مـرا بـه آن سفارش كرده، توصيه مي كنم و تذكر مي دهم . فرمان خدا را اطاعت كنيد و از مخالفت او بپرهيزيد . - مبارزه با دشمن مشكل و پر زحمت است وكمتر كـسي در برابـر آن مقاومت مي كند مگر آنهايي كه خداوند راهنمايي و تقويت كرده است . - در سال سـوم هجـرت (توسـط حـضرت پيـامبر(ص) )بـراي چگونـه جنگيدن ، شورايي تشكيل يافته بود (اصل قرارگاهي) - بعد از شورا، تصميم آخر، با پيامبر(ص) بود (نقش فرماندهي ) - توصيه پيامبر(ص) به عبدا... جبير در بالاي تنگه اُحد (حفاظت زمين در عمليات ) - پيامبر (ص) هم بخاطر امت خود، شكست داشت(درس از شكست ) 14 -در صدر اسلام، پس از 8 سال جنـگ، بـا قـــريش، مكـــه فتـــح شــد( مقاومت ) - 10 سال مشقت در قبل از هجرت و هدايت 74 عمليـات جنگـي در هر 45 روز توسط حضرت پيامبر(ص) در بعد از هجرت (مقاومت مسلمين) - فرصت فرماندهي به جوانان در جنگ (جوان گرايي در دين ) زندگي جمع آوري مال و حرص زدن حتي از راههاي نامشروع ـ دنبال تهيه ∗ ساختمان و ماشين و غيره كه هر طور شـده بايـستي تهيـه شـود و جـزو آرزوهاي ماست. مقام و رياست بدست آوردن ، تفريح كردن ، رفتن به مجالس عيش و نوش ، خوش بودن در زندگي ، دوسـت داشـتن اولاد كـه بـزرگ شـوند ، شـوهر بدهنــد و عروســي كننــد ، خـوردني هـاي خــوب ، خـواب و استـراحت هاي جانانه ، كسب اعتبار و وجهه از مال دنيا و آنچه در چـشم مردم، بزرگ ظاهر مي شود و خداي نـاكرده مـذهبي بـودن هـم بخـاطر كسب اعتبار بيشتر درچشم مردم باشد ! ( عاقبت ) ديدگاه اين گونه انسانها را خداوند چنين مي فرمايد : محققاً در مثل، زنـدگاني دنيـا بـه آبـي مانـد كـه از آسـمان هـا فـرو فرستاديم تا با آن باران انواع مختلف گياه زمين از آنچه آدميان و حيوانات ∗ دست نوشته هاي شهيد ـ اسناد بنياد شهيد و امور ايثارگران استان آذربايجان غربي 15 تغذيه كنند . برويد تا آن گاه كه زمين از خرمـي و سـبزي بـه خـود زيـور بسته و آرايش كرده و مردمش خود را بر آن قادر و متصرف پندارند. كه ناگهان فرمان ، به شب يا روز رسد و آن همـه زيـور زمـين را درو كند و چنان خشك شود كه گويي ديروز در آن هيچ نبوده ، اين گونه خدا آياتش را روشن براي اهل فكرت بيان مي كند. « سوره مباركه يونس آيه 24 « با قرآن شهيد مهدي باكري براي تناسب بخـشي انديـشه و رفتـار خـود ، بـه قرآن، نگاهي ملتمسانه و جدي داشته است از تحقيق موضوعي قرآن كـه در ارتباط با آيات 29 سوره مبـاركــه بــه عمــل آورده بـــود معلـــوم مي شود كه او، جهت گيري جريانات سياسي ، اجتماعي و دفاعي روزگـ ار خود را از آيات قرآن ، تفسير مي نمـوده اسـت. در دفترچـه يادداشـت بـه يادگار مانده از ايشان، مسايل زير را از آيات قرآن مجيد ، جستجو كـرديم (كه شامل 92 صفحه بود): 1 -جهاد در راه خدا 2 -حيله و توطئه كفار 3 -برخورد با منافقين و توطئه قوم يهود 4 -توكل به خدا 5 -تفكر و تقوا 16 6 -رسالت هدايت گرانه انبياء 7 -صبر و مؤمن 8 -سرگذشت حضرت نوح(ع) ـ هود (ع) ـ لوط (ع) ـ يونس (ع) ـ صالح (ع) ـ موسي(ع) 9 -عهد و ميثاق 10 -ويژگي مومنان در هنگام جهاد 11 -اختلاف نكردن و حفظ وحدت 12 -هجرت در اسلام 13 -اسراف 14 -اوصاف خداوند 15 -اطاعت از پيامبر(ص) 16 -جهاد و حفظ اسرار جنگ 17 -ناسپاسي انسان و ... شهيد باكري به برخي از موضوعات قـرآن تاكيـد زيـادي داشـته و در سخنراني هـا و مـصاحبه ، فراوانـي موضـوعات مـذكور، چـون ، جهـاد و هدايت، صبر ، وحدت كلمه و دوري از اختلاف ، عدم اسراف و ا طاعـت از پيامبر(ص) ، بيشتر به چشم مي خورد. 17 خاطراتي كه همرزمان وي روايت كرده اند او را فردي مقيـد بـه آداب دين ، آداب دين ، صبور ، متفكر ، متواضع و شجاع دانسته اند ، مي تـوان نتيجه گرفت ،در بحراني ترين ساعات زندگي كه معمولاً با آتش و جنـگ بود ، شهيد ،آموختن و جستجـو در آيات و احاديث را فـراتــر از مـرحلــه « دانش » مي پنداشته و سعي بر آن داشت كـه آموخته هـاي خـود را در « رفتار » خود متجلي سازد و ثبات رفتاري شهيد در جريان دفاع مقـدس و رهبري نيروهاي رزمنده در لحظات ملتهب جنگ، برخاسته از تمكـين و تمسك وي به قرآن بوده است. مديريت دفاعي در نظر كارشناسان جنـگ ، ايرانـي هـا در جريـان دفـاع مقـدس ، در آمــوزش رزمندگان دچار مشكل بودند، بــرخـــي از كارشناسـان جنـگ بــا اغراق، اعــلام مي كردند: كه در جبهـه هـاي ايـران ، اعتقـادي بـه آموزش رزمي وجود نداشت بلكه تاكيد آنها بـه آمـوزش مـسايل عقيـدتي بوده است!! اما دست نوشته هاي شهيد باكري حكايت از آن دارد كـه فرمانـدهان دفاع مقدس، به آموزش نيروهاي رزمنده همت مي كردند. هر چند صـدام با حجم آتش و گستردگي هجوم نظـامي قـصد داشـت ايـن امكـان را از دست ايراني ها بگيرد. شهيد باكري خطاب به فرماندهان گـردان هـا ، نكـات مهـــم نبـرد كوهستاني را يادآور شده اند كه در ذيل نمونه اي ارائه مي شود : ايشان در 18 اين يادداشت پس از ابلاغ فرماندهي گروهان (بـرادر رسـول فرخـي ) بـه گردان حضرت قاسم (ع) توصيه هاي مـديريت دفـاعي را چنيــن بيــان كرده اند: 1 -محبت و اخوت و به دل نگرفتن ضعف هـا ي همـديگر و بيـنش ∗ اصلاحي 2 -نحوه ارتباط با فرماندهي ـ گردان ها ـ با ستاد و واحدها و پرسنل 3 -سازمانِ گردان و تكليفي نگاه كردن به مسئوليت 4 -انتظار از فرمانده گردان ها : - تقوي و رعايت حدود شرعي - رسيدگي به نيرو ( در برخورد با آنان ) - پرورش كادر - توجه به آموزش نظامي (خون به ناحق ريخته نشدن ) - مسايل شرعي بچه ها و مسايل اخلاقي (سيگار و ... ) - مسايل شرعي و كلاس هاي عقيدتي - تحرك و بشاش بودن بچه ها - آرايش نيرو بايستي(در كوهستان) بصورت پراكنده روي قله هاي حساس و مرتفع ∗ دست نوشته هاي شهيد ـ اسناد بنياد شهيد و امور ايثارگران استان آذربايجان غربي 19 سرشيارها و يال هاي با شيب ملايم باشد. - مقاومت كردن و استفاده از قلّه و زمين - زياد مصرف نكردن آب در مسير رفتن - مواظبت از صخره ها و حفظ فاصله در كوهستان - پرهيز از ايجاد خط و تجمع در منطقه - جنگيدن با حداقل مهمات (در كوهستان) - رعايت اصول جيره بندي (حداقل غذا – آب يك قمقمه ) - ايجاد ديد در دور تا دور تا از محاصره محفوظ بمانيم - مراقبت در تردد (روي هدف و ارتفاعات)كه در ديد دشمن نباشد ... آرايش تيربارها مطلب بعدي نحوه آرايش تيربارهاست كه خيلي مهم است. تيربار بايستي بر جايي نصب شود كه منطقه وسيعي از زمين را تحت پوشش قرار دهد. تمركز آتش آن، بين نقاط حساس تر باشد. مثلاً نبايد جايي نصب شود كه جلويش مانع وجود داشته باشد. تقاطع ديد و تير بين تيربارها در طول يك خط باشد. سنگرهاي تيربار بايد مستحكم باشد. تيربار سلاحي است كه از 1500 متري جلوي دشمن را مي تواند بگيرد. در حالي كه اگر از نيروي انساني 20 بخواهيم استفاده كنيم شش نفر نيرو لازم دارد پس ببينيد كه اين سلاح موثر چقدر جلوي دشمن را مي تواند بگيرد. پس به سنگرهاي تيربار توجه كافي داشته باشيد. سنگرهاي تيربار در نقاطي واقع شده باشد كه خدمه آن آزادي عمل داشته باشد و تدارك مهمات آن به راحتي صورت گيرد. جايي قرار ندهيم كه تيربارچي نتواند حركت كند، به خاطر اين كه بردش زياد است. جايي نصب كنيم كه بتواند جلوي دشمن را به راحتي بگيرد و خدمه آن مهمات را به راحتي برايش بياورد. سنگرهاي يدكي براي تغيير موضع تيربار با مشخصات سنگرهاي اصلي براي تيربار در نظر گرفته شده باشد. يكي در چپ و يكي در راست سنگر اصلي ، سنگر يدكي براي تيربار درست كنيم ، اگر لازم شد موضع را عوض كنيم مشكلي از نظر استقرار نداشته باشيم. نمونه اخلاقي در جبهه هاي دفاع مقدس ، انس و الفت رزمندگان مثـال زدنـي بـود. مشكلات زياد، حملات شديد، كمبود ادوات جنگي مانع از آن نمي شـد ند كه رزمنده ايراني، خلق و خوي خود را تغيير بدهد. يكي از رازهاي موفقيت رزمندگان ، رفتار لطيف با همديگر در لحظات بحراني، عمليات بوده است. فرمانـدهان ارشـد، دفـاع مقـدس و جنـگ را فرصت بازسازي «رفتار» خود مي پنداشتند و قبل از رزميـدن، جـستجوي 21 خود و خدايشان را برخود، فرض مـي دانـستند. شـهيد مهـدي بـاكري در يكي از يادداشت هاي خود چنين آورده است : \* جنگ ما براي نماز است ∗ \* اي رزمندگان ؛ بعنوان سرباز امام زمان (عج) الگو باشيد \* خدا را مورد توجه قرار دهيم والّا كار بسيار سخت است \* جنگ سخت است ، روحيه و شوق كار داشته باشيم \* در بحران ها ، سختي ها و نوميدي ها ، روحيه داشته باشيم \* خدا را ناظر خود بدانيم (نحن اقرب اليكم من حبل الوريد ) \* اخوت ، محبت و وحدت داشته باشيد و از تفرقه پرهيز كنيد \* وحدت و اخوت داشته باشيد و از مسايل شهري پرهيز كنيد. ∗ دست نوشته هاي شهيد ـ اسناد بنياد شهيد و امور ايثارگران استان آذربايجان غربي 22 « اخلاق در جبهه » 23 اخلاق در جبهه جبهه هاي جنگ در ايران با تمام سختي هـا و مـشكلات ، محيطـي آكنده از صفا بوده است ، خاطرات ، خطرهـا گـاه چنـان شـيرين و دلنـواز بودند كه ساعتها رزمندگان را به خود مشغول مي كرد. در نظر خيلي از رزمندگان ، جبهه ، مكاني بـراي پـالايش روح و روان مي شد ، تمام غم و غضـه ها را به دعايي مـي شـستنـد ،آداب تـواضــع مي آموختند. در آن ايام ، ديدار همديگر ، توقيفي بود براي رفتن ، بايد خود را از هر نظر آماده مي ساختند لذا به رزمندگان ، مي گفتند: بايد در شب زاهد بـود و در روز شير. فرماندهان، ضمن آموزش نظامي و ارائه طرح هاي جنگي ، 24 آدابِ مؤدب بودن در پيشگاه خداوند ، پيـامبر(ص) و ائمـه (ع) را هميـشه يادآور مي شدند. زيرا اعتقاد بر آن داشتند : ايراني نه جنگ را آغاز كرده و نه به خاك كشوري تعرض نموده است ، مي بايست ويژگي رزمنده دفـاع كننده از حقوق خود ، متفاوت تر از نيروي تجاوزگر باشـد در ايـن فـصل، گزيده تذكرات شهيد مهـدي باكري كه به خود و همرزمان اش مي داد و آنچه بيشتر به چشم مي خورد ، در سخت تـرين شـرايط جنـگ ، از اتـاق جنگ تا چادرهـا و سـنگرهاي رزمنـدگان ، دنيـا و آخـرت ، فنـون رزم و مهارت زندگي و اخلاق انساني را مكمل هم دانسته اند . به اندازه اي كـه در پايگاه زيد، حاج عمران، مجنون ، با اقتدار آرايش نظـامي مـي داد . بـه همان سبك و با لحني متفاوت به نكات ظريف و زواياي ناپيداي اخلاقـي نيز اشارات و توصيه هايي دارد. اين ويژگي، تفاوت بارز دفاع مقدس بودكه كمتر در ديگر جنگهـا بــه چشم مي خورد. زيرا محيط جنگ ، محيطي خشن و گاه بي رحمانه ترين موقعيت هاست ، چنين توصيه ها و مراقبتهاي اخلاقي ،خـشم را در بـين خصم و رحم و شفقت را در بين خود ، همرزمان و بنـدگان اسـير تقـسيم مي كند. بايد پذيرفت ،جبهه فقط يورش بر دشمن نبود بلك خروش بـر نفـس خود نيز در آن آشكارا ديده مي شد. كه نمونه هايي ، به اختصار ،تـدوين و بيان مي شود. 25 ∗ در شان اسلام باشيم تمــام بــرادران در اينجــا جمــع شــده انــد ، از شــهرها و روســتاهاي مختلف،خداي ناكرده اين احساس نباشد كه با روستايــي هـا، شهري هـا با هم باشيم ، اين شهر اينجوري است آن روستا چطور ! بچـه ايـن شـهر، حتي به شوخي به شهر و روستاي ديگر بچه ها چيـزي بگويـد . مبـارزه و بعثت پيامبر(ص) بر عليه اين قوم بازي ها،شهـربازي ها و ناسيوناليستي ها بود. غفلت نكنيم ، با هم بـرادريم ، از اينكـه بـرادري تـازه را مـي يـابيم خوشحال باشيم ، درشأن اسلام باشيم. اموال و اسراف گمان نكنيم اين آفتابه ، اين بيلچه ،ايـن قاشـق بـي ارزش انـد. پتـو، چادر، پوتين و ... اينها مراقبت مي خواهد، اين تختـه هـا ،همـه اش پـول برداشته ، از خارج وارد مي كنيم مواظب باشيد بسياري از اين ها رامعلـوم نيست كدام مادر ،كدام خانواده ، در روستايي ، تهيه كرده و به ما فرسـتاده است. نان خشك ها ،دست رنج مادري پير است كه به عشق اسلام به من و تو فرستاده ، مصرف درست نمي كنيم ، غذاي اضافه را فاسـد مـي كنـيم ،گوني گوني نان بيرون مي ريزيم « ما همه جا در پيشگاه خدا هستيم » خداوند متعال ، روا نمي بيند ، از كساني باشيم كه نعمت هـاي او را تبـاه كنـيم . ∗ برگرفته از سخنراني هاي شهيد 26 اين ها همه ، منافـات دارد بـا آن تقـدس جبهه . از تقــدس اينجـا كــم مي شود . شما مي دانيد اين جبهه ها با چه امكاناتي ادار ه مي شود به اين جبهه ها زياد توجه كنيد ... سيگار نكشيد بعضي ها در حضور پدر ومادرشان شرم مي كنند سـيگار بكـشند ولـي جبهه اي كه ارواح شهدا ناظرند ، خود خداوند متعال ناظر است . امام زمان ناظر است و چشمهايي نگاه مي كند به اينها ،كه گاهاً اين ايرادها بـه زيـر ذره بين برود و بزرگ بشود، و جهه سرباز امام زمان پايين مي آيد ، چطور راضي مي شويم و اين كار را مي كنيم. شهيدان، شهيد شدند تا جامعه اصلاح شـود ، سـالم بمانـد ، ايـن كارهـا سلامت جامعه را ، سلامت خودتان را بهم مي زند ، صـدمه مـي زنـد . در محضر شهدا جسارت نكنيم ، فشار را تحمل كنيد به خاطر وجهه مقـدس شهدا. غيبت اميدواريم كه برادران در كلاسهاي آموزشـي غيبـت و قـصور ننماينـد ولي متأسفانه بعضي قصور مي كنند . هر كس قصور و غيبـت كنـد بايـد بگوييم كه اصلاً قابل گذشت نيست . اين همان دست خط نماينـده امـام است كه نوشته شده ،هر كسي در آموزش هاي نيروي بسيج يك مطلبـي 27 بداند و آموزش ندهد با اينكه در جبهـه اسـت ولـي در ارگـان بـسيج بـه حساب نمي آيد. ترس از مرگ كسي نمي تواند ادعا كند كه من مـي ترسـم و نمـي خـواهم بميـرم ، در جنگ اُحد عده اي از مردم به كساني كه به جنگ مي رفتند ، بـه جنـگ نرويد ، اگر رفتيد خواهيد مرد . بعد از جريان اُحد و شكست، همـان عـده آمدند و گفتند : نگفتيم نرويد، اقوامتـان مردنـد ، دسـتانتان قطـع شـدند ، زخمي شديد و ... حضرت پيامبر (ص) به استناد آيات سوره مباركه بقره فرمود: خودتـان نيامديد ، نيامدنتان بخاطر دل سـوزي ما نبود شما از مرگ مي ترسـيديد . اگر راست مي گوييد كاري كنيد كه زنده بمانيد و نميريد! رزمنده ما مثل ديگـران ، رفيـــق و بـــرادرش را سپ ـــر خـود قـرار نمي دهد ، با اعتقاد به مشيت الهي ، دقيق و زود عمل كنيد ، خوب نگـاه كنيد ، به دقت شناسايي كنيـد ، چنــان شايـسته باشـيم كـه خداونـد در سختي ها ما را ياري كند. مغرور نشويم اگر لحظه اي در صحنه نبرد گمـان كنـيم ، اسـلحه اي كـه در دسـت داريم ، كارساز است ، مهمات در كنارم است و خوب مي زنم ، حـالا آمـد 28 اسلحه گيركرد و مهمات تمام شد ،آن موقع چه ؟ يعنـي هنـوز بـه يقـين نرسيده ايم ،هنوز اتكا به اسلحه، بيشتر از اتكا به خداوند متعال است. اگر اينگونه باشد در مقابل انبوهي از تانـك هـاي دشـمن ، نيروهـاي دشمن، صف آرايي كرده اند از او تنها مي ماند . لحظه اي بـه عقـب نگـاه مي كند كه از كجا مي تواند برود ، زانوهايش مي لرزد. چنانچه خداونـد و وعده نصرت آن را در نظر نگيريم ، خوف و قـدرت دشمـن بـر مــا اثــر مي كند وقتي خلع سلاح شديم در مقابل دشمن، خود را گم مي كنيم. از كربلا و شهادت امام حسين (ع) درس بگيريم ، احساس كنـيم خـوني كه به زمين ريخته مي شود از بين نمي رود از آن جسم به اين جسم اضافه مي شود ، توان من با توان آن شهيـد ، قدرت رويـارويي ما را بالا مي برد. خودتان را آراسته كنيد جنگ هاي دولت هاي دنيا را ديده ايم ، هـر كـس ادوات و سـلاح و وسايل و امكانات بيشتري داشته باشـد هجــوم مـي كنــد، لگــدمـــال مي كند. صاحب آن خاك و كشور مـي شـود مـا اصـلاً اعتقـادي بـه آن نداريم، نه به خاطر حكومت كسي جنگ مي كنيم نه به خاطر پول كـسي و نه به تصرّفي چشم دوخته ايم. همان طور كه در دنيا مرسوم است به فاتح ، ماشين مـي دهنـد، پـول كلان ، خانه ، آن ها مي جنگنند زنده بمانند. 29 ما در جنگ قصد و اعتقاد داريم كه زمينه ها را آماده سازيم ، شرايط را فراهم كنيم كه پيروزي خداوند به ما مرحمت شود، بايد خودمان را آراسته (اخلاقي) و آماده نگه بداريم چون براي لحظه لحظه عمرمـان، در قيامـت به خداوند حساب خواهيم داد. مداواي انسانها بايد دكتر تبليغات ،مثل پزشكان ، احوالي بپرسند ،نسخه اي بنويسند ، بفهمند آيا داروها چه اندازه اثر مي گذارد . مي آييم پارچه اي مي نويسيم و نصب مي كنيم ، آيا اين شعار پارچه مطابق با شعور و پدرك مـردم آن منطقه (مخاطب ) است ؟ حالات آنها چيست ؟ افـراد تبليغـاتي بـه منزلـه پزشكان ، بر اساس مجموعه علـوم در ارتبـاط بـا امـراض (جامعـه ) يـاد بگيرند و تحقيق شان بر اساس قرآن و شيوه انبياء باشـد بعـد از شـناخت امراض جامعه،به مداواي انسان ها بپردازند. تميز باشيد خداوند شهيد اسلام رجايي را رحمت فرمايد در آخرين سـخنراني اش با بچه هاي سپاه داشت فرمود : متأسفانه مفهوم حـزب اللهـي ايـن شـده است كه بند پوتين باز باشد ، پيـراهن روي شـلوار انداختـه شـود و قيافـة ژوليده . اين حزب اللهي نيست ، بلكه حزب اللهي آن است كه ، با نظم ترين و تميزترين افراد باشد . 30 دشمن درون مي دانيم كه مشكل ترين كاري كه در دنيا مـي شن ـــاسيم ، مربـوط مي شود به ساختن انسان ها ، بقيه كارها، دسـت انـسان راحـت و مقـدور است . انسان قادر شده كه ماهواره بسازد ، سفينه به كُرات آسمان بفرستد . ولي همان انسان دررابطه با خودش نه تنها درحال عموم ، رشد نكرده،بلكه بيشترهم سقوط كرده است. براي رسيدن به خودو اصلاح رابطه ، بايد مثل يك عمليـات جنگـي ، طرح و برنامه داشته باشيم ، شناخت دشمن (درون ) آرايش نظامي داشـته باشيم و ... مراقب باشيد شما كه اينجا حضور يافته ايد ، حتي چيزهاي جزئي مانند ليـوان را در نظر داشته باشيم و مراقب باشيم وگرنه خداونـد مـا را نمـي بخـشد و آن زمينه (ظهور ) را كه مي خواهيم فراهم بشود ، فـراهم نگـردد ! اسـلحه ، فشنگ، سرعت ، سبقت ، عبور از ورود ممنوع ، چراغ قرمز، امثال اين هـا را جدي بگيريد، نكند بگويند بدترين راننـدگي را مـا رزمنـدگان داريـم در سطح شهر. مگر شما ومن راضي مي شـويم ماشـين مـان را در اختيـار برادرمـان بگذاريم و آن هم به در و ديوار بزند، آن موقع يقيناً پياده اش مـي كنـيم . ما اينجاجمع شديم ازاين مردم و بيت المال حفاظت بكنيم، تـذكر بدهيـد اطلاع بدهيد. 31 سعي كنيم در داخل ماشين،در داخل تانك ، درحال زدن آرپي جي ، از خداوند نمــره قبــولـي بگيريم اين كار فقط بايقين ، يقين و باز با يقـين ممكن مي شود. هيچ عذري پذيرفته نيست حضرت پيامبر (ص ) چقدر به نماز اول وقت تاكيد فرموده انـد ، امـام امت،سيدي كه از سلاله پيامبر اكرم (ص) به ما ارث رسيده به رسـاله اش نگاه كنيد برادر ترك و سستي در نماز چه فرموده است كـه هـيچ عـذري پذيرفته نيست. در لحظه هاي اذان ، تصــور بكنيــد و بـدانيد دشمن بـه مــا نگــاه مي كند و قضاوت مي كنـد در آن لحظات، نمي دانيم چـه كـساني مـا را مي بينند. تاخير در نماز در شـأن منطقـه مقـدس نيست. انشـاا... طــوري دعـا مي فرماييد كه امام زمان (عج) به جمع مان نظر داشته باشد. نمره بيست گاه مي ديــدم جلـــو چشمــانم ، رزمنـده آرپـي چـي زن ، شهيــد مي شد، چـــه بچــه هاي عــزيـزي را از دسـت مي داديــم بـا خـودم مي گفتم: خـداونــدكه خودش نـاظر اسـت چـرا صـدام و صداميـــان و تانك هايش و هواپيماهايش آتش نمي گيرد و دود نمي شود. 32 مگر ما اعتقاد و ايمان نداريم ، بعد فهميـدم هـر چقـدر جلـو رفتـيم ، آزمايش و امتحان سخت مي شود براي نمـره 20 بايـد مثـل بچـه هـاي درس خوان ، بايد زياد بيدار مي مانديم ، زياد به زحمت مـي افتـاديم تـا آگاهي و آمادگي مان بالا رود و كربلا نصيب مان شود. اسراف نكنيد هر لحظه خود را در حرم مطهر امام حسين قرار بدهيم. بايد اعمال و رفتار خود را مورد توجه قرار دهيم. مسئله ديگر اين است كه برادران وقت خود را بيهوده از دست ندهند. چون در اين جا همه گونه افراد و هر سني به مدت يك ماه ، سه ماه ، يك سال كنار هم هستيم .بهتر است قرآن ياد بگيريم. چيزهايي را كه نتوانسته ايم بياموزيم اينجا يادبگيريم. غيبت نكنيم. از افراد روحاني فيض ببريم. مسئله ديگر اين كه وسايلي چون پتو، قاشق، بيل، زيلو ... را مراقبت كنيم و اسرافي انجام ندهيم. درست است كه كاري بسيار جزئي است، اما در مورد اموال بايد مراقبت كنيم. كاري را كه در منزل خود انجام نمي دهيم اينجا نيز انجام ندهيم. بدانيد اين وسايل با دست خانواده هاي خودتان تهيه شده،حتي همين نان كه با چه زحمت آماده و فرستاده شده است. پس مراقب باشيد نعمتهاي خدا را تباه و اسراف نكنيم و مهم ترين مسئله برادران راننده است. در اينجا ماشين فراوان است. اين ماشين ها از جاهايي تهيه شده كه ما را حساب نمي آوردند. پس بدانيد كه هرچيز كه در اين جبهه هست از خون 33 شهيدان تهيه شدند. پس بايد به احترام خون شهدا به اين چيزها توجه كنيد. در شهر مقررات را بايد رعايت كرد. سبقت ـ دور زدن ... هر كاري كه بر خلاف نظم و مقررات رانندگي است نبايد انجام دهيم.چون خلاف شرع و حرف امام است. اگر در شهر ببينيم بدترين رانندگي مال رانندگان سپاه و رزمنده است. اگر هر كدام از ما ديديم بايد حتماً تذكر داده شود. چون بيت المال است و وظيفه شرعي است كه مقررات را رعايت كنند . اگر كسي هم ديد بايد به ستاد برود و شماره ماشين و اسم راننده را بگويد تا مورد انضباطي قرار گيرد . رانندگان حفظ شئونات اسلامي را بكنند و گرما را تحمل كنند.چه بسا همين گرما آزمايش الهي اوست . انشااالله با تمام آمادگي در اين جبهه ها باشيم و از اين آزمايش نمره خوبي از خدا بگيريم و يقين داشته باشيم كه پيروز مند شويم و راه كربلا باز مي شود . 34 « مصاحبه ها » 35 اين مصاحبه ، پس از انجام عمليات خيبر با شهيد مهدي باكري بعمل آمده اسـت ، وي در مصاحبه خود با تشريح كامل عمليات ؛ اتفاقـات رزمـي و تحـولات معنــوي همــرزمــــان لشكرش را نيز بيان مي كند:

گزارشگر : حاج آقا باكري در ارتباط با نيروهاي توانمند اسلام و حضور آنـان در جزاير ، نحوة پـشتيباني و سـاخت پـل در عمليـات خيبـر توضـيحاتي بفرماييد ؟ (شهيد ) باكري : رزمندگان براي عبور از منطقه باتلاقي و آبي به مسافت 20 الي 60 كيلومتر مي بايست تعدادي 24 ساعت قبـل و تعـدادي ديگـر 48 ساعت قبل از شب عمليات ، حركت مي كردند و به هدفهاي تعيين شـده مي رسيدند . 36 شما تصور بكنيد اين بچه ها با حداقل آذوقه و مهمات (اسلحه سـبك) اين همه مسافت را در خشكي و آب طي كردند، به منطق ه اي رسيدند كه ديگر معبري براي خاك خودشان باقي نمانده باشد. بعد از (20 روز ) شروع عمليات، براي پـشتيباني « پـل » زده شـد تـا برقراري پل ارتباطي ، بچه ها بــا قايـق ها و گاه بـا هليكـوپتر تـ ـدارك مي شدند. سلاح آنها عموماً سـلاح سـبك بـود ، در عـوض عـراق تمـام نيروهاي زرهي و هوانيروز و هواپيماهايش را به منطقه آورده بود. براي ساخت ونصب پل 12 كيلومتري عمليات خيبر ، چه مقاومتها شد و چه عزيزاني حسين گونه شهيدند . ساختن چنين پلي ظاهراً در سطح دنيا بي سابقه بود و در هيچ جنگـي ( با شرايط اقليمي ) ديده نشده بود كـه بـه همـت بـرادر ان وصـل شـد و ارتباط زميني بين ايران و جزاير مجنون برقرار گرديد. دو گردان لشگر ، گردان امام حـسين (ع) و ديگـري گـردان حـضرت علي اكبر (ع) واقعاً ماموريت شهادت داشتند (مثل برادر مرتضي ياغچيـان معاون لشكر و ديگر برادران و فرماندهان گردان كه به شهادت رسيدند) فرماندهي دو گردان مذكور به عهده برادرعبادي و برادر ورمزيـار بـود كه با ياران خود بالغ بر60 كيلومتر راه را در عرض 24 ساعت پيـاده طـي كرده بودند، 20 كيلومتر آخر كه در قلب دشمن بود ، اينها به خطوط خيبر كه از طـرف دشمــن نيــرو آورده مي شد پــاتك مي زدند و با آن همه راه پيمايي از ساعت 10شب تا صبح تمام نيروهاي عراقي را اعم از تانـك و مقرهاي احتياط را تارومار ساختند . البته گفتن اينها آسـان اسـت كـاش 37 دوربين ها مــي آمدند و به تصوير مي كشيدند و پدران و مادران ، حماسه اولاد خودشان را مي ديدند. گزارشگر : بعد از شهادت دو معاون رشيد لشكر عمليات چگونه بود ؟ (شهيد) باكري: اين دو سردار (حميد و مرتضي ) كه معـاونين لـشكر عاشـورا بودند، همپاي برادران بسيجي شان تـا آخـرين نفـس در مراكـز حـساس مقاومت كردند و شهيد شدند ، خون شان با خود برادران بسيجي مخلـوط شد. جنگ در اين مرحله عمليات واقعـاً حماسـي بـود ، ديگـر شهـــادت بـراي همه آنها حتمي بود و تقبل كرده بودندكــه بـراي اسـلام حماسـه مي آفرينند. جنگ نارنجك و سرنيزه از سرگرفته شد ، بچه ها مخـصوصاً ايـن دو سردار رشيد ، جنازه شان پيش آنها مانـد و قـدمي عقـب نـشيني صـورت نگرفت . حجم عمليات بسيار زياد و وسيع بود ، از طرفي در قلب دشـمن واقـع بوديم ، نياز به رشادت بود. رزمندگان ،آگاهانه سوار آن قايق هـا شـدند ، روزهـا روي آب ماندنـد بخاطر امام حسين(ع) و امام امت تقبل كردند. برادرمان مرتضي (ياغچيان ) سه بار زخمي شد به ايشان هرچه اصرار ميكردند كه به پشت خط برگردد ، قبول نكرد و در آنجا شهيد شد . مرتضي مي گفت ،پس از حميد (باكري) بايد از پل حفاظت كنم. 38 آن زمان فرمانده و غيرفرمانده (بسيجي ها ) همه عـشق بـه شـهادت داشتند . در قيافه شان ايمان را مي ديدي ، كسي راضي نبـود كـه عقـب برگردد و شهيد نشود ! هر چند آتش دشمـن بسيار شـديد بـود در عـرض آن چند روز به فرموده آيت ا... خامنـه اي عـراق يـك ميليـون خـرده اي گلوله توپ به اين جزاير باراند. هزاران تانك جلو ما صف بسته بودند ،حتي يك تانك هم نداشتيم. فاصلهما بيشتر از200 ـ300 متر نمي شد،بچه ها هر چند،با آر.پي.جـي جنگيدن و عدم امكان برگشت به عقبه را مـي دانـستند ولـي شـب هـا ، دست از حمله بر نمي داشتند و توان عراق را مي بريدند. گزارشگر : علت اينكه صدام از بمب هاي شيميايي استفاده كرد تا نيروهـا را سركوب كند چه بود ؟ پس از استفاده از بمـب هـاي شـي ميايي ،موقعيـت جنگ چگونه شد ؟ (شهيد ) مهدي باكري : البته دشمن قدم بـه قـدم جلـومي آمـد و آن جـا كـه احساس مي كرد، نمي تواند پيشروي كنـد ، از آخـرين سـلاح هـايي كـه داشت استفاده كرد . روز اول ، نيروهاي پياده، زرهي بـا آتـش توپخانـه و هوانيروز پشتيباني مي شد. وقتي ديد ،كاري از پيش نمي برد ، سلاح هـاي شـيميايي خـودش را بكار گرفت ، صدام نمي خواست ، اين مسئله را اعلام كند. چون استفاده از اين سلاح ها نشان دهنده ضعف دشمن است .ولـي در آخر كار، فرمانده ستاد سوم گفت:از نفوذ ايرانيها به پـشت نيروهـاي مـان 39 مي ترسيم. اگر اين نفوذ ادامه يابد ، تمام سلاح هاي شيميايي را اسـتفاده خواهيم كرد. گزارشگر : برادر باكري بعنوان فرمانده لشكر عاشورا ، خاطراتي از جبهه هـا به ويژه عمليات اخير اگر داريد بفرماييد. (شهيد ) باكري : همه عمليات ها خاطره هستند ، ولـي در ايـن عمليـات بـه دليل اين كه نيروها ، بريده از راه زميني مي جنگيدند خاطره زياد است. شما حساب بكنيد جايي كه انـسان هـيچ ارتبـاطي بـا خـاك خـودش نداشته باشد تا مجروحين را منتقل كند ، مهمات بيĤورد. از طرفي دشمن (عراق ) در عرض 48 ساعت تمام نيروهاي خود را به شرق بصره رسانده بود به اعتراف اسراي عراقـي ، تيـپ هـا و لـشكرهاي زيادي دراين مدت عمليات از منطقه پنجوين، مناطق عمليـاتي والفجـر 4 به شرق بصره آورده بودند . ً واقعا مي ديديم تا ما حـركــت مي كرديـم ، خيلـــي بــــه زحمـت مي افتاديم ، ولي جاي تعجب بود كه عراقي ها ، نمـي توانـستند از نقـاط ضعف ما استفاده بكنندو جزاير را بگيرند . گـويي يـك خـوفي خداونـد در قلبشان جاي داده بود . تا تثبيت مواضع ، جنگهاي تن به تن و رو در رو ، حملـه هـاي شـبانه، مقاومت هاي بي نظير با حوادث عاطفي كـه نمون ــــه اش ديگـر تكـرار نمي شود همه اش خاطره است. مـا در مقابل هزاران تانك ايستاده بوديم بچه هاي عاشورا حتي يك تانك هم نداشتند تنها عاشقان شهادت طلـب بودند كه آرپي جي ! آن هم بيش تر از 300 متر برد نداشت. 40 ايستادن و جنگيدن با موجي از آهن و تانك بسيار سخت بـود ، فقـط انسان ها بودند با پوست و گوشت در 50 متري تانـك هـــا حمــاســـه مي آفريدند . اين جور نبود كه بچه ها ندانند وقتي به جلـو تانـك مـي رونـد زنـده برمي گردند شب كه مي شد ، شكار تانك شروع مي شد خيلـي هايـشان جنازه هايشان هم بر نمي گشت . ولي جلو مي رفتند ، از ميان تانـك هـا به جاهايي مي رفتند كه فرماندهي دشمن مستقر بود . درست بـه آن جـا حمله مي كردند. اي كاش خانواده هايشان بداننـد كـه اولاد آن هـــا در شب هاي حمله چه مي كردند . تــا چشــم كار مي كرد نيروي عراقي با موجب از تانكها به طرف بچه هاي رزمنده مي آمــدند ايمان قوي و صبر رزمنده ها ، در جنگ تن به تن ، صحنه هايي را بــــه وجـــود آورد كـه نمي توان توصيف كرد . 41 « سخنراني ها » 42 شهيد مهدي باكري، در سخنراني هاي خـود، بـا رزمنـدگان چنـان صـميمانه و صادقانه صحبت مي كرده است گويي او به عنوان فرمانده، درس معلمي مي دهد. هر چند رزمندگان در مرز مي رزميدند و لـيكن بـازگو كـردنِ مـسايل جهـاني، جريانات سياسي به همـرزمان ، محيـط عـاطفــي را گستـرده مـي سـاخت ، و بـا ارتقاء شناخت ، به توان آنان مي افزود. زيرا وجود امكانات كم ، تبليغات بيگانه و گاه كارشكني هاي پشت خط ، فرماندهان جنگ را دچار مشكل مي نمود. رزمندگاني كه يگان كلاسيك رزمي نداشته و از هر صنف و مـشاغلي بـه جبهـه آمده بودند ، هدايت دفاعي آنان دو منظر داشت كه مي بايست هـر فرمانـده ، بـدان توجه جدي مي كرد. در منظر اول : اين نيروها، سابقه و تجربه دفاعي زيادي نداشتند ، مراقبت از آنـان در عمليات ها ، آموزش مداوم آنان موجب دغدغه مي شد. در منظر دوم : سازماندهي نيروهاي مردمي ، كه در فرصت هاي متفاوت به جبهه مـي آمـدنـد و باز به پشت خط برگشته و بــه كـار و زنـدگيشـان مي پرداختند. « حالا من چند جلسه اي صحبت كردم و هر كسي بدون اجازه كـاري را انجـام دهد به قول پيامبر (ص) : خونش به گردن خودش است. 43 چه بسا رفتن به بالاي خاكريز و زرنگ بازي در آوردن و ريختن خـون خـود بـ ه قيمت كم و بعد رفتن آن مي باشد . بنابراين بايد توجه شـما نـسبت بـه سـنگرهاي تيربار ، زياد باشد ، چون اسلحه مؤثري است. آيا سنگر محكم است ؟ قابل صدمه در مقابل دشمن است ؟ قابل جابجايي است و ... » « برادران ، توجه به مسئله آموزش نظامــي و رعـــايت نظـــم كـلاس هـاي آموزشي يك تكليف شرعي اسـت بايـد از نظـر جـسمي و تجربيـات و فـن جنگـي سرآمدشويم و يادبگيريم ،هيچ وقت به دنبال كارهاي پراكنده نرويد ، نبايـد بگـوييم روحيه كافي است در كنار روحيه، يك جسم، يك قدرت و يك امكانـات كـه خداونـد متعال داده بايد بكار بگيريم . واعدوالهم ما استطعتم مِن قوه ،اين بايد به عنوان يك تكليف شرعي به ما تفهيم شود » در جبهه هـا ، فرمانـدهان بـراي زيرسـاخت فكـري رزمنـدگان (منظـر دوم ) و ساماندهي قبلي آنان ، هـرگز ، مسايل را بـــزرگ نمـــايي نمـي كردنـد. وقـايع و سختي جنگ را با زبان صميمي بيان مي كردند. بـه ويـژه ، شـهيد بـاكري بارهـا در سخنراني هايشان، ضمن مقدس خواندن جنگ، سختي و پيچيـده بـودن اوض ـــاع جنگــي را يـادآور مي شدند تا تكليفِ بودن و ماندن را به اختيار رزمنده ها بگذارد و همواره انرژي او علاوه بر خطوط جبهه به مسايل پشت جبهه معطوف مـي شـد كـه مبادا شايعات و تبليغات سوء پشت خط جبهه، همان عقبـه اُحـد را بـراي انقـلاب و رزمندگان پيش آورد. « آن برادر دل سوز ، هر شغلي كه دارد ، احساس مي كند كه اينجـا بـن بـست است انسان در درون خودش به بن بست مي رسد كه لازم است تجديدنظر كند. برادر ! فشار و سختي زياد است ، چه رسد به اينكه همه ما شهيد شويم كه ايـن به اراده خداوند بستگي دارد ، جنگ پيچيده است و در تصوراتي كه در ذهن ما وجـود دارد بايد تجديدنظر كنيم. الان جنگ پيچيده است ما هم بايد پيچيده بجنگيم. 44 در شرايطي به شهرها و خانواده هاي خود بر مي گردند كه بيانگر اين 1 برادران ! گونه مسايل هستند . برادراني كه صحبتي دارد پس از پايان جلـسه بياينـد و حـرف بزنند . جو و شرايط شهــرهــا كــه گفته مي شود، همه آن ها را براي شما بـازگو كردم، اميدواريم با دست پر و دلايل محكم برويد ، انشاءا... سستي نكنيد چون امـام امت هم با آن مقام والا و معرفت شان ، خودشـان را كـوچكتر از آن مـي داننـد كـه زحمات شما بسيجيان را در مقابل خداوند بيان كنند ... » گاه اتفاق مي افتاد كه در پشت جبهه ، جريانات سياسي خاصي شكل مي گرفت . برخي مي گفتند ، ما مي جنگيم تعدادي بهره مند مي شوند و ... تحركات گروهكها ،اخبار و شايعات رسانه هاي بيگانه به رزمندگان مي رسـيد و آشكار و پنهان، ســوالاتي را در اذهان پديد مي آوردند كه احتمـال بـروز اخـتلال و اختلاف در جبهه دور از ذهن نبود. شهيد باكري براي گرم نگه داشتن تنوره ذهني همرزمان خود ، در موقعيت هاي مختلف ، با رزمندگان به درد و دل مي پرداخت، نگرانيهايشرا بعنـوان يـك پـدر و برادر بزرگتر با آنان بازگو ميكرد، و برخلاف ديگر فرماندهان جنگي مي تـوانسـت به بـاور رزمنـدگان دل مي بست و چشم مي دوخت. و چنين نگرشـي فرمانـدهان را از جمله عناصري به شمار مي آورد كه قادر بودند شايعات و اخبـار مسموم در جبهه هـا را خنثي بسازند. « بايد نسبت به شايعات كه درمورد جبهه ها وجود دارد جدي باشيم و با قاطعيت تمام بايستيم . وبرادران! خودمان را با دليل محكم توجيه كنيم مبـادا امـروز دلـسرد شويم نبايد احساس خجالت و ضرر كنيم . مثلاً 3 ماه اينجا بودم محصولم ، مغازه ام از بين رفت يا مدرك و تحصيلم چه شد ؟ ما دردهايمان را با بلندگو به دنيا نمي گوييم كه آنها سوء استفاده بكنند ، در بـين خودمان مي گوييم كه بدانيم دردمان چيست ؟ درمان و راه چاره كدام است ؟ 1 - سخنراني در ارتباط با جبهه حاج عمران 45 اگر از مشكلات و نارسائي هاي اينجا كسي انتقادي دارد بنويسد و به مـا بدهـد ولي اشكالات خودمان نبايد بيرون برود ، اينها را بزرگ مي كنند و در جهت تـضعيف سپاه اسلام بكار مي گيرند. » يكي از ويژگي هـاي دفـاع مقـدس ، ثبـات انقـلاب بـود ، رهبـران سياسـي و فرماندهان جنــگ دوسكانِ دفاع و جــامعـــه را متعـادل مي كردند. براي تعـادل بخشي همـــواره اعتقــاد بـــر آن بـود كه مي بايست ، مردم در صـحنه باشـند ، انقلاب به اراده مردم وابسته است چون آنها انقلاب را بوجود آورده بودند. لذا فرمانده عمليات جنگي، ارتبـــاط جنگ ، انقلاب و رفتـار مسئولين و مردم را تحليل مي كرد تا كدورت ها به كناري بروند و ... «اگر كسي اسلام را مي خواهد، وقتي اسلام به خطر بيافتـد بايـد از همـه چيـز خودش بگذرد . برادر ! نمي شود كه امروز من از زندگي مرفه خود نگذرم ، تفريح بكنم ، مغازه و اولاد داشته باشم به جنگ هم برسم ، نه اين نمي شود . امام اين را به تمام ملت فرموده اند : امروز از صحنه كنار رفتن و نـق زدن و يـا گلايه كردن، خراب كردن چيزي است كه خودمان بوجود آورديم . كنار رفتن مردم از صحنه ،آغاز مشكلات انقلاب است.امام مكرراً فرموده اند : خطر براي انقلاب زماني است كه مردم از صحنه خارج شوند. حالا ، ما نبايد بگوييم كه فلان مسئول اين حرف را گفت و دلسرد شديم . مگر ما به خاطر چند مسئول به اسلام اعتقاد آورديم و انقلاب كرديم ... » 46 1 عمليات والفجر اما چند كلمه اي در مورد عمليـات والفجـر 4 بگـويم و يـادي از ايـن شهيدان عزيز كـه بعـضي هايـشان، اسمـشان هـست و بعـضي هايـشان اسمشان نيست. شايد اين ها در شهـرها كمتـر شناختـــه شـوند ولـي در جبهه ها آن كارهايي كه انجام دادند ، من مي گويم و شـما ملـت ايـران بدانيد و ملت شجاع آذربايجان چــه هـا تربيـت كـرده ايـد آن موقـع در صحنه هاي عملي مي بينيد اينها (شهيدان ) چه كساني بودند. اين عمليات از نظر منطقـه خيلـي وسـيع بـود، حـدود 160 كيلـومتر مناطق كوهستاني غرب ايران، يعني در مناطق (كردسـتان ) كردنـشين از سردشت تا مريوان انجام گرفت ،اين عمليات چهـار مرحلـه دارد كـه سـه مرحله صورت گرفته است. با اين عمليات كه فرزندانتان انجام دادنـد، دو شـهر بانـه و مريـوان از تيررس توپخانه دشمن خارج شد ، منطقـه اي از مريوان تــا ســردشـت ( جاده هاي اصلي منطقه مرزي ) كه چندين سال محل تردد ضد انقـلاب بود، آذوقه و مهمات، آموزش و سازماندهي ضدانقلاب از اين طريق توسط عراق تدارك ديده مي شد قطع گرديد. باز كردن جبهه هاي جديد تا بچه ها عمليـات كننـد و امنيـت از مـرز پيرانشهر تا مريوان تامين شود ويژگي عمده عمليـات والفجـر، كوهـستاني بودن و عبور از مناطق صعب العبور و جنگلي بود. 1 -سخنراني در نماز جمعه تبريز 47 دشمن چندين سال بود كه روي آن ارتفاعات استقرار داشت ، سنگرها و پايگاهها داشتند . محل فرود هلي كـوپتر تـدارك ديـده بودنـد ، در آن ارتفاع و شيب سخت، براي پايگاه ، آشـپزخانه ،هـر گونـه مـواد غـذايي ، بهداري و مخابرات همه چيز مهيا بود. ولي حمايت خداوندي بود كه باعث شد كه در عرض 8 ساعت تـا 10 ساعت بچه ها ، اين كوه ها و صخره ها را بالا رفتند، بدون اينكـه نفـسي تازه بكنند حمله كردند. سقوط پايگاه بيشتر از نيم ساعت نمي كشيد ، در اين سه ،چهار سـال جنگ واقعاً براي من تازگي داشت ، جز امداد الهـي چيـزي بـرايش پيـدا نكردم . البته ، سختي هاي عمليات را من نتوانستم بيان كنم ، جوانان شما در 10 روز 3 مرحله عمليات انجام دادند . يعني يك مرحله عمليات را انجام مي دادنـد، چـون جـاي اسـتقرار در ديوارهاي كوهستاني نداشتند مي آمدند پائين مجدداً يك شب و دو شـب استراحت كرده دوباره مرحله دوم و سوم عمليات را ادامه مي دادند. بچه هاي رزمنده سينه مالا مال از عشق بـه خـدا داشـتند ، شـب هـا آنقدر عمقي نفوذ كردندكه در مرحله اول به پايگاه فرماندهي دست يافتـه بودند . عراقي ها با ديدن رزمندگان ، روحيه شان خراب شد تيپ 5 و 6 گـارد رياست جمهوري كه چـشم و چـراغ صـدام بـود ، كـاري نتوانـست بكنـد. 48 لشكري كه تقويت كرده بودندكه 5 و 6 تا تيپ داشـت هـيچ ، سـه چهـار تيپ ديگرشان در مرحله اول درو شدند. در مرحله دوم ، لشكر 7 كه تازه نفس بود تا براي ادامه عمليات مـانع ايجاد كنند ، از طرفي ، عراق مجبور شد يك تيپ كماندو كه همـه شـان بعثي و پاكباخته صدام بودند وارد صحنه كند. حالا نمي دانم عنايت خداونـد بودكـه مرحلـه سـوم در منطقـه تحـت ماموريت لشكر عاشورا اتفـاق افتـد درايـن ماموريـت بـا تيـپ كمانـدويي برخورد داشتيم . جوانان شما و رزمندگان شـما در عـرض دو شـب چنـان تارو مار كردند كه نه از فرماندهش نه از خود نشاني نماند. غنايم جنگي زياد بود، تقريباً مي توان گفت ، بعثي ها در اين عمليـات همه چيز را جا گذاشتند انواع تانك ،نفربر ،موشك انداز ، خودروهاي آيفا و گاز روسي ، چندين عرّاده توپ فرماندهي ، 106 ميلي متري ،خمپاره انداز و هزاران عدد مين. بعثي ها در اين عمليات ، سلاح هـايي داشـتندكه از 30 ــ 40 متـري روي رزمندگان آتش مي پاشيدند. مواد چسبنده اين سلاح به هر چه برمي خورد مي سوزانيد اين سلاح ها هم سالم بدست بچه ها افتاد. 49 ∗ يا ابوالفضل يكي از برادرها ، اسمش شاطر برزگر بود، او فقط يك دسـت داشـت ، يك دست او در عملياتهاي قبلي قطع شده بود. وقتي ايشان را ديدم به فرمانده تيپ گفتم : فلاني ايشان را نگذاريد به جلو برود احتمالاً نتواند جنگ كند. بعد از اين گفتگو، ظاهراً با اصرار و تمنا، به خط مي رود.در بـي سـيم، فرمانده تيپ به من مي گفت : بيا ببين برزگر چه مي كند ؟ وقتي به خـط مي رفته، گفته بود: ابوالفضل با دو دست قطع شـده اش، مگـر در كـربلا جنگ نكرد ؟ چرا من نروم و نجنگم !! پس يا ابوالفضل اسم اين انسان ها را زياد يــادكنيـم . چـرا افتخـار نكنـيم بـه چنـين انسان هايي ؟! مرهم زخمها اللهياري ، فرمانده گردان حضرت ابوالفضل (ع) كه از هـزار جـا، زخـم برداشته بود. ايشان در گردان علي اصغر (ع) يكـي از چـشمانش را هديـه اسلام كرده بودند. ∗ در اين فصل ، سخنراني هاي شهيد ، موضوع بندي و تدوين شده است. 50 او در سه متري دشمن ، رو در رو مي جنگيد ، 12سـاعت درمحاصـره ماند، مقاومت كرد و تيپ 650 را داغون نمود. در 12 ساعت واقعاً نتوانستند به حريم او وارد بشوند. در بي سيم ، او به ما دلداري مي دادكه وضع ما خيلي خـوب اسـت و نيروهاي ما وضع شان خوب است ، خيال تان از ما راحت باشد. مي دانستيم كه آتش مثل باران به سرشان مي باريد ، به تنهايي هـم مهمات مي آورد و هم شـليك مـي كـرد . وقتـي محاصـره را شكـستيم ، ديديــم ،شهــدا را دور خــودش جمع كرده و زخمـي هـــا را پانـسمان مي كند. در آن چند ساعت ، شما نمي دانيـد بـه ايـن بچـه هـا چـه گذشـت ، اگرهمان يقين و اتكاء به خدا نبود ، خودشان را گم مي كردند ، سلاح بـه زمين مي گذاشتند. دشمن ، دشمن ضعيفي نبود ، در 12 سـاعت محاصـره ،آتـش امــان نمي داده است كه چشم باز كنند ولي ببينيـد چـه آدمهـايي بودنـد، در آن وانفسا ، مرهم زخم همديگر مي شدند ، همــه شــان يك نفر مي شدند در جان هم پناه مي گرفتند ، امـام حسين (ع) و كـــربلا را يـك جـــور مي خواندند. لال باشد آن زبان هايي كه شايعه پراكني مي كنند و نمي توانند ايـن صحنه ها را تصور نمايند. 51 به اين بچه ها و اين انسان ها بايد افتخار كرد به خـون آنـان دوبـاره نگاه كرد كه چه شـدند ايـن جوانـان حـضرت مـسلم ! اينـان از مـرگ و لحظات آن هرگز دلهره نداشتند. حيف كـه كـوردلان نمــي تواننـد ايـن صحنه ها را تجسم و درك كنند. ماموريت از سعيد فقيه ، از اين برادر خواسـتيم ،در شـدت آتـش عمليـات كــه عراقي ها نمي گذاشتند بچه ها حركت بكنند ، بـرود و خـاكريزي بزنـد و گرنه در زير آتش ، رزمندگان عملاً زمين گير مي شدند. منورها خط را مثل روز ، روشن كرده بودنـد ،خبـر آوردنـد كـه سـعيد حوالي ساعت3 صبح زخمي شده است و خاكريز هم تمام نشده. فرمانده از او خواسته بود به عقب برگردد و گرنه خونريزي اش زيـادتر مي شود. فقيه گفته بود ماموريتي كه به مـن محـول شـده بايـد انجـام بدهم تا نفس دارم مي ايستيم ، جانم را سپر مي كنم. در نهايت سعيد ، با تركش دوم كه بـه بدنش اصابت مي كنـد شـهيد مي شود گفتن اين خاطرات و مسايل ساده است ، ولي ببينيـد بـراي زدن يك خاكريز چه انسانهايي از جانشان گذشتند. آدم وقتي دستش را روي يك آتش مي گيرد، مـي ترسـد كـه بـسوزد ولي اين ها به دل آتش مي رفتند. اگر اين را به عقل واگذار كنيم موضوع فرق مي كند اينجا عشق است كه در زير آتش بخـاطر ديگـران ، بخـاطر اسلام به ماموريت خود ادامه مي دهد. 52 دانشگاه معنويت در اوايل جنگ، بخاطر توطئـه ها و مـشكـــلاتي كـــه داشتيـــم ، نمي توانستيم به حملات عراق ، جواب بدهيم ، قدرت حمله از مـا سـلب شده بود. زماني كه تمام توطئه ها خاموش شدند، بنـي صـدر و امثـال آن فـرار كردند وحدت به وجود آمد، رزمندگان توانستند شكل بگيرند و خودشان را سازماندهي كنند حقيقتاً قبل از جنگ ما مشكل تشكل داشتيم. اين جنگ، نعمتي بود كه آمادگي اين ملت را نمايان بكنيم. در مدتي كوتاه پـشت خـط (حمايـت مردمـي ) و رزمنـدگان بـه هـم پيوستند اين كار كوچكي نبود. اگر قرار بود آموزش ببينيم، دوره فرماندهي بگذرايم ، مهندسي رزمـي تربيت بكنيم شايد سال ها زمان مي برد و دشمنان حريص همه چيز را از ما مي گرفتند. ولي اين جنگ خيلــي سـريـع و خيلي وسيع شد يك دانشگاه ، هـم معنـوي و هم رزمي دراول جنگ چه بسا مي دانستند و نمي توانستند كاري بكنند بـا ايـن دانشگاه هاي جبهه بود كه جنگ چند سال اداره شد و گرنه هـيچ دولتـي قادر به اين امر نيست. ببينيد در داخل عراق با آن همه كمك ديگران، ملـت شــــان چـــه مي كشد و ملت ما چه روحيه اي دارد. اين مـسايل بـا تـشكيل جلـسه و كاغذ بازي بدست نيامده و نمي آيد ، اين از بركات دانشگاه جبهه است. 53 شهيد باكري يكسال بعد از عمليات خيبر كه بهترين يـاران خـود را از دست داده است . بار ديگر با تصميمي راسخ و بـا گفتـاري صـادق ، هـم رزمان اش را گـرد هـم آورده و آخـرين سـخنراني را ايـراد مـي كنـد . او صادقانه از سختي عمليات « بـدر » سـخن مـي گويـد. خـدا را در جـان همرزمان اش مجسم مي سازد و مي تـوان گفـت او نغمـه وداع سـرداده است: « از يك طرف هوا سرد است و برادرها ، قـدري ناراحـت هـستند و از طرفي تصور مي كنم كه شايد ديگر فرصـت نباشـد بـا برادرهـا ، آخـرين صحبت هايم را بكنم لذا چاره اي نديدم ». او هميشه ، از ترديد همرزمان اش مي ترسيد ، دغدغـه را آفـت قلـب مي دانست رضاي خداوند او را چنان آبديده و مطمـئن كـرده بـود كـه در گفتارش شعر عرفان موج مي زد : « من چند تا مطلب را كه حتماً مورد توجه ماست ، بيشتر مورد توجـه قرار مي دهم تا به آن اطمينان قلبي كه لازمه ثابت قدمي اسـت ، لازمـه قرص و محكم شدن قلب است دست پيدا بكنـيم . تـا در شـرايط سـخت ميدان نبرد، در زير شديدترين آتش دشمن در سخت تـرين محاصـره ، در شهادت ها و مجروحيت ها و در خــون غلطيدن هـا ، ذره اي تزلـزل راه ندهيم ». ديگر تفاوت جبهه هاي ايراني، با جبهه هاي جنگ در جهان ،از همين گفتار فرمانده ايراني تمييز داده مي شود اودر آستانه حملـــــه ( عمليـات بدر ) حوادث كربلا را مرور كرده و شب تاسوعا را بازخواني مـي كنـد كـه 54 چه سان امام حسين (ع) تـصميم را بـه يـارانش واگذاشـت و آزادي را در بدترين شرايط به همراهانش موهبت كرد. « اين عمليات سختي است ، از خدا مي خواهيم كه بيش از اين ، ظلم و جور و ستم رژيم بعثي را بر اين ملت تحمل نكند و اين عمليات را براي ما آخرين عمليات قرار بدهد . بايد تصميم بگيريم . با قاطعيت و بـدون ابهـام . تمـام برادرهـا، بايـد تصميم شان را قطعي كنند تمام علاقه و دل بستگي هاي كه در شـهرها و در روستاهايمان داريم و آن را پشت سر گذاشته و به اينجا آمـده ايـم و علاقه هايي كه در قلب هايمان است و در وجودمـان وسوسـه مـي كنـد . كاملاً بايد از اين ها ببرُيم . برادرها ، بايد مصمم، قـاطع و بـا اراده تمـام تصميم بگيريم . بدانيد ، برادران ،فرمانده ما خداسـت ، امـام زمـان اسـت. مـا مـوقتي هستيم . ما وسيله ايم كه از اينجا دست تان را بگيـريم و ببـريم آن جـا . همين كه رسيديم به داخل دشمن، شهيد شديم همه فرمانده اند . » فرمانده با تعادل روحــي كــامــل ، رابطه دنيــا و آخـــرت را بيـان مي كند . در سخت ترين شـرايط مراقبـت از بيـت المــال را فـــراموش نمي كند و كلام آخر را با اين توصيه به پايان مي رساند . با آن لباس هاي غواصي كه در اختيار برادرهاسـت ، مواظـب باشـند، نفت و الوار ، گرما به آن ها نخورد ، دقت كنيد اين هـا خيلـي بـا سـختي تهيه شده ،خيلي با زحمت تهيه شده ،بالغ بـر يـك سـال اسـت كـه ايـن امكانات راتهيه مي كنند . 55 علاوه بر آن پول زيادي كه به آنها داده شده از چنـد كانـال و بـا چـه سختي ها به دست ما رسيده است در حفظ وسايل زايد دقت كنيد . در اين چند شب از خدا بخواهيد انشاا... ما را بـيش تـر مـورد عنايـت خودش قرار دهد » . راه خدا بن بست نيست آدم دلسوز بنا بر فتواي امام بر خود ،واجب كفايي مي داند هر كس كه باشد حتي اگر روحانيون بزرگوارش آقاي محمدعارف ، كارمند باشد و يا هر كس ديگر، در جبهه شركت كند. آيا با نشستن در پشت جبهه ها و جلو نيامدن كارهاي جنگ پيش مي رود ؟ جبهه تقويت مي شود؟ برادران عزيز بدانيد كه امروز ابرقدرتها تمام قوا و نيروهاي خود را آورده اند و با اسلام جنگ ميكنند چه ما بخواهيم چه نخواهيم.برويم در خانه بنشينيم، به جبهه بياييم يا نياييم ،آنها با ما مي خواهند بجنگند. و حمله صدام يك نمونه اي از آن است. نتيجه نهايي به غير از اين هم نخواهد بود كه انشااالله با اعتقادمان يا بايد جمهوري اسلامي بر آنها پيروز شود و يا خداي ناكرده آنها پيروز شوند كه حتماً خدا ما را ياري خواهد كرد. البته پيروزي آنها بر ما اين طوري است كه آنها بر ما نيرو وارد كنند، با ما بجنگند و ما هم خستگي روحي داشته باشيم و نتوانيم با آنها مقابله كنيم. از اين دو حالت خارج نيست. برادري كه دلسوز است هــر شغلـي دارد احسـاس مي كند كه امروز اين جا بن بست است بايد بلند شود و بيايد. چون ما معتقد بر اين نيستيم كه راه خداوند متعال در مقابل كفار بن بست باشد. 56 اگر كسي هم اين گونه فكر مي كند بايد بهش متذكر شويم تا متوجه شود. جنگ امروز هم سخت و هم پيچيده است. جنگ امروز با روزهاي اول جنگ فرق مي كند. همان گونه كه وظيفه ما، تصورات ما و همچنين توطئه هاي دشمن با روزهاي اول انقلاب فرق كرده است. امروزه تمام دنيا جمع شده است تا با جمهوري اسلاميجنگ كنند،اين مطلب ساده اي نيست. برادر من، جنگ امروزه خيلي پيچيده است سختي و فشار زياد است. چه بسا همه ما شهيد بشويم كه البته بسته به نظر خداوند است و تصورات ذهني خودمان را بايد تجديد نظر كنيم و واقعيت هاي اطرافمان را درك كنيم. ولي اين جنگ بن بست پذير نيست، براي اين كه قدرت الهي از قدرتهاي ابرقدرتها برتر و بالاتر است. اسلام خواهي گذشتن از همه چيز است كساني كه اسلام را ميخواهندوقتي اساس اسلام به خطر مي افتد بايد از همه چيز خود بگذرند. نمي شود كه امروز من همه وسايل راحتي زندگي را داشته باشم، خوب بخورم، خوب بپوشم، به تفريح بروم از بـرنامه هاي زندگي ام عقب نمانم خانه و ماشين و زمين و باغ داشته باشم مغازه و همه چيز داشته باشم و به جنگ هم برسم.نه برادر من اين طوري نمي شود و امام امت به همه ملت فرمودند كه آن چيز كه خودتان درست كرديد را نمي شود خراب كرد.كنار رفتن شما امروز از صحنه و گلايه كردن خراب كردن آن چيزهايي است كه خودمان درست كرديم. كناره گيري مردم از صحنه انقلاب آغاز سقوط انقلاب است و به كرات 57 هم امام اين را فرمودند . تهديد به خطر انقلاب،زماني آغاز مي شود كه مردم دلسرد شوند و از صحنه كنار بروند.ما نبايد دلسرد شويم. يقين به امام بايد قوي تر و مصمم تر و جدي تر باشيم و مأيوس هم نشويم.چرا كه خدا اين اجازه را به ما نداده است و هر كس كه بگويد كه ما قادر نيستيم درمقابل ابرقدرتها جنگ كنيم شرك گفته است.اگر قادر نبوديم، امام كه اعتقاد دارد و نمي خواهــد كه جوان ما را جايـي بفـرستد كــه بي نتيجه شهيد بشود. امام كه ارتباط و اعتقاد دارد مي داند كه ما اگر ايستادگي كنيم در برابر قدرتها پيروز مي شويم. ما بايد آنقدر به امام يقين داشته باشيم كه حرفهاي آن را با جديت گوش فرا دهيم و همانگونه كه در زمان شاه هيچ كدام از ما فكر نمي كرديم كه شاهي كه امريكا پشتش بود سقوط كند. امام گفت سقوط مي كند و ديديم كه سقوط كرد. امروز هم آن گونه است. چيزي كه امروز از ذهن ما خطور نمي كند، نبايد به آن بي اعتقاد شويم . بنابراين بايد بدانيم كه امروز جنگ پيچيده است. شايد در گذشته حمله هر دو ماه يك بار صورت مي گرفت. ولي امروزه هر پنج ماه يك بار صورت بگيرد. ولي بايد اعتمـاد باشد. لحظه اي كه مي گويند برادران در جبهه ها همه بايد بيايند و در صحنه حضور پيدا كنند و پيش خود نگويند اي بابا اگر من بمانم اين جا در شهر خودم يك ماهه يك طبقه از ساختمان را مي سازم،برم جبهه الكي قدم بزنم كه چي بشود ؟ نبايد اين طور باشد . 58 امام فقط امام رساله ما نيست شايد بيايي اينجا و حمله هم نباشد ولي يك سري برنامه ها و طرحها است . بايد اعتقاد داشته باشيم، مگر غير از اين است كه امام امت فرمانده كل قوا است. امام امت بي خبر از مسائل جنگ كه مسئله اصلي است كه نمي باشد، از وضعيت همه مملكت خبر دارد. جنگي كه امام براي ما مسئله اصلي مي داند، قطعاً براي خودشان هم مسئله اصلي است و خودش هم فرمانده كل قوا است. پس همه چيز را مي داند . بنابراين بايد حساسيت موضوع را درك كنيم و امروز وظيفه همه ملت حساس است. امروز حضور در جبهه ها بايد مثل زمان پيامبر (ص) باشـد كــه اعلام مي كردند همه بايد در جبهه جنگ حضور يابند و همه مردم بـا اشتياق مي آمدند و نسبت به جنگ و انقلاب نبايد خونسرد باشيم و اطاعت از فرمايشهاي امام براي ما واجب است. مگر ما مقلد امام نيستيم. امام كه فقط امام رساله ما نيست. امام تمام ابعاد زندگاني ما است، از قبيل جنگ، سياست، اقتصاد و نبايد به هيچ وجه به اين شايعات كه مي خواهند رزمنده هاي اسلام را مأيوس كنند، گوش ندهيم و جلوي آنها بايد بايستيم و بايد خانواده هايمان را توجيه كنيم و با دلايل محكم اعتقادي آنها را متوجه كنيم كه همه بايد فعال در صحنه ها حضور داشته باشند. واي به حال من كه بگويم كه من مثلاً دو سال اينجا هستم و مغازه يا زمين يا درسم از بين رفت. واي به حال كسي كه ثواب اخروي را با مال دنيا و ارزش هاي دنيوي بخواهد مقايسه كند و آن را خراب كند. نيت قلبي تان كه با آن نيت وارد صحنه شديد حسابش جدا است. و بايد همه را به حضور در صحنه دعوت كنيم. و انشااالله كسالتهايي الان به گروهانها 59 وارد شده است به زودي رفع بشود. الحمداالله از نظر طرح هاي عملياتي كه بتوانيم از نقاط مختلف به دشمن ضربه بزنيم مشكلي نداريم. انشااالله با صداقت و محكم اين جنگ را به سرانجام برسانيم و ما قادريم كه با اميدواري نسبت به آينده، جنگ راجلو ببريم و جنگ رابه پيروزي برسانيم. راز دار باشيم برادران هم اگر كمبودي در امكانات و خدمات و يا خداي نكرده برخورد مسئولان مي بينند بايد گذشت كنند و با روحيه عالي و بشاش در اين ايام محرم حضور داشته باشند و اشكالات را مطرح نكنند، البته بنويسند و به ما بدهند، ولي در عموم مطرح نكنند. چرا كه بعضي از افراد با زير ذره بين بردن آنها و بزرگ كردن آنها در جهت تضعيف روحيه برادران حركت مي كنند. در اين مكاني كه برادران الان هستند، با كمي بارندگي قابل استفاده نمي باشد و ما جاي نماز خواندنمان را تغيير مي دهيم. از عموم برادران تقاضا مي شود در جهت حفظ و نگهداري اموالي كه اينجا هست كمال دقت را به كار ببرند . بخصوص وسايل سنگرسازي كه اين جا هست كه بالغ بر سه ميليون تومان از محل كمكهاي مردمي خريداري شده است بايد آنها را حفظ كنيم. 60 فرماندهان خودشان سنگر بسازند ما به طوري مي توانيم خط مقدم را حفظ كنيم كه بتوانيم جاده هاي دشمن را مرتباً ديدباني كنيم. برادران اگر به خط مقدم ارتش بروند، بايد ديدباني قدي را انجام دهند. در مورد ديدباني، فرماندهان گردان چقدر براي ديدبانهايشان ارزش قائل هستند. مهمترين سنگر در جبهه سنگر ديدبان است. يعني ديدبان يك عنصري است كه آتش و پشتيباني در دست آن است و چنانچه مجروح شود، تا زماني كه برايش جايگزين بيايد، بايد كارش را به درستي انجام دهد، بنابراين فرمانده گردان به ديدبان نظر خاص داشته باشد و سريع و در اولين فرصت برايشان سنگر درست كند، تا او در يك مكان محفوظ بتواند وظيفه اش را انجام دهد. بنابراين اختصاص سنگر براي ديدبان از وظايف اصلي است و بعد از آن سنگرهاي اجتماعي است كه توسط نيروها براي استراحت آنها بايد درست شود و براي حفظ روحيه نيروها استراحت آنها و سرزنده ماندن نيروها بايد در فكر تهيه آن باشند . و از لحاظ رواني در عملياتها خيلي اين سنگرها مهم هستند. البته به غير از ايمان كافي و اعتقاد به اين كه مرگ دست خداست ايجاد امكانات براي رزمنده ما از نظر رواني درعمليات خيلي اهميت دارد. يك موقعي به خط رسيده ايم بدون هيچ سنگري، نيرو همه اش فكر مي كند كه اين خمپاره ها به سرش خواهد خورد و اين تشويش كه امكان دارد هر لحظه خمپاره به سر من بخورد، در روند جنگيدن تأثير مي گذارد. يا مثلاً شب خوابيدن اگر مثلاً دو متر زمين را كنده باشيم و براي رزمنده پناهگاهي درست كرده باشيم كه حداقل صداي خمپاره شب هنگام،آدم را آزار ندهد،خيليدر استراحتروحيبهرزمندهكمك كرديم.يعني 61 از نظر سنگرسازي و ديدباني نيروهاي رزمنده مطمئن باشند. يعني نيرو بداند كه هم ديدبان منطقه را زير نظر دارد و هم سرپناهي براي پناه گرفتن وجود دارد. سنگر براي نيرو زمان استراحت خيلي لازم است و برادران به تهيه آنها خيلي اهميت قائل شوند. در اينجا هم كه خاك دشت است و نرم سريع زمين را بكنند و در گوني ها پر كنند و سنگر مناسب نورگير، براي رزمنده تهيه كنيم.تا بهره كارمان را بالا ببريم. سنگرهاي تداركات و مهمات هم خيلــي اهميت دارد.آموزش براي رزمنده ها خيلي مهم است.نحوه پر كردن خشابها آموزش لازم مي خواهد كه حتماً مهم است. نحوه استفاده از نارنجك كلاش خيلي مهم است. بنابراين براي نگهداري مهمات حتماً سنگر درست كنيد و خيلي مهم است .مثلاً مهمات را آورده اند خالي كرده اند خارج از سنگر بغل تداركات. جز يك آر.پي.چي تمام تدركات ؛ آب ، كمپوت و كنسرو و غيره را منفجر كرده و از بيـن مي برد . بابا جون درست است كه خسته هستيد، ولي بايد يك مقدار هم رعايت كنيد و به اين افراد حتماً آموزش دهيد كه حتماً مهمات را در سنگر مخصوص خود خالي كنند و نيروها حتماً بايد به فكر باشند. براي نشان دادناهميت موضوع،بايد اول فرماندهانگردان سنگرسازي كنند و خود در سنگرهايشان جاي بگيرند تا نيروها اهميت موضوع برايشان جا بيفتد. نظم در شركت در كلاسهاي آموزشيخيلي حائز اهميت است. نماينده امام در تبريز فرمودند، هر كس كه در آموزش نيروهاي بسيجي مطلبي را بداند ولي آموزش ندهد، آن شخص با اين كه در جبهه زياد حضور داشته است، آن شخص پاسخگو و مسئول است در درگاه خدا. بنابراين برادران خيلي دقت كنند درست است كه مشكلات زياد است ولي 62 ما بايد دراين مشكلات آزمايش خود را پس بدهيم و حتماً در كلاسهاي آموزشي شركت كنيم با تمام سختي هايش. آزمايش الهي اين جايي كه متصرف شديم همه اينها فراهم بشود، تمام اينها براي آزمايش ماست و اين بنده اي كه آماده شده تا آزمايش بدهد و جلو برود كمي سستي و وقفه در شما نبايد باشد تا پيروزي نهايي كه خدا لطف كند، برسيم. شرط مهم و اساسي روحيه شهادت طلبي و حسين گونه داشته باشيم و اين روحيه حسين گونه و شهادت طلب، مانند امام حسين كه خودشان تا آخر زمان در جنگ بود ما هم تا آخرين نفس در جبهه ها باشيم .يعني امام حسين فرزند بزرگ خودش ، خويشان نزديك ، جوانانش، فرزند شش ماهه كه يكايك هم در جنگ شهيد شدند و آن چنان جبهه مسلمين نوراني تر مي شد تا زماني كه پروردگار فرمود كه اينها بهترين بنده هاي من بودند و از نظر نمره با بهترين نمره از امتحان بيرون آمدند و به ملائكه خود فرمود . ميكائيل، ... اين پيروزي را نصيب اينان كنيد. آنها هم نشان دادند كه لياقت اين پيروزي را داشتند. برادران بزرگوار و عزيزم توجه داشته باشيد به اين مطلب كه شرط اساسي، روحيه جنگيدن پيدا كردن و پذيرا بودن مشكلات و حضور در جبهه با حداقل نيرو در مقابل حداكثر نيروهاي عراقي و امكانات به اين يقين پيدا كنيم نصر من االله ... قدرت ما زماني بر قدرت كفار زياد مي شود كه قدرت الهي با ما همراه شود . اين شرط اساسي است كه هركه مي گويد كربلا بايد مانند سرور كربلا باشد تا اين كه بتواند پيروز شود. بنده اين چيزهايي 63 را كه از شهدا و مجروحان ديدم به اين نتيجه رسيده ام و پس بـا خود مي گوييم چرا اين دژها باز نمي شود. چرا جنگ طولاني مي شود ... با وجود شهدا با وجود مجروحان و با وجود اين همه ايثار و از خودگذشتگي كه در مقابل دشمن تيكه پاره مي شوند و به فيض شهادت نائل مي شوند، چرا نبايد اين زمينه نباشد. كه با وجود توجه خدا به اعمال ما چرا بعثي ها و كفار و عراقي ها پودر نمي شوند و به هوا بروند. آيا در اراده خدا نيست ؟ مگر ما ايراني نيستيم، اگر ما اعتقاد نداريم به اين نتيجه رسيدم كه براي شما برادران مي گويم خـداونـد متعال هـرچــه پيش مي رويم آزمايشهاي خدا سخت تر است. فريضه مهم نماز اين جاها خالي از توجه ارواح شهدا نيست . پس آن واجبات و جزئيات اين مسائل را مد نظر بگيريم و اين جاها مقدس است، هدف مقدس است و درخواست من از برادران مومن اين است كه توجه به محل شهادت برادران و محل دفن شهدا داشته باشيم . يكي از زمينه هاي مهم و اساسي نماز است . پيامبر گرامي(ص) تأكيد داشتند به نماز سروقت ، امام امت كه از جدش، سيدي به او رسيده مي فرمايد، در رساله اش نگاه كنيد بدون عذر به هيچ وجه قـابل قبول نيست. هـر نمـاز سـر وقت قبـول نمي شود. اين لحظه هاي اذان و اول وقت كه ائمه نگاه مي كنند. پس هر كاري كه داريد زمين بگذاريد بدويد به سوي نماز جماعت و متصل شويد به صف نمازگزاران و در عمل نشان دهيم فقط براي نماز و درست 64 انجام شدن نماز خداي نكرده نمازي نباشد كه دو ساعت بعد خوانده شود، يا زمان نماز را به كارهاي ديگر اختصاص دهيم. اين موضوع در اين مكان مقدس امكان پذير نيست. همه ما و برادران با دقت نماز را در اول وقت بخوانيم. جوري باشد در وقت نماز انگار كسي در اين منطقه نيست. عبادت و اطاعت از خدا را مهم ترين امر قرار بدهيم. هر كاري كه داريم زمين بگذاريم و به فريضه مهم نماز بپردازيم. يكي ديگر حضور در مجالس دعا است. مجالس دعا يعني اين كه در يك جا جمع شويم واز خدا بخواهيم، تا اين روحيه را به دست آوريم، با گريه و ناله تا به ما كمك كنند خداوند و پيامبر و ائمه اطهار... در اين مكان مقدس بايد اين دعاها بيشتر باشد چون محل مورد نظر خداست و انتظار داريم از برادران مثل نماز در اين مجالس هم شركت كنند و دعا را خودتان بخوانيد. خدا نظر داشته باشد به ما ، امام زمان(عج) نظر داشته باشد. آموزش يك تكليف شرعي است و اعدوالهم ... يك تكليف شرعي است . آيه خداوند متعال است كه بايد گردن نهيم.وقتي آن روحيه آماده شد در كنار روحيه و قدرتي كه خداوند متعال داده است به كار بگيريم. نه بدون روحيه و نه بدون آمادگي. بلكه هر دو اينها در كنار هم. از اينها استفاده كنيم. تمام برادران در تمام گردان بايد به مسئله آموزش توجه داشته باشند . نظم كلاسهاي آموزش يك تكليف شرعي است. اجراي حكم خداوند متعال است. اگر خداي نكرده من كم حوصلگي كنم و بگويم اعزام مجدد 65 هستم و اين مسائل را مي دانـم ، بـروم و كــار ديگـري انجـام دهـم. بي حوصله باشم دقت نكنم،سر خودم را گرم كنم، نامه بنويسم، بالاخره بي توجه باشم، نسبت به مطلبي كه مي خواهند به من ياد بدهند. پيش خودتان بگوييد؛ تمرين زياد نكنم، مطالب آموزشي را گوش ندهم در اين صورت خداي نكرده حكم خدا را به جا نياورده ايم. بخصوص آمادگي جسمي، برادران را راهپيمايي مي برند ورزش مي دهند همه اينها براي اين است كه جسممان را آماده كنيم، همانطور كه روحيـه خود را آماده مي كنيم تا با هم هماهنگي داشته باشند، خداي نكرده وقتي تمرين شبانه مي دهند به تمرين نرويم، غفلت كنيم، ورزش مي دهند با جان و دل و شوق تمرينات را انجام ندهيم، بدانيد كه خداوند متعال مي بيند ...... دشمن قانع نمي شود همه دنيا جانب داري مي كند و سازمان ملل هم طرفداري مي كند. غير از اين نشان مي دهد كه تمام جبهه كفر اختلافات خود را كنار گذاشته اند و تصميم جدي گرفته اند كه با تمام قدرت با اسلام بجنگند و به تصور خودشان با بستن خليج فارس، زدن كشتي ها، ناامن شدن منطقه ، خريداران نفت ديگر به سراغ ايران نخواهند آمد. درصد زيادي از مخارج جنگ و كشور از فروش نفت انجام مي شود، آنها هم طبعاً انجام نخواهد شد و آشوبي از داخل به پا خواهد شد و وضع بدي از نظر اقتصادي پيدا خواهند كرد، يعني ديگر... بمب هاي شيميايي زدند به شهرها و به حملات نظامي در دفاع زميني ، قانع نشدند و اين دورنما را به آنها نداده با اين نوع عمليات مي توانند جمهوري اسلامي را نابود كنند 66 پس ما خيلي ساده به اخبار موجود در دنيا نگاه كنيم پي مي بريم جبهه كفر با چه سياستي كارآيي خودش را در مقـابل اسلام انجام داد. آنها دنبال چه مسئله اي هستند؟ آيا آنها واقعاً مي خواهند صلح كنند ؟ آيا خسته شدند از جنگ با ايران و مقابله با اسلام؟ طبعاً چيزهايي كه اينطور نيست و با اعمالي كه توسط آنها مشاهده مي كنيم جواب اين سئـوال ها مثبت نمي بينم. نشان مي دهد كه آنها قوي تر و مصمم تر و جدي تر با تمام قدرتشان تصميم به حل ريشه اي اسلام را دارند . حتي قانع نيستند كه اسلام در محدوده ايران هم باشد چرا كه تحقيقاتشان و مطالعه شان و وضع حاضر دنيا و بررسي ملل نشان دهنده جنبش و حركت براي آنها بسيار خطرناك است.خيلي خلاصه اين وضعيتي است كه حكومت اسلامي با آن مواجه است آيا ما مراحل سخت جنگ را گذرانيده ايم و الان در شرايط ساده اش قرار گرفته ايم و ديگر مسائل حاد ديگر نداريم . جناح حق و جناح باطل نه دوران سادگي گذشته. الان سخت تر و پيچيده تر شده . دشمن نسبت به روزهاي اول ضعيف تر نشده. آنهايي كه پشتيبانش بودند روزهاي اول خيلي كمتر از الان هستند. پشتيباني فكري و مادي دشمن خيلي زياد شد و اين تصور غلطي است كه فكر كنيم مسائل جنگ مشكلات و دوران سختش راگذرانده و زماني است به همين شكل ادامه داشته باشد و ما به مسائل مادي خودمان و با توجه جزئي به جنگ داشته باشيم وهمين بس و تكليف از ما ساقط شده، واقعيت غير اينها را نشان ميدهد. پس يك فرد مسلمان با نگرش سطحي به اين مسائل خواهد 67 فهميد كه در اسلام دشمنان اسلام با چه قوه اي و با چه فكر و سياستي دنبال زدن ضربه هايشان به پرچم اسلام اند و نگران خواهند بود تكليف خودشان، با اين توطئه هايي كه عليه اسلام شد، بايد بفهمند ميزان توجه و وقت و ميزان انرژي كه در راه جنگ بايد بگذارند، خواهند فهميد كه نسبت به روزهاي اول بيشتر بايد بكوشند، چطور دشمن قوي تر شده و پشتيباني اش بيشتر شده قطعاً بايد در فكر قوت بيشتر و وحدت بيشتر و پشتيباني بيشتر باشند و تصور نكنيم با نفراتي كم و كساني كه بودند كافي است و بقيه به درس و دانشگاه و مدرسه و كسب و كار ، اداره و خانه سازي و امثال اينها برسنـد مسئلـه ايـن نيست جنگ هـم تمـام نمي شود ما كم نيست با چنين طرز تفكري يك فرد مسلمان نمي تواند ادعا كند تكليفش را براي اسلام ادا مي كند و مثل كسي مي ماند كه سر خود كلاه مي گذارد و پرده اي جلو چشمش را مي كشد وتوطئه دشمنان اسلام را نمي بيند و خود را به خواب خرگوشي مي زند. پس ما مي بينيم كه اين امر چه تكليف سنگيني بر دوش هر فرد مسلمان است و چه تلاش بزرگ و وسيع تر و حق به جانب تري را هر فرد مسلمان بايد بكند تا دفع اين توطئه ها بشود . براي اين كه يقين شود براي ما دشمن با ما خواهد جنگيد و تا آخرين لحظه هم خواهد جنگيد كافي است كه خيلي روشن و عاميانه مسئله را بين خودمان طرح كنيم .سياستي كه از اول در دنيا از خلقت بشر در جهان بوده سياست واحدي است يك جناح حق و الهي و يك جناح باطل و كفر وجود هر دو در يك زمان و يك مكان عملي نيست. 68 اسلام سازش ناپذير حركت ابرقدرتها هم حركت يزيديان عليه امام حسين(ع)مي ماند. شايد لغات فرق كند لغتي كه آن زمان استفاده مي شد لغت بيعت گرفتن بود. يزيد مي خواست بيعت بگيرد جبهه حق را جبهه امام حسين(ع) را به سازش بكشاند و دست خــود را در دست امـام حسيـن(ع) بگذارد و مسئله اي به نام مسئله خط امام حسين(ع) در آن زمان نباشد.خط فقط خط يزيد و حكومت آن و سلطه آنها نمي شود در كنار يزيد بي امام حسيني باشد امروز هم همان است يا بايد در ايران رژيمي باشد شاهنشاهي دستش در دست ابرقدرتها تابع باشد يا نمي شود رژيمي مانند جمهوري اسلامي كه دست بيعت ندهد. آنها به سادگي نمي گذرند كه رژيم باشد و بيعت نكنند تا الان هم در تمام طول تاريخ در دنيا نگذاشت حكومتي باشد و با يكي از ابرقدرتها دست بيعت نداده باشد. در هيچ كجاي دنيا و در هيچ تاريخي مگر در مقطع هايي خيلي كوتاه نمي توانيم اين مسئله را پيدا كنيم. هر جنبشي و هر حركتي هم بوده و با اهداف نيتهاي خيلي خوب هم بلند شده در عاقبت به سازش كشانده شد و يا به وسيله آنها متلاشي و ضربه خورده و الان هم همين است. اسلام و حكومتش باشد و امريكا و شوروي هم باشد و با هم هيچ جنگي نداشته باشند. اين ساده نگري و خوش بيني است و ساده زيستي اين آن واقعيتي نيست كه الان در تاريخمان مي بينيم قرآنمان هم اين را نمي گويد. بايستي از طرف اسلام عليه كفار شروع بشود آنها مطالعه بيشتر در تاريخ داشته اند و آگاهي بيشتري داشتند قبل از اين كه اسلام حركتش را شروع كند آنها حركت را شروع كردند پس اگر ما مسلمان واقع نگري باشيم و 69 نخواهيم خودمان را ..... خوش بكنيم و به خود وعده توخالي بدهيم بايد بفهميم اسلامي كه در خط امام حركت بكند، اسلامي كه سازش ناپذير بايد باشد، از نظر خداوند متعال چنين است. اسلام جنگ خواهد داشت با كفار زماني نيست كه او در طرف خود آسوده باشد و اين در اين طرف آسوده باشد اين رسالت اسلامي است. رسالت اسلام و مسلمين و انبيا و اوليا و همه رساندن نداي اسلام آيات الهي است قول الهي است به گوش انسانها و اين قولها و آيات به نفع مستكبرين و كسانـي كــه به سلطه مي كشند خون ملتها را مي مكند و اين به نفع مسلمين نيست و كشورهايي كه نفع خود را نمي بينند با ما خواهند جنگيد و دليل روشن و قاطعش شروع جنگ در جبهه ها و امروز هم ادامه اش و قوت دادنش و جدي تر بودنش. امام سازش ناپذير دليل بيشتر آن است شايد ساده باشد تصور كنيم آنـانــي كه اعلام مي كنند صلح كنيم اينان صلح نمي خواهند و با ما كاري نداشته باشند آنها وقتي براي تجديد قوا مي خواهند كه حمله ديگر با قدرت بيشتر و فكر بيشتر انجام دهند نه اين كه آنها پشيمان شده باشند و جمهوري اسلامي در يك طرف و آنها هم در طرف ديگر و كاري به هم نداشته باشند. اگر امام ما سازش ناپذيري و پافشاري در مــورد جنگ نشــان مي دهد و گاهي مي فرمايد دو ماه فرصت به صدام بدهيم. آنها خوب دريافتند و مطلب را خوب درك كردند كه كفر سر ستيزبا اسلام دارد و ما ساده نباشيم و خوش خيال نباشيم كه اگر صلحي شود آنها دست از سر ما 70 مي كشند و ما هم دنبال زندگي خودمان مي رويم. تا پشتمان به جبهه بشود تيرهايشان را رها مي كنند . پيامبر گرامي(ص) از ... ماه هفتم ... تا سال دهم در عرض113 ماه 74 عمليات نظامي انجام مي شود. 27 مورد خود پيامبر بوده47 مورد فرمانده انتخاب كرد بعد از113 ماه 74 مورد يعني در هر ماه يك جنگ و ما مي بينيم كه در تاريخ اسلام نوشته شده بعضي از عمليات ماهها طول كشيده و طولاني بوده، رفتن فتح مكه، بعد رفتن فتح هانه، طايف برگشتن تا يك بازسازي كنند يا به خانواده هايشان سر بزنند. بعضي جنگها مانند خيبر با آن همه مشقات اصلاً خانه شان نبودند. بلكه بيرون از خانه بودند همه اش مي جنگيدند. تازه جنگ آن زمان مانند اين جنگها نبود. يك خرما را چنـد نفـر در دهان مي گذاشتند و مي مكيدند بعد نوبت بعدي. اسلحه داشتند؟! خودرو داشتند؟! اسب داشتند؟! آذوقه داشتند؟! آب داشتند؟! شما در هيـچ كجـاي تـاريـخ اسـلام نمي بينيد كه نوشته باشد در كنار نهري هستند شنا ميكنند، آب مي خورند و بار شترها آذوقه بود ... خون شهدا برادر عاشق شهادت نوشته است كه خدايا نمي خواهم جنازه ام پيدا شود كه حتي يك وجب از اين خاك را اشغال كند. تا آن اندازه اين برادر اتصال پيدا كرده است. خانواده شهدا و مفقودين و اسرا و رزمندگان و امت حزب االله بدانند كه در جهت راهي كه اينان از قرآن پيدا كرده اند، زندگي توأم با جهاد در راه خدا و حيثيت ما مديون خون شهدا است و آنانند كه به ما و جامعه ما معنا داده اند. خانواده شهدا بدانند كه اينان داراي چه ارزش 71 و مقامي هستند. در عمليات آنها مي دانند كــه شهيد مي شوند ولي چنان اين فضيلت را درك كرده اند كه عاشقانه آماده رفتــن به جبهـه مي شوند تا مأموريت خود را انجام دهند. چه بسا بروند شهيد شوند يا اسير شوند و اين همان درك معناي اين موضوع است اينــان مي روند ، خانواده شان بدانند كه فرزندانشان در چه حالتي و عالمي دارند و اين وضعيت كنوني با انديشه هاي طاغوتي قابل مقايسه نيست و قابل بيان. شهيد نشانه حقانيت آن شايعاتي كه عمداً در شهرهاي ما بين افراد وجود دارد و از روي دلسوزي مي گويند اي بابا چرا فرزندت را جبهه مي فرستي و حالا چه وقت جبهه رفتنشان است. وقتي مي روند و شهيد مي شوند مي گويند مگر ما نگفتيم نروند به جبهه اينان همان منافقين اند كه در قرآن هم هست . اين زندگي با ارزشهاي انقلابي را درك نكرده اند و نمي دانند اين راه چيست و فكر مي كنند كه زنده مانده اند اين دلسوزيها بيجاست و ترس از زنده ماندن خودشان است و عدم درك از اسلام و فضائل آن است . شما بايد سرفراز باشيد . امت اسلام بايد سرفراز باشد براي اين كه دنباله رو شهداي كربلا اين همه شهيد داده ايم و به جا شهيد داديم. هر چقدر شركت فعال داشته باشيم و شهيد بدهيم نشانه حقانيت راهمان است. نه اين كه ناراحت شويم امروز 80 تا ، 100 تا ، 200 تا شهيد داديم اگر درك نمي كنيم كه كجا رفته اند پس بايد به حال خودمان افسوس بخوريم شايعه پردازها به حال خود افسوس بخورند. 72 الان چهار سال جنگ است. جنگي است در ادامه جنگ امام حسين(ع) هنوز اينان رنگ جبهه را نديده اند اينان به حال خود افسوس بخورند، نه به حال خانواده شهدا و رزمندگان در حال حاضر در وادي رحمت يك ١ شهيد داشتن باعث افتخار است بر حسب اعتقادات و فضائل اسلامي اگر تاديروز كسي باغي وسيع داشت افتخار مي كرد حالا اگر كسي در وادي رحمت شهيد داشته باشد باعث افتخار است و كساني كه در آنجا شهيد نداده اند به حال خود افسوس بخورند ارزشهاي ما اين است. چگونه به خود اجازه مي دهند در زيارت عاشورا بخوانند سلم لمن سالمكم ... اين را بگويند و چهار سال است جنگ شده و رنگ جبهه را نديده باشند. هنوز خانواده شان توفيق پيدا نكردند به اسلام رزمنده ، شهيد ، مجروح تقديم كنند. اين دلسوزيها نه براي اسلام بلكه براي خودشان و طرز تفكر خودشان است هنوز به فضائل اسلام پي نبردند با بينش طاغوتي به مسائل نگاه مي كنند و اين زندگي با فضيلت ترين زندگيهاست به خانواده رزمنده ، شهدا ، مفقودين و اسرا بدانند كه اين افتخار است كه در راه خدا شهيد شدند و جهاد كردند. انشااالله آگاهيم و بدانيم كه اين زندگي با فضيلت ترين و ارزشمندترين زندگي است. رضاي خدا فقط مي خواهند جوانان خود را سر و سامان بدهند و شاهد خوردن و خوراك و آسايش دنيوي اينان باشند. بعضي براي به دست آوردن اعتبار، 1 -مزار شهداي تبريز 73 تا اين كه بگويند فلاني اين مقدار پول و ثروت و داراي چنان املاكي و خداي نكرده برخي در لباس مذهب براي خود كسب اعتبار مي كنند به طور خلاصه اين افراد به ماديات نظر دارند و فقط دنيا را مي بينند. در قرآن آمده : انما مثل دنيا ... اين گونه افراد مثال زندگي شان مانند آن باراني كه از آسمان آمده تا گياهان رشد كنند براي انسان و حيوانات و اين انسانها چنان مبهوت اين خرمي و رشد مي شوند كه خود را فراموش مي كنند كه خود را صاحب اين ها مي دانند و خداوند مي فرمايد خداوند اراده مي كند و تمام اين سرسبزي خشك مي شود و هيچ چيز باقي نمي ماند . اين گونه خداوند آيات خود را روشن بيان مي كند يعني كساني كه دچار اين ديدگاه انحرافي هستند و زندگي مي كنند و تمام ظواهر دنيايي يك نوع آراستگي است در چشم آنان كه خود را صاحب اين ظواهر مي دانند و غافل از خداوند مي شوند. چه بسا كساني هستند كه عاشق جواني خودند و مغرور به جواني و روزي پير مي شوند يا كسي كه ثروت اندوزي مي كنــد و ثروتي جمع مي كند ولي هنگام مـردن غيـر از كفن چيزي با خود نمي برد. اين علاقه هاي دنيوي مانند آن زمين است و چقدر اينان كوتاه فكر هستند و چيزي را كه با چشم مي بينند باور دارند خداوند مي فرمايد اينان را بيان مي كنم براي اهل فكر كساني كه تفكر مي كنند. متأسفانه در برخي از طبقات ديده مي شود كه عقيده به اين نوع زندگي دارند فرهنگي است كه از طاغوت مانده و نوع زندگي است كه ديكته شده و آدمها را به سـوي او مي كشد ولي از ديدگاه اسلام بهترين نوع زندگي انسان همان زندگي 74 جلب رضايت خداست و به فكر سعادت دنيوي و اخروي خود است. يك نوع زندگي پسنديده و داراي فضيلت، زندگي توأم با جهاد در راه خداست. زندگي با فضيلت البته در رابطه با خود جهاد، هم من قادر نيستم و هم وقت كم است تا بحث كنيم. فقط در رابطه با فضيلت زندگي در اسلام نقش بسته است براي مومنين همان جهاد در راه خداست. زندگي پيامبر از بعد نظامي از هفتم ماه هجرت ...... پشت سر هم. اما به طور خلاصه اگر در قرآن نظر كنيم و افرادي كه نظر به اين دنيا دارند مثل پول، مقام، زمين، اولاد و غيره از ديدگاه دنيوي. اگر ما مقام و سعادت دو عالم را بخواهيم، بهشت دائمي را بخواهيم و نعمتهاي بيكران را بخواهيم و پاداش و بزرگي از خداوند بخواهيم در اين معامله خريدارمان خدا باشد و دوستي و محبت خدا را داشته باشيم و تجارتي با خدا انجام دهيم تا تمام گناهانمان پاك شود . نگاه كنيد به آيات قرآن كريم . الذين امنو و جاهدو في سبيل االله ... اجرا عظيما . كساني كه با جان و مال خود در راه خدا جهاد مي كنند كساني كه دنبال جاه و مقام هستند بدانند كه خدا بالاترين درجات را پيش خود دارد براي كساني كه در راه خدا با مال و جان خود جهاد مي كنند و رستگاري و بشارت به رحمت الهي و جنت و نعمت الهي مژده مي دهد . يا در آيه اي كه خداوند مي فرمايد من خود خريدار شما هستم اين چقدر ؟ اصلاً قابل قبول تصور نيست . با اين درك ناقص ما . چقدر اين 75 نوع زندگي با فضيلت است كه خود خداوند خريدار اعمال آدمي است چقدر با ارزش است انسان با مال و جان خود جهاد كند . يا مي فرمايند : اگر بخواهيم چنان تجارتي كنيم كه گناهمان پاك شود و از بين برود گناهمان، شما را مژده مي دهم به تجارتي كه شما را از عذاب اليم نجات دهد آن چيست ؟ يك تجارتي كه ما را از عذاب اليم نجات مي دهد جهاد در راه خدا و تمامي گناهان و آلودگي اين دنيا و آخرت را خداوند مژده مي دهد . باز يك نمونه از اين نوع زندگي از حضرت علي نقل شده است در جنگ ذات الصلوه از پيامبر(ص)مي پرسند كه فضيلت جهاد در چيست ؟ در پاسخ مي گويند: زماني كه يك رزمنده قصد مي كند به جبهه برود خداوند متعال نجات از آتش و ريختن گناهان او را مي نويسد. اگر كسي گناهكار باشد وقتي نيت به رفتن مي كند خداوند امر مي كند تا گناهان او پاك شود كه انگار از مادر متولد شده است و وقتي كه آماده رفتن مي شود ملائكه فخر مي كنند و وقتي با خانواده اش خداحافظي مي كند ديوارها گريه مي كنند و مانند مار كه از پوست خود در مي آيد انسان هم از گناه پاك مي شود. با ارزش و با فضيلت و بهترين زندگي است كه خداوند فرموده و تقديرنامه امام از رزمندگان ... جملاتي كه امام امت در شأن و مقام اين افرادي كه اين گونه زندگي مي كنند امامي كه تـا اينقدر والاست و ما مي شناسيم مي فرمايد كه من قاصرم از وصف اينان يعني اين كلمات و اين جملات قادر نيست كه بيان كند مقام و شأن اين نوع زندگي را . 76 جهاد ، ره آورد انقلاب از ره آوردهاي انقلاب اسلامي كه در اين مملكت شد و راهي را كه پيامبر اكرم و امام امت براي ما نشان داده اند زندگي همراه با جهاد است نه جهاد با نفس بلكه جهاد با كفار نه يك روز نه دو روز بلكه آميخته با زندگيمان باشد در مقابل ديدگاهي كه هنوز در غــالب بينـش طاغوت مي نگرند توجه به مقام و دنيا و اولاد امثال اينها تا خود را راضي و خوشحال كند در دنيا . مي خواهم بگويم چيزي كه در شأن شما افراد اين مملكت و رزمندگان است در اين حكومت اسلامي جنگ و جهاد و جلب رضايت خدا و كسب مقام و بخشيده شدن گناهان و بهترين ساختمان و آسودگي و راحتي باشد ولي چيزي را كه خداوند به انسان بدهد نه چيزهايي كه از دنيا كسب كنيم. مسائلي كه در اجتماع ما هست يعني كسي مهندس شود ، دكتر شود ، بازرگان شود و غيره و غيره همه از خداوند باشد آن كسي كه بيان شيوا دارد همه زماني به انسان عطا مي گردد كه جهاد در راه خدا باشد . توجه به اين معنا و فضيلت كه در زندگي امام حسين است آن بزرگواري كه اين معنا را درك كرد وانسان با زبان و عقل عاجزند از درك آن و كاري كه امام انجام داد با آن نيروي كم و آگاهي كامل به شهادت و فرزندان خود كه مي دانست شهيد مي شوند ولي اين راه را رفت و فقط ناشي از درك معنا و فضيلت همان آيات قرآن كريم است. دانسته كه آن زندگي كه در اين دنيا بايد مي كرد زندگي كه شايسته يك مسلمان است ، زندگي كه همراه ذلت نباشد ارزشهايي كه در دنيا هست به آنها برسد اما آنهايي را كه خدا به او مي دهد و اين يكي از ره 77 آوردهاي انقلاب براي ما بود و در آخر اين نوع زندگي كه براي اين افراد در نظر گرفته شده شهادت است شهادتي كه امام فرمود ما قاصريم از بيان عظمت اينان . ما با اين درك و تفكر ناقصمان نمي توانيم به اين آيات الهي پي ببريم و چه معنايي دارد . يا مي فرمايد آنان كه در راه خدا كشته يا شهيد مي شوند، كشته شدند و تمام شد؟ و چيزهاي زيادي را با چشم نمي بينيم، بلكه زنده هستند و ما نمي توانيم آنها را ببينيم و به حقيقت نمي توانيم پي ببريم و آيات بيشماري از شهادت آمده است. زندگي طاغوتي افرادي كه داراي زندگي طاغوتي هستند داراي اين عقيــده هستند كه تمام تلاش خود را براي اين دنيا و به دست آوردن رياست و مقام ، عدهاي هم تفريح و خوشگذراني ، عده اي هم تمام فكرشان اولادهايشان است عدهاي شاهد اين عيش و نوش و عده اي هم دنبال اعتبار براي خود و خداي نكرده عده اي در لباس مذهب براي خود اعتبار و حيثيت مي خواهد هر كدام از اينها داراي خوشي اين دنيا است خداوند راجع به اينها مي فرمايد كه اين افراد مثَل باراني است كه از آسمان آمده تا گياهان سبز شوند براي انسانها و حيوانات، ولي اين ها مبهوت اين آراستگي و خرمي گياهان مي شوند و خود را فراموش مي كنند. خدا امر مي كند و گياهان خشك و نابود مي شوند و هيچ اثري ديده نمي شود. آيات خدا روشن و واضح براي اهل خرد فرستاده شده است و كساني كه 78 ديدگاه و بينش طاغوت را دارند مانند اين مثال به آراستگي و خرمي اين دنيا مبهوت شده اند و خود را فراموش كرده اند يعني صاحب زمين و اولاد ... اينها هستند و صاحب اصلي را فراموش مي كنند كسي كه مغرور به جواني خود است روزي كه پيروزي بر او مسلط شود . يا كسي زر و پول جمع مي كند و تنها يك كفن با خود مي برد . چقدر اينان كوتاه فكر هستند و ظواهر اين دنيا را مي بينند. خدا مي فرمايد اين آيات را براي اهل فكر فرستاده ام. متأسفانه هنوز در جامعه ما در بعضي ديــده مي شود و بعضي هارا هم به سوي اين بينش ترغيب مي كنند و در مورد نحوه زندگي اسلام كه بهترين نوع زندگي فقط جلب رضايت الهي و سعادت دنيوي و اخروي رادر رضايت االله مي بينند . بهترين اين زندگاني جهاد در راه خداست كه يكي از بهترين زندگيها كه براي انسان نشان داده شد.

معامله با خدا خداوند مي فرمايد كه من خود معامله گر با شما هستم . اين سخن چقدر قابل دركيست براي ما . كه خداوند خريدار اين عمل انسان است . اگر ما بخواهيم چنان معامله اي كنيم كه تمامي گناهانمان پاك شود آن چيست ؟ جهاد در راه خدا . تجارتي كه ما را از عذاب جهنم مي رهاند يا بخشيده شدن گناهان و وارد شدن به بهشت و سعادت اخروي و يك نمونه ديگر از اين نوع زندگي حديثي ازامام علي (ع) در جنگ ... از پيامبر اكرم مي پرسد . فضيلت جهاد چيست؟ پيامبــر اكـرم در پاسخ مي 79 فرمايد ؟ هر رزمنده اي كه مي خواهد به جبهه برود خداي متعال نجات از گناه و ريخته شدن گناهان او يعني وقتي قصد رفتن به جبهه را مي كند خداوند قلم عفو به گناهان او مي كشد و مانند كسي مي شود كه از مادر متولد شده و وقتي آماده رفتن مي شود ملائكه به او فخر مي كنند چرا كه چنين انسان والايي خلق شده و جهاد مي نمايد و وقتي با اعضاي خانواده خداحافظي مي كند اجزاي خانه به حال او گريه مي كنند و او از گناه پاك مي شود مانند مار كه از پوست خود جدا مي شود. او هم از گناه پاك مي شود و بعد ثوابهاي بزرگي كه خدا در حق او مي دهد. بهترين درجه را از خدا بگيريم امام امت يك تقدير نامه اي براي رزمندگان داشتند كه اين گونه شروع مي شود . «بسم االله الرّحمن الرّحيم ان الجهاد باب من ابواب الجنه .» اين فضيلت بزرگ در بين فضائل بيشماري كه براي مجاهدين في سبيل االله نقل شده كه بيشتر جلب توجه مي كند .اين واژه ها با همان معناي عرفي خود نه اسرار الهي بلكه دست ما هم از آنـان كوتاه است . بي شك گفتار و نوشتار بشر عادي از بيان آن عاجز است . اين مدال الهي بر بازوان مجاهدين مانند خورشيد هست كه در نزد صاحبان اسرار غيبي و ملكوتي مي درخشد مگر اين همان جلوه خلعتي نيست كه ابراهيم خليل الرّحمان او را مفتخر كرد، بارقه از مقام حبيب اللهي نيست كه در تارك افضل موجودات مي درخشد، مگر نازله مقام ولي اللهي نيست كه از 80 اميرالمومنين تا خاتم الانبيا كه به آن اولياءاالله مشرف شده اند . كه اگر هست كه هست با چه بياني مي توان بيان كرد و با چه چشم بشري مي توان آن را ديد. بهتر آن كه من قاصر با تقديم السلام عليكم يا خاصه اوليا دم فرو بندم. » اين جملات امام امت در مقام كساني كه چنين بينشي دارد، فضيلت و بيان قابل درك بشري نيست. امامي كه در آن مقام والا است مي گويد من قاصرم از بيان اين فضيلت بهتر است چيزي نگويم پس نمي توان با اين كلمات ارزش اين بينش را تعريف كرد. يكي از ره آوردهاي انقلاب آن گونه كه بايد زندگي كنيم كه داراي فضيلت و معنادار و خداپسند و امام براي ما توصيف كرده اند آن زندگي است كه زندگي توأم با جهاد در راه خدا باشد . كساني كه در غالب بينش طاغوت فكر مي كنند و زندگي مي كنند در فكر مقام ، پول ، اولاد ، زمين ،رياست هستند و اينان در اين دنيا خوشحال و خوشنود هستند مي خواهم بگويم با اين انقلاب نحوه زندگي در شأن يك مسلمان انقلابي است بايد اين گونه باشد و جهاد كردن و جلب رضايت االله و مقام و رياست و بهترين مكانها باشد البته اينها را خدا داده باشد . نه اين كه از اين دنيا به دست آورد . در فطرت انسان مقام ومنزلت است ولي بايد ديد از كداميك از اين راههاست و بهترين درجات را از خداوند بگيريم. بهترين زندگي را كساني مي كنند كه زندگي شان جهاد در راه خدا باشد. توجه به اين معنا و فضيلت را امام حسين درك كرده بودند پس مي بينيم در زندگي امام حسين با آن تعداد كم و مي دانستند عاقبت چيست انجام تكليف كردند و اين از عقل و زبان 81 ما دركش وجود ندارد. آگاهي كامل شهادت،تكليف انجام شد و اين ناشي از دانستن آيات الهي و نقش جهاد كه يك فضيلت الهي است. زندگي كه خداوند متعال فرموده اند اين چنين زندگاني است. زندگي كه ذلت نباشد و زندگي كه در آن توجه به ارزشها باشد ولي آنچه كه خداوند داده است اين يكي از ره آوردهاي انقلاب اسلامي است كه براي ما آمده است و در آخر اين زندگي كه بــزرگتــرين سعـادت نصيبشان مي شود شهادت است. خداوند مسئول بازماندگان شهدا خداوند متعال مي فرمايد كه من خود مسئول بازماندگان شهدا هستم و هر كه آنها را خشنود كند مرا خشنود ساخته و هركه آنها را ناراحت كند مرا ناراحت كرده. در هيچ كجا خداوند از زبان پيامبر اين گونه راجع به خانواده نفرموده است. اين آيات در شأن كساني است كه آن گونه زندگي كرده اند كه در زندگي شان جهاد نقش بسيار مهمي دارد. تا جايي كه اولاً يا صاحب خانواده شهيد شده و مفقودند يا اسير. ببينيد چقدر ارزشمندند كه خداوند خود را صاحب ايــن خـانواده ها مي داند و خشنودي يا خشم اين خانواده ها را خشنودي و خشـم خـود مي داند. امام امت مي فرمايد كه اين خانواده ها چشم و چراغ اين ملت هستند. اين فرزنداني كه بزرگ كرده ايد با فضيلت ترين راه را انجام كرده اند كه ارزش اين فضيلت را خداوند و پيامبر و ائمه اطهار گفته اند. بدانيد كه فرزندان شما چه شهيد شده باشند و چه زنده باشند راهيان واقعي امام 82 حسين اينانند. براي اين كه نحوه زندگي اينان با نحوه زندگي امام حسين يكي است و اينان سربازان واقعي امام امت هستند و سربازان واقعي امام زمان هستند و اين ملت و خانواده هايشان بايد افتخار كنند و بايد سربلند باشند اين راه راه درست است كه رفته اند و هيچ گاه نبايد اندوهگين باشند. شايعاتي كه بدخواهان انقلاب بر سر زبانها انداخته اند، به هيچ وجه احساس زيان... و يا اين كه تصور كنند كه صاحب خانواده شهيد شد، چه كنيم نبايد باشد خداوند خود مي فرمايد كه من مسئول زندگي ايـن خانواده ها هستم.

وصيت شهدا اگر به وصيت شهدا نگاه كنيم همه حاكي از اين نوع يقين و اعتقادي است كه زندگي مي كنند شهدايي كه در وصيت خود مي نويسند من يقين دارم در اين عمليات شهيد مي شوم يا شهيد كــه در وصيت خود مي نويسد خدايا آرزوي من اين است كه تكه تكه شوم و از جنازه ام اثر نماند چرا كه در روز قيامت محشور مي شوم سرافكنده نباشم. يا برادري كه مي گويد خدايا جنازه من پيدا نشود تا جنازه ام جايي را اشغال نكند. تا چه اندازه اينان اتصال به االله پيدا كرده اند. خانواده شهدا ، مفقودين، اسرا و همه امت حزب االله و رزمندگان بدانند در جهت زندگي پر فضيلت جهاد در راه خدا و با معنا زندگي چيست؟ آنها اين راه را پيدا كرده اند و ما حيثيت و شرف خود را مديون خون شهدا هستيم. آنها بودند كه معنا داده اند به جامعه و وجود ما خانواده شهدا و ملت ايران بدانند كه 83 ارزش شهدا تا چه اندازه است و حتــي در عمليــات آنــان مي دانستند كه به قلب دشمن مي روند كه چه بسا شهيد مي شوند ولي تا آن حد اين فضيلت را درك كرده اند كه عاشقانه اين مأموريتها را قبول مي كردند كه به قلب دشمن بروند چه بسا شهيد شوند ، اسير شوند با درك و آگاهي به اين فضيلت. 84 « عملياتهاي سردار » 85 شهيد مهندس مهدي بـاكري درسـال 1360 از سـپاه اروميـه تـسويه حساب كرد و راهي جبهه هاي جنوب شد ،اهواز شاهد نبردهـاي سـنگين بود ، توپچانه هاي صدام ، امنيت را از اهواز مي گرفت. مهدي با خانواده اش در اهواز مستقر شد. او به عنوان معاون تيپ نجف اشرف در عمليات فتح المبـين در منطقـه رقابيه، جنگيد و از ناحيه چشم مجروح شد. به فاصله كوتاه(كمتـر از يـك مــاه) در عمليات بيت المقدس حضور يــافت و در نبـرد هـاي مرحلـه اول نقش فرماندهي را به خوبي ايفا كرد. در مرحله دوم عمليات بيت المقدس ، در ايستگاه حسينيه، از ناحيه پشت زخم برداشت . زخم خصم التيام نيافته بود كه هدايت بخـشي از عمليـات 86 مرحله سوم بيت المقدس را بعهـده گرفـت ، در ايـن عمليـات ، نيروهـاي رزمنده را ( با وجود زخمي بودن ) از طريق بي سيم هدايت مي نمود. در عمليات رمضان با سمت فرمانده تيپ عاشورا، حماسـه آفريـد،در ايـن عمليـات نيز مجروح شد و ليكن هـر بار كه زخم برمي داشت،خشم او بـر دشمن و عشق اش به آن چه، باور كرده بود فزوني مي يافت. سردار ، خستگي ناپذير، مي جنگيد و در فاصله كوتاه چندين عم ليـات سنگين را هدايت مي كرد زخمهايش فراموش مي شدند ، از اينكه با يـك روستازاده اي هم سفر شده ، دست يـك بـسيجي را پانـسمان مـي كنـد ، ساعتها بي خواب مي ماند تا جنبنده اي از كوهستان نگذرد، بسيار خشنود بود. نبردهاي مختلف،جنگ در دشتهاي جنوب ،كوهـستان هـاي پـيچ در پيچ غرب كشور او را چون كوه صبور مي ساخت. سردار باكري بعد از عمليات رمضان، بـراي بـازپس گيـري ارتفاعـات غرب كشور، با لشكر عاشـورا، خطـوط دشـمن را شكـست و بـسيجيان و سپاهيان دلاور خود،در عمليات مسلم بـن عقيـل ، صـحنه هـاي بـي بـديل انساني را پديد آورد. او در عملياتهاي والفجر مقدماتي ، والفجر يك ، دو ، سـه ، چهار ، فرماندهي لشكر عاشورا را بعهده داشت، مردان دل سوخته و عاشق اين لشكر به«خط شكن» معروف شدند. سـپاه دشـمن ديگـر در خطـوط جنگي ، مراقب بود كه با لشكر عاشورا مواجه نشود، زيرا اين لـشكر،كمتـر پاي به عقب مي گذارد،دور زدن ها غافلگيري هاي لـشكر عاشـورا را در سرنوشت عمليات بسيار اهميت داشت. 87 مهدي در عمليات بزرگ خاكي آبـي خيبـر،آن چـه در سـاليان دفـاع اندوخته بود به كار گرفت و در اين عمليات( بـه اظهـار خـودش) بهتـرين هايش را از دست داد شهادت برادرش حميـد بـاكري، معـاون صـميمي و صادق اش مرتضي (ياغچيان) و تعداد زيادي از ياران اش كـه تفـاوتي بـا هم نداشتند دل او را به رنج مي آورد. هر چند اين عمليـات گـسترده بـود ولي،هرگز او مأيوس نشد و دست از نبرد، بر نداشت . در نامـه اي كـه بـه خانواده اش مي نويسد:« من به وصيت و آرزوي حميـد كـه بـازكردن راه كربلا مي باشد ، همچنـان در جبهه مي مانم و به خواسته و راه شـهيدان ادامه مي دهم تا اسلام پيروز شود» اعتقاد و مقــاومت خــودش را بيـان مي كند. بعد از شـهادت حميـد و مرتـضي ياغچيـان، يـاوران اش را دوب ـــاره سازمان دهي كـرد امـا بعـد از خيبر،مهــدي در پـي راهـي موعـود، مـي گردد،روزنه اي را مي جويد. فرمانده خطيـب ،در آن اواخـر ، گفتـار را بـه آخرين حد امكان محدود كرد و به جماران رفت و در ديـدار بـا امـام (ره ) بنــاگاه متـوسل مي شود و گريه سر مي دهد تا دعا كننـد كـه او شـهيد شود. )، هلال ماه آذربايجان را ربود و مهدي ايـن ∗ و در پايان، (عمليات بدر دلاور خستگي ناپذير،در ميان آبها آرميد و مسافر آبها شد. ∗ دوازدهمين عمليات بزرگ منطقه جنوب كه شهيد مهدي باكري در آن به رزم پرداخته بود 88 « بدر به روايت دوست » 89 فرمانده لشكر 31 مكانيزه عاشورا: شهيد مهدي باكري مريد ولايت بود خبرگزاري فارس: محمدتقي اوصانلو، فرمانده لشكر 31 مكانيزه عاشورا گفت: شهيد مهدي باكري مريد ولايت بود و وقتي كه اسم امام حسين (ع) به ميان ميآمد اشكش جاري ميشد. لطفا در مورد عملياتهاي بدر و خيبر و نقش رزمندگان آذربايجاني ∗ خصوصا لشكر 31 مكانيزه عاشورا در اين دو عمليات توضيح دهيد. البته كساني هستند كه آن زمان را به خاطر دارند ولي قريب به بيست سال از آن زمان ميگذرد و لازم است كه اين وقايع دوباره يادآوري شود. ∗ به نقل از خبرگذاري فارس 90 اين عملياتها از موقعيت ويژهاي برخوردار بودند و نقش سرنوشتساز و استراتژيكي در ادامه جنگ داشتند و وضعيت جغرافياييمنطقه اين عمليات را بسيار پيچيده و سنگين ميكرد و موفقيت نيروهاي جمهوري اسلامي در عمليات باعث ميشد كه دشمن در سطح بسيار وسيع زمينگير شود. در عمليات خيبر لشكر 31 مكانيزه عاشورا نقش بسيار زيادي داشت و نيروهاي آذربايجان شرقي، آذربايجان غربي، زنجان و اردبيل نيروهاي اين لشكر را تشكيل ميدادند و فرمانده اين لشكر آقاي مهدي باكري و جانشين شان شهيد حميد باكري بود. حضور لشكر 31 عاشورا در عمليات و نقش بسيار مهم و حساس آقا مهدي باكري در كسب اطلاعات از دشمن كه نتيجه فعاليتهايشبانهروزي ايشان و دوستانشان در شناسايي منطقه بود باعث شد تا عمليات چهره ديگري پيدا كند. لشكر 31 عاشورا در عمليات خيبر توانست از پشت پل جنوبي و طلائيه كه پلهاي اتصالي قسمت جنوبي و طلائيه بودند عبور كرده و دشمن را از پشت مورد حمله قرار بدهند. كه حتي بعد از گذشتن ساليان دراز به جهت ايثار و فداكاري آقاي حميد و بچههاي لشكر 31 عاشورا اسم اين دو پل شهيد حميد ناميده شده است. اين عمليات براي نيروهاي نظامي و سياسي ارزشمند بود. زيرا جزيره مجنون داراي پنجاه حلقه چاه نفت بود كه در ابتدا كارگران محلي و خارجي به اسارت نيروهاي اسلام در آمدند و اين جزيره با جانفشاني و ايثار رزمندگان اسلام صد در صد تصرف شد. نيروهاي لشكر 31 مكانيزه عاشورا، لشكر 27 رسولاالله (ص)، لشكر 8 نجف، لشكر 17 علي ابن ابيطالب (ع)، لشكر 21 امام رضا (ع) بعنوان 91 نيروهاي خط شكن در منطقه حماسههايي آفريدند كه زبان از بيان آنها عاجر و ناتوان است. رزمندگان اسلام با شجاعت و دلير مردي دژ طلائيه را تصرف كردند و اين از افتخارات جمهوري اسلامي است و سربازان جان بركف آقا امام زمان (عج) بود منطقه عمليات دائما زير آتش سنگين توپخانه دشمن بود و حتي در بعضي از مناطق رزمندگان جنگ تن به تن با دشمن ميكردند اما با آن فشارهاي دشمن، رزمندگان با جانفشاني عمليات را ادامه ميدادند. آقا مهدي و شهيد حميد همه چيزشان را در اين راه خرج كردند و همينطور شهيد ياغچيـان و مصـداقفــرمـايشامام كه فرموده بودند«ما ميتوانيم»بودند.در اين عمليات،تمام يگانها، غيرممكن را ممكن ساختند و حتي يگانهايي كه تا آن موقع آب نديده بودند توانستند از آبگيرهايي به طول 30 كيلومتر عبور كنند و خود را به دشمن برسانند و توانستند خودشان را با منطقه سازگار كنند. پشتيباني اين عمليات بسيار سخت بود و برد توپهاي ما به بعضي از مناطق نميرسيد از سمت طلائيه امكان آتش وجود داشت ولي از سمت لشكرهاي 31 عاشورا و 17 علي ابن ابيطالب (ع) پشتيباني توپخانهاي امكان نداشت. حمل مجروحين با مشكل مواجه بود ولي بچهها با چنگ و دندان اين عمليات را انجام دادند و يگانهاي داخل جزيره كه تصرف و حفظ جزيره جزو ماموريتشان بود با تمام وجود جزيره را حفظ كردند. از طرف طلائيه پاتكهاي بسيار سنگيني ميشد ولي رزمندگان اسلام مردانه در برابر پاتكها ايستادگي ميكردند و آنقدر در برابر پاتكها ايستادگي كردند كه تاب و توان پاتك هم از دشمن بعثي گرفته شد و جزيره كاملا به تصرف نيروهاي اسلام 92 در آمد و تا آخرين روزهاي جنگ اين مناطق در دست نيروهاي اسلام بود. \* در ادامه عمليات خيبر شاهد عمليات بدر در جنوب بوديم از اين عمليات هم براي ما صحبت كنيد؟ - عمليات بدر تكميل عمليات خيبر بود در عمليات بدر قرار بود با تصرف جاده اتصالي العماره به بغداد و بصره ارتباط شمال و جنوب عراق را قطع كنيم و قرار بود منطقه دجله و فرات به تصرف لشكر 31 مكانيزه عاشورا در بيايد لشكر31 مكانيزه عاشورا با سازمان قبلي بدون داشتن شهيد حميد و ياغچيان وارد ميدان شده بود اين عمليات در زمستان 1363 انجام شد. درعمليات بدر قرار بود كه نيروهاي خودي از آب گرفتگي عبور كرده به حورالعظيم برسانند و خود را به دشمن برسانند و از دژ طلائيه عبور كنند و خود را به دجله برسانند كه اين عمل يك شبه انجام شد و منطقه بصورت معجزه آسا به تصرف دشمن درآمد و عبور از دجله پرخاطره يادآور عاشوراي حسيني توسط لشكر 31 مكانيزه عاشورا با حال و هواي خاصي انجام گرفت. ما به محض عبور از دجله بايد بلافاصله شهر حريبه را به تصرف خود در مي آورديم كه قسمت جنوب منطقه عمليات بدر كه به سمت كانال سوئيت ختم ميشد و از آنجا متصل ميشد به شطالعرب و لشكر 31 مكانيزه عاشورا به كمك لشكر 8 نجف وارد عمل شد و از سمت حريبه به طرف كانال سوئيب حركت كرد. آقا مهدي در سختترين شرايط لشكر 31 عاشورا را فرماندهي ميكرد و حتي در زير آتش شديد كاتيوشا ما را در عبور از دژ فتح از نزديك هدايت كرد. عمليات بدر داراي حساسيت بسياز زيادي بود و با اجراي 93 عمليات بدر دشمن در منطقه زمينگير شده بود و در صبح عمليات دشمن با تمام امكانات و تجهيزات و با تمام توان زرهي وارد ميدان شد، اما بچههاي لشكر 31 عاشورا با تمام وجود و با اخلاص و شور و صفاي غير قابل وصف و راحتتر بگويم با حال و هواي عاشورايي در برابر اين پاتكها ايستادگي كردند و شخص آقا مهدي در اين درگيريها لشكر را هدايت ميكرد و حتي در اكثر اين مناطق حضور پيدا ميكرد و نيروها با ديدن آقا مهدي روحيه خاصي پيدا ميكردند. جوانان امروز ما بايد به اين مطلب توجه دقيق و خاص داشته باشيد كه نيروهاي رزمنده ما همان جوانان 17 و 18 ساله بودند كه با طي مسير 30 كيلومتري در داخل آب 48 ساعت پارو زدند و در داخل بلمها توانستند دشمن را به زانو در بياورند امروز شايد جوانان بگويند ما كاري از دستمان بر نميآيد در حال كه فرمانده لشكر آن روز زمان شهادتش 25 سال داشت. جوانان ايران اسلامي داراي توان و قدرت فوقالعادهاي هستند قدر خود را بدانند البته آن روز نياز نظام به حضور جوانان در عرصه دفاع مقدس بود امروز هم سنگرهاي مختلفي براي اين جوانان تعريف شده كه الحمداالله جوانان امروز هم با ادامه راه آن جوانان عزيز حماسهآفرين در خيلي از جبههها من جمله انرژي هستهاي و موضوعات علمي ديگر موفقيتهاي فراواني دارند. جوانان غيرتمند و ديندار و مومن ايران اسلامي بايد به جواني خود متكي باشند و عمر خودشان را هدر ندهند و در راستاي دفاع از مملكت و نظام هر چه كه از دستشان بر ميآيد انجام دهند. 94 « بدر به روايت دشمن » 95 ايرانيها با حمله خـود در تـاريخ 13/3/1985 ) 22/12/1363 (خـواب راحت را از چشمان آنان ربودند. اين نبرد كه انعكاس وسيعش در تبليغات و بازتاب گسترده اش در شـهرها از شـدت وحـدتش حكايـت مـي كـرد، درنقطه اي مابين « الغدير » و « القرنه » درگرفته بود. فاصله ايـن نقطـه با جاده اصلي و استراتژيك « بصره ـ العماره » كه كانال اصلي پـشتيباني و تداركات سپاه سـوم و هفـتم بـود ، چيـزي كمتـر از 20 كيلـومتر بـود. بنابراين بازخطرعمده اي رژيم عراق را تهديد مي كرد . اگر ايرانيها موفق مي شدند جاده را به كنترل خود دربياورند، كمبود مهمات باعث مـي شـد كه ساير واحدهاي موجود در منطقه نتوانند زياد دوام بياورنـد. و سـرانجام نيروهاي ايران موفق شدند با عبور از مردابها خود را به جاده اصلي بـصره 96 ـ العماره برسانند و بصره را به محاصره بيندازند و با اين حساب ، جـز راه بصره – ناصريه كه آن هم به دليل وجود توفانهاي رملي گذرگاه م ناسبي نبود ، همه راهها را بر روي بصره كه ستون اصلي پـشتيباني ارتـش بـود، ببندند ، زيرا هر چـه از كويت و عـربستــان به عــــراق وارد مـي شــد مي بايست از بصره مي گذشت. ايرانيها حتي از جاده هـم گذشـته ، پـنج كيلومتري جلوتر موضع گرفتند، ولي يك اشتباه سبب شد تا آنهـا نت واننـد در موضعي كه بدون شك عوض كننده سرنوشت جنگ بود ، باقي بمانند . ايرانيها تنها نيروي پياده خود را به اين سو آورده بودند و با اين حساب در بحش عمده اي از منطقه اي كه ايران آزاد كرده بود ، نيرو به اندازه كافي وجود نداشت و زمينه براي ورود نيروهاي زرهي ما بـه آ ن منطقـه كـاملاً مساعد بود. درحالي كه اگر ايران نيروهاي زرهي خـود را هـم وارد كـرده بود ، واحدهاي ما نمي توانستند به سادگي آنها را از منطقه ، به ويژه جـاده بصره ـ العماره عقب براننـد از آغـاز روز دوم ، تـلاش عـراق بـراي پـس گرفتنمواضع از دست رفته شروع شد.هواپيماهاي جنگنده و هلي كوپترها از يك سو سراسر منطقه را زير آتشبرده بودند و از سويديگر گلوله هاي توپي كه توده اي از گاز شيميايي در دل خود جاي داده بودند ـ يكي پس از ديگري ـ بر سر ايرانيها فرود مي آمدنـد و آنـان را بـه عقـب كـشيدن ترغيب مي كردند . فرماندهي عمليات وسيعي كه از طـرف مـا در شـرف انجام بود بر عهده « ژنرال عدنان خيراالله » و « سرلشكر ستاد عبدالجبار شنشل » وزير دفاع قرار داشت . تمـام افسران بلند پايه ارتـش از جملــه « سرلشكر ستاد ثابت سلطان» « سـرلشكـر ستـاد مـاهـر عبدالرشـيد » « سرلشكر ستاد نزار عبدالكريم الخزرجـي » و جمعـي ديگـر بـه منطقـه 97 سرازير شده بودند تا هر طـور شـده ، ايرانيهـا را از آنجـا عقـب بزننـد . هنگامي كه در زير آن آتش شديد و بمباران شيميايي عرصه بـر ايرانيهـا كاملاً سخت شده عمليات ضد حمله با حضور تيپهاي پرآوازه اي همچون تيپهاي گارد زياست جمهوري ، تيپ سـوم نيروهـاي و يـژه ، تيـپ دهـم زرهي ،تيپ 65 نيروهاي ويژه و ... از چند محور آغاز شـد . چنـد تيـپ از محور بصره كار را آغاز كردند تا ابتدا حلقه محاصره اي را كـه اينـك بـه سختي بر دور گردن بصره ـ كه در واقـع شـاهرگ حيـاتي عـراق بـود – سنگيني مي كرد باز كنند. تيپ ما نيز مـي بايـست از همـين محـور وارد عمل مي شد . بار ديگر براي اطمينان قلب ما هم كه شده بـود ، توپخانـه خودي موضع ايرانيها را براي چندمين بار زير آتش گرفت و ما هم در پناه همين آتش سهمگين ، در ساعت دوازده نيمه شب به سـوي خـط مقـدم ايرانيها راه افتاديم چند واحد هم از طرف « العماره » راه افتاده بودند ما با عبور از نهر خود را به ايرانيها نزديك تر كرديم . تـا آن لحظـه ايرانيهـا از وجود ما ونقشه اي كه در سر داشتيم ، بي خبـر بودنـد و اگـر اوضـاع بـه همين صورت آرام مي ماند ، شايد تـــا ســاعتي ديگر ما مـي توانـستيم با اين حركت گاز انبري خود حلقه محاصره را كاملاً بشكنيم.در اين اثنـا ، نيروهاي ايران با واحدهايي از قواي ما كه از روبروي جاده به طرف آنهـا مي آمدند- درگير شدند. طولي نكشيدكه درگيري فراگير شد و كل منطقه را به كام خود كشيد و تا صبح هم ادامه يافت . اوايل صبح با نصب چنـد پل متحرك روي رود دجله تيپ دهم زرهي موفق شـد تانكهـايش را بـه اين سوي بكشاند و درمقابل نيروهاي پيـاده ايرانـي نبـرد كنـد امـا ايـن درگيري شديد ، حمله گسترده ما و پرتاب پي در پي گلوله هـا و بمبـاران 98 جنگنده ها هم نتوانست مقاومت ايرانيها را درهم بشكند؛بلكه بالعكس آنها سرســـختانه و شـــجاعانه مقاومـــت ميكردنـــدوحتي مـــارا دوبـــاره مجبوركردندحدود سه كيلومتر عقب بكشيم.تـا غـروب آن روزتيـپ دهـم زرهـي دركمـال نابـاوري نيمــي از ادوات زرهـي خـود را از دســت داده بود.بنابراين به محض اينكه شب ازراه رسيد وآتـش انـدكي خـاموش شـد فرماندهيعمليات به تمامواحدهاي درگيرد دستورداد تا سريعاً دوكيلومتر از خط درگيري عقب بكشند. لحظاتي بعد كه در شرف عقب رفتن بوديم ، پيامهـاي پـي در پـي از اتاق عمليات مي آمد كه از افراد مي خواسـت لبـاس ضـد گـاز پوشـيده ، ماسكبه صورت بزنند.دايره توجيه سياسينيز يكسره بهگوشما مي خواند كه اين اقدامات براي اين خاطر است كه احتمال دارد ايران براي متوقـف كردن حمله ما دست به بمباران شـيميايي بزنـد . البتـه بـسياري از افـراد زودباور نيز اين چــرنـــدهــا را بــه راحتـــي مي پذيرفتند ولي همـين كه صبح شد و هوا روشن شد ، در حالي كه منتظر بوديم تاگلوله هاي گاز شيميايي از طرف ايران بر سرما بريزد ، ناگهان با چشمان خودمان ديـديم كه هواپيماهاي عراقي از راه رسيدند و با فـرو ريخـتن آنچـه كـه در زيـر شكم داشتند بر سر ايرانيها ، منطقه را تـرك كردنـد . لحظـاتي بعـد ، از محل انفجار بمب ها در مـوضع ايرانيها دود سفيد رنگي چون توده اي ابر عظيم به هوا برخاست وبه تدريج تمام منطقه را در خود فرو برد. دقـايقي بعد ايرانيها كه از اين اقدام وحشيانه و غيرانساني حسابي خشمگين شـده و به جوش آمده بودند ،چنان آتش سوزان و سهمگيني بر سرمان ريختنـد كه من تا آن موقع كمتر نظيرش را ديده بودم . تركشهاي داغ و سـوزاني 99 كه بي پروا از اين سو به آن سو مي رفتند تنهـا رجـز خوانـان آن صـحنه بودند ، زيرا كسي جرأت سربلند كردن نداشـت و نفـسها تقريبـاً از شـدت ترس در سينه ها حبس شده بود بدون شك بمباران شيميايي كار خـود را كرده بود ؛ چون ايرانيها بيش از آن تاب مقاومت نياوردنـد و در شـرايطي كه آتش توپخانه شان توان هركاري را از ماسلب كـرده بـود ، فرصـت را غنيمت شمرده دست به عقب نشيني زدند. در حالي كه خـط پـشتي آنهـا موضع دفاعي گرفته بود ، افراد خط مقدمشان آرام آرام تـا لـب آب عقـب رفتند . دوباره با افول خورشيد و سياه شدن چهره آسـمان منطقـه مـا بـه طرف آنها حمله كرديم . آنچه كه قبل از درگيري با ايرانيها حسابي ناي و رمقمان را گرفت، آتش توپخانه آنها بود كه بي وقفه بر سرمان مي باريـد. بالاخره ما با آنان درگير شديم و درگيريمان هم تا صبح بـه درازا كـشيد . همين كه هوا روشن شد كار دوباره برعكس شد و اين بار ايرانيها بـه مـا حمله كردند . در اين درگيري واقعاً سخت و خونين تيپ دهم زرهي ـ كه بزرگترين تشكيلات زرهي در ارتش عراق بود ـ به طور كلي منهـدم شـد گردانهاي تانك تابع تيپ هاي گارد رياست جمهوري نيز بـه همـان بـلا گرفتار شدند و جز لاشه هـاي سـوخته و شـعله ور تانكهايـشان در جـاي جاي صحنه نبرد ، چيزي برايشان نماند و ايرانيها افراد بسيار زيادي را در اين حمله به اسارت گرفتند . شايد اگر نيروهـاي مـا بـه ايـن صـورت بـا ايرانيها نزديك نشده بودند فرماندهان منطقه براي عقب راندن ايرانيها بار 1 ديگر دست به بمباران شيميايي مي زدند. ... ١ - ستوانيار تيپ يكم گارد رياست جمهوري (ابو هدي العنبگي ) برگرفتـه از كتـاب سرنوشـت تيپ 39 ناشر دفتر ادبيات وهنر مقاومت حوزه هنري 100 « بازتاب عمليات بدر و خيبر » 101 عمليات خيبر و خصوصاً بدر ، نشان داد كه جمهوري اسلامي به رغم ∗ كمبود تجهيزات مناسب و مشكلات و موانـع عديـده اي كـه بـر سـر راه خـود دارد عملاً تواناييو قابليـتكـسبپيـروزي و موفقيـت هـاي بـسيار متفاوت با عمليات هاي گذشته را داشت. عمليات خيبر و بدر، دشمن را شديداً متزلزل نمود و به غرب نشان داد كه تنها تكنولوژي و حمايت هاي همــه جــانبه سياسـي ــ اقتـصــادي نمي تواند عراق را سرپا نگهداشته و از آسـيب پـذيري اساسـي مـصون و محفوظ بدارد. ∗ ويژه نامه شهداي بدر و خيبر ـ بنياد شهيد و امور ايثارگران آذربايجان غربي 102 به هر روي در مرحله اي از جنگ عمليات بـدر گذشـته از ضـايعات و تلفاتي كه به دشمن وارد ساخت ،جايگاهي ويژه را در ارتقاء و رشـد ابعـاد فكري و عملي سازمان رزم جمهوري اسلامي در برداشـت و دورنمـايي را ترسيم كردكه بعدها فتح فاو ، بخشي از حاصل و ثمره آن بود. اما آنچه درعمليات بدر برجستگي داشت ، عمدتاً عبارت بود از : 1 -تصميم و عزم راسخ جمهوري اسلامي جهت تهاجم بـه دشـمن و ادامه نبرد تحت هر شرايطي مبتني بر رهنمودهاي فرماندهي كل قوا امام خميني (ره ) . 2 -توانايي و جسارت در بهره گيري از تـدابير و راه كارهـاي جديـد و درهم شكستن خطوط دفاعي دشمن در خط و عمق. بازتاب سياسي عمليات عمليات بدر در سطح بين المللي ، منطقه اي و داخل دو كشور ايـران وعراق بازتاب گسترده اي داشت. در سطح بين المللي ، آمريكا و شـوروي نسبت به حمايت از عراق توافق نشان دادنـد. نماينـدگان دو قـدرت برتـر جهاني طي نشستي در وين ، درباره جنگ تحميلـي گفـت و گـو كـرده و توافقي نمودند كه براي جلوگيري از شكست عراق از اين كـشور حمايـت كنند. دولت آمريكا همچنـين بـا گذشـت چهـار روز از عمليـات ، از ايـران خواست تا مخاصمه را با مـذاكره پايـان دهـد . انگلـستان نيـز در واكـنش نسبت به اين عمليات ، درخواست كرد كه از طريـق سـازمان ملـل ميـان ايران و عراق آتش بس برقرار شود. 103 با توجه به ادامه جنگ شهرها كه پيش از عمليات در جريان بود و نيـز تشديد حملات عراق پس از آغاز حملـه ، دبيـر كـل سـازمان ملـل از دو كشور خواست ، از حمله به مناطق مسكوني خودداري كنند . سازمان ملل همچنين بيانيه اي را در 14 ماده منتشر كرد كـه در آن از ايـران و عـراق خواسته شد موارد زير را رعايت كنند : 1 -خودداري از كاربرد سلاح شيميايي 2 -خودداري از حمله به كشتي هاي تجاري 3 -عدم حمله به مناطق مسكوني 4 -حفظ امنيت خطوط هوايي تشديد جنگ شهرها و جنگ نفت كش ها يكـي از پيامـدهاي فـوري عمليات بدر بود . عراق كه تا چندي پـيش ـ مطـابق آمـار بيمـه لويـدز ـ حدود 127فروند كشتي را در خليج فارس مورد حملـه قـرار داده بـود ، بـا آغاز عمليات بر شدت حملات خود افزود و علاوه بر آن به جنگ شـهرها در ابعاد گسترده اي ادامه داد . با بالا گرفتن جنگ شهرها ، سازمان ملـل خواستار توقف آن شد . ايران و عراق دو موضـع متفـاوت در مقابـل ايـن خواست دبيركل اتخاذ كردند ، عراق اعلام كرد كه يـا پايـان جنـگ و يـا ادامه جنگ شهرها و كشتي ها ،در حالي كه ايران موافقت خود را با توقف حمله به مناطق مسكوني و كشتي ها اعلام كرد . در جنگ شهرها ، براي نخستين بار ايران با اتخـاذ سياسـت « مقابلـه به مثل » برخي از شهرهاي عراق ، از جمله بغداد را هدف قرار داد . عراق نير براي اولين بار با هواپيماي ميگ 25 و موشك هاي دوربرد ، به تهران 104 حمله كرد . بدين ترتيب ، دامنه جنگ شهرها گسترش زيادي پيدا كـرد و در مدت يك ماه و نيم (سوم اسفند 1363 تا هفدهم فروردين 1364 ( 29 شهر و چند روستاي ايران 118 بـار مـورد اصـابت بمـب و موشـك قـرار گرفتند كه بر اثر اين حملات 1227 تن شهيد و 4682 تن مجروح شـدند و خسارات مالي فراواني به بار آمد . اين روند ، پس از آن كه دولت ايـران اعلام كرد موافقان جنگ در روز قدس راه پيمايي كنند ، پايان يافـت . راه پيمايي روز قدس كه با حملات موشكي عراق به شـهرها همـراه بـود ،بـا چنان استقبالي از جانب مردم روبه رو شد كه باور نكردني بود . اين اقدام ، ضمن پايان دادن به جنگ شهرها ، پاسخي به عناصر مخالف ادامه جنگ بود كه پس از عمليات بدر ، زمينه اظهارنظر پيـدا كـرده بودنـد . در چنـين شـرايط سـختي و در اوج جنـگ شـهرها (در حـين عمليـات بـدر ) امـام خميني(ره) طي پيامي به رزمندگان فرمودند : « امروز روز واقعاً جنگ بين اسلام و كفر است ، با تمام توان بايستيد و به هي چ عنوان سستي به خـود راه ندهيد». 105 « ياران بدر » خاطرات همرزمان شهيد مهدي باكري 106 شهيد احمد كاظمي و ديگر فرماندهان هشت سال دفاع مقدس و حجه الاسلامو المسلمينغلامرضاحسنيامامجمعهاروميهمانندسردارانعلائي،قرباني،ذوالفقار،حسيني پورجمشيديان،در گفتو گوهايي جداگانه،نظرات خود را دربارهشخصيتشهيد مهديباكريبيانكردهاند. شهيد احمد كاظمي آشنايي ما با آقا مهدي در اواخر عمليات طريقالقدس و قبل از عمليات فتحالمبين و تشكيل تيپ نجف اشرف، توسط شهيد حسن باقري صورت گرفت. يك روز بعد از آشنايي به منطقه عملياتي فتحالمبين رفتيم. ما فارسيزبان بوديم ايشان تركيزبان و بهطور شايستهاي براي هم جا نيفتاده بوديم. 107 « مهدي» ميگفت: اگر ميخواهي شهيد شوي خيلي خوب است، ولي اگر ميخواهي از سختيها راحت شوي، هيچ ارزشي ندارد. اگر من خودم به جاي ايشان بودم واقعاً تحمل اين تنهايي و غريبي را نداشتم و نميتوانستم مانند وي اين غربت را تحمل كنم و در اينجا بود كه احساس كردم كه آقا مهدي فرد با تحملي است. بعد چند روز كه فرصت بيشتري در رابطه با كارمان پيش آمد من با آقا مهدي در خصوص اينكه در چه كاري بيشتر ميتواند كمك كند صحبت كردم كه ايشان با اظهار علاقه در رشته عملياتي مسائلي را عنوان كردند كه من به فعاليت هاي فوقالعاده وي در اين زمينه پي بردم. آقا مهدي جداي آن چيزهايي كه از ايشان برآورد ميشد خودش دنبال كارها ميرفت و برنامهريزي ميكرد. آرام، آرام من خودم، يك توجه خاصي به مهدي پيدا كردم و ايشان با همه نقطه ضعفهايي كه من داشتم و همچنين در برخوردهايي كه شايد در شأن او نبود همه مسائل را تحمل ميكرد و خوشحال و راضي ميرفت به دنبال كارها و برنامهها و شناساييهايي كه در نتيجه رسيديم به شروع عمليات فتحالمبين. در بدو شروع عمليات فتحالمبين ما دو محور داشتيم كه يكي محور زليجان بود و يكي هم محور رقابيه كه آقا مهدي زليجان را پذيرفتند كه عمده علميات هم از آن محور بود و اصل پيروزي عمليات هم مديون همان محور شد كه در حين انجام عمليات، عراقيها را محاصره كردند و به اسارات درآوردند و بعداً هم به پشت انتقال دادند. در آن عمليات آقا مهدي آنقدر از خود فداكاري و شجاعت نشان دادند كه همه به فراست وجود وي پي بردند و آنچنان كه شايسته و بايسته 108 وجود ايشان بود او را شناختند و در پايان عمليات همه از ايشان تعريف ميكردند و ميگفتند كه در آنجا معبر باز نشده بود و گروهان پشت معبر مانده بود و آقا مهدي رفته بود مسائل خط را حل كرده بود كه يگان حركت كنند و بروند براي عمليات، عمده كارهاي عمليات را ايشان انجام ميدادند و در عمليات بيتالمقدس تا مرحله سوم عمليات بودند كه در اين مرحله زخمي شدند. بعد از بهبودي آقا مهدي و اتمام عمليات، مسئوليت تشكيل تيپ عاشورا را به ايشان دادند كه بعداً به لشكر عاشورا تبديل شد. بعد از آن طبيعتاً در دو تيپ مستقل كاري ميكرديم ولي رابطهاي كه در كارها با هم داشتيم و صميميتي كه نسبت به هم پيدا كرده بوديم آن رابطه به نحو احسن حفظ ميشد و در اكثر عملياتها درخواست ما اين بود كه كنار هم باشيم و با هم عمليات بكنيم، عمليات خيبر و عمليات بدر بيشترين خاطرات و حماسههايي بود كه از آقا مهدي ديديم واقعاً هر وقت كه آن خاطرات را به ياد ميآورم خيلي كمبود مهدي را در جنگ احساس ميكنم كه واقعاً مهدي خيلي فرد ارزشمندي بوده و خيلي ميتوانست مؤثر باشد. شايد من اينقدر كه در خيبر مهدي را شناختم و شجاعتها و عظمتها را از مهدي ديدم هيچوقت در دوران جنگ نديده بودم. عمليات خيبر كه عمليات تقريباً سختي بود و فشارهاي عجيبي به ما آورد ما يك وقت نديديم كه مهدي درش تزلزل باشد و احساس بكند كه حالا ديگر در برابر دشمن بايستي سست شد. يا اينكه عقبنشيني بشود يا جابجا شويم. هميشه در همان حالتهاي سختي، خيلي شجاعانه و خيلي با عظمت در مقابل دشمن ميايستاد و هميشه به فكر بود كه ادامه بدهد 109 با هم توي يك سنگر بوديم، نزديك خط بود، آتش آنجا خيلي زياد بود كه بچهها خيلي ميآمدند و اصرار ميكردند جابجا شويد و توي اين سنگر نباشيد، مهدي ميخنديد توي همان سنگر مانده بوديم كه سقف نداشت و خيلي گلولهها به اطرافش ميخورد. روز سوم بود كه من زخم سطحي پيدا كردم و دستم مجروح شد. شايد من اينقدر كه در خيبر مهدي را شناختم و شجاعتها و عظمتها را از مهدي ديدم هيچوقت در دوران جنگ نديده بودم. مشكلات لشكر نجف و لشكر عاشورا را كه به دوش آقا مهدي بود حل ميكرد و با فشارهايي كه دشمن وارد ميكرد با توكلي كه به خدا كرده بود محكم ايستاد و الحمداالله توانستيم جزاير را حفظ كنيم و آبروي اسلام را حفظ كنيم. آقا مهدي شخصي متعهد، فداكار و با ايمان و با ادب بود و براي همه احترام قائل ميشد و خصوصاً ميتوانم بگويم كه آقا مهدي گوش شنوايي براي شنيدن و درك پيامهاي حضرت امام داشتند و به برادران ارتشي هم خيلي علاقه داشتند و براي آنها ارزش خاصي قائل بودند. زمانيكه براي عمليات بدر آماده ميشديم اكثر وقتها با آقا مهدي درباره كارها و برنامهريزي و نحوه استقرار وسائل با هم بوديم. مهدي خيلي محكم و مصمم و با اراده قوي به دشمن خدا حمله ميكرد مانند كسي كه توكل كرده و از هيچ چيزي نميترسد و خوب توانست به دشمن غالب شود و خوب خط را شكست و از همه زودتر رسيد به دجله و از دجله عبور كرد و اين جور هم شجاعانه ايستاد جنگيد و به بهترين نحو شهيد شد. 110 سردار علائي شهيد باكري از زماني كه به عنوان تكاور به تنهايي ميجنگيد، در جنگ نقش داشت تا زماني كه به عنوان فرمانده لشكر 31 عاشورا بود. وقتي به عنوان نفر ميجنگيد جزو افرادي بود كه در زماني كه آبادان در حصر عراق بود گروه آنها به عنوان خمپارهزن معروف بود. شهيد باكري فرماندهي نبود كه از دور هدايت كند - دستور بدهد اهل اين حرفها نبود. فرماندهي را هدايت ميكرد و در خط مقدم بود دشمن را ميديد احساس ميكرد و هدايت ميكرد. يك شب قبل از عمليات بود نصف شب بود (12 يا 1 شب) در همان مقري كه بوديم تاريك هم بود صدايي آمد از صدايش شناختم به من گفت: يك لودري قرار بود بره تو خط و خاركريزها را تقويت كند و دو تا راننده قرار بود بياد من اومدم دنبال آنها - ما هم رفتيم توي تاريكي در سنگرها صدا كرديم كسي پيدا نشد و ايشان برگشتند. صبح رفتيم ديديم كه ايشان به عنوان راننده لودر كار كرده و كارها را تمام كرده و اين در حالي بود كه چند شبانه روز هم استراحت نكرده بودند. من رفتم پيشش، ايشان را ديدم كه دشمن به شدت داره پاتك ميكند و ايشان ميخواهند بروند نزديك و از آن نعل اسبي عبور بكند و داخل كيسهاي بجنگد تا بتواند جلوي پاتكهاي دشمن را بگيرد چون بايد از آنجا نيرو عبور ميداد خودش رفته بود جلو پل ميزد تا نيروها عبور كنند. من احساس كردم آقا مهدي حال ديگري دارد هم داره پل ميزنه و هم فرماندهي ميكند و هم به نظر ميرسد كه داره ميره. 111 همه وجودش خدا شده بود و هيچ چيز جز خدا برايش اهميت نداشت و به اين درجه از اخلاص رسيده بود و همه چيز در مسير خدا برايش معني داشت نيرو زياد داشت و يا كم داشت، اسلحه داشت و يا نداشت ميگفت: «خدا خواسته و لذا هيچ چيز جلودارش نبود.» سردار قرباني در اواخر آبان ماه همراه يك نفر ديگر ميخواستيم براي شناسايي عراقيها برويم وقتي به محل رسيديم. ديديم فردي آنجا با دوربين ايستاده يك ژ3 در دست داشت و يك كلت كمري هم بسته بود كه چهره و روحيه بشاشي هم داشت پرسيديم شما كي هستيد گفت من مهدي باكري هستم. من توي عملياتها ديدم با اينكه خودش فرمانده لشكر بود خودش در جلوي همه حركت مي كرد بيسيمچي را بر ميداشت و ميرفت در يكي از عملياتها ديدم كه در جلوي ميدان مين ايستاده خطرناكترين جا كه همه آتش دشمن آنجا بود داشت سيمخاردارها را باز ميكرد و ميدان مين را هموار ميكرد. گفتم آقا مهدي تو چرا اين كار را ميكني فرمانده لشكر هستي بگذار بچهها اين كار را بكنند برو واسا بالاسر ديگر نيروها ايشان گفت نه اگر اين كار را با موفقيت انجام دادم كه بچهها درست از اينجا عبور كنند خدا ديگر كارها را درست ميكند اينجا «معبر» مهمتر است. 112 سردار ذوالفقار مهدي به خاطرتربيت خوب خانوادگيو تأثيرپذيريشديد ازارزشهاي دينيو مذهبيو بهدليل روحيات انقلابي و برخورداري از روحيه مردمداري شديد او را در ميان همه ممتاز ساخته بود. هرچه كارها مشكل ميشد ذهنها متوجهچندجا ميشد از جمله يكي هم مهدي باكري بود و متوسل به او ميشد و او يگان خودش را بهكار ميگرفت و راه را هموار و كار را آسان ميكرد و فتوحات را براي رزمندگان آسان ميكرد. سردار پورجمشيديان در مقابل دشمن رفتار آقا مهدي رفتار سخت و عليگونهاي بود و دشمن كه صداي مهدي را ميشنيد ميفهميد كه ديگر باكري به منطقه آمده و با ماها و دوستان و پيران رفتاري خداگونه داشت. آقا مهدي يك قسمتي از وقت خودش را گذاشته بود كه نفس خودش را سركوب كند. مثلاً توي تداركات از ماشين، گوني آرد به دوش ميگرفته و خالي ميكرده و هيچكس هم او را نميشناخت و اين را كه ميگويم خودم ديدهام: لابهلاي چادرها دولا ميشه و چيزيهايي را برميداره رفتم ديدم كه آشغالهاي دور بر را جمع ميكنند آشغالهاي آن بسيجيهايي را كه خواب هستند و يا هنوز بيرون نيامدهاند. ايشان ميتوانستند دستور دهند كسان ديگري اين كار را بكنند ولي ايشان ميخواستند اين پيغام را به بنده و تاريخ بدهند كه بايد اول نفس را كشت سپس وارد مسئوليت و فرماندهي شد. 113 يكي از مهمترين دلايلي كه لشكر ما توانست بره آنور و دوام بياره وجود شخص آقا مهدي بود. آقا مهدي به اين نتيجه رسيده بود كه اگر ميخواهد موفق بشه بايد بره توي پيشاني عمليات باشد جلوي همه اما توي عمليات بدر كه رفت جلو ديگر برنگشت عقب. دليل غريبي ما شايد بيشتر از دوري آقا مهدي باشد. مگر ميشه كسي دوست و پدر مهرباني داشته باشه و دلش تنگ نشه امكان نداره. به جرأت ميتونم بگم يك شب نشده كه بخوابم و ياد آقا مهدي نكنم. در زمان جنگ من گريه نميكردم چون معتقد بودم در زمان جنگ انسان بايد مقاوم باشد ولي خبر آقا مهدي ما را به گريه واداشت و آن شب، شب بسيار تخلي بود و احساس كرديم كه همه چيز لشكر 31 عاشورا را از دست داديم. واقعاً نتوانستم خود را نگه دارم و گريه كردم و خودم را خالي كردم. متواضع و با ادب بود در جبهه ي جنوب و خوزستان، آن گونه كه بايد و شايد نتوانستم توفيق حضور داشته باشم. شايد علتش اين بود كه در منطقه ي خود سرگرم بودم. البته اين جا هم واقعاً جبهه بود، بلكه از جهاتي بسيار وسيع تر و پيچيده تر از جبهه هاي جنوب هم بود. براي اين كه در جبهه ي جنوب به هر حال دشمن مشخص بود و سنگرهايش هم در جلوي آدم قرار داشت، ولي ما در اروميه و كردستان گاهي دوست و دشمن خود را نمي شناختيم. از طرف جلو ،عقب،راست و چپ،زمين و هوا مورد تهاجم 114 قرار مي گرفتيم. با همه ي اين ها، اين جور هم نبــود كـه از جبهه هاي جنوب بي خبر و غافل باشم. به طور مرتب با شهيد مهدي باكري در ارتباط بودم. او مرتب با من تماس مي گرفت و نيازهاي مادي و معنوي لشكر عاشورا را با من در ميان مي گذاشت. من هم در نمازجمعه با مردم مطرح مي كردم. انواع و اقسام كالاهاي خوراكي و پوشاكي تهيه و جمع آوري مي كرديم و به لشكر 31 عاشورا مي فرستاديم. ولي به هر حال بخشي از لشكر 31 عاشورا را بچه هاي آذربايجان غربي و اروميه تشكيل مي دادند و مضافاً اين كه ، فرمانده لشكر هم از بچه هاي خوب اروميه بود. اغلب توقع داشتند بنده ي حقير، ولو يك بار هم كه شده در آن جا چند روزي خدمت برادران ميهمان باشم؛ بنابراين اين يك روز كه با شهيد باكري به ديدار حضرت امام خميني در جماران رفته بودم از آن جا در معيت آقا مهدي ، به جبهه ي جنوب رفتم. در اين مدت، آقا مهدي نيز بنده را شرمنده كرد. او هميشه سعي داشت در كنار من باشد.مي گفتم: بابا شما برويد به كارهاي مهم خودتان برسيد. شما فرمانده لشكر هستيد، وقت تان را براي ما هدر نكنيد ، جوابش فقط سكوت با لبخند بود. او بسيار مؤدب و متواضع و در عين حال تيزفهم و كاردان بود. گـاهي در مورد بعضي مسايل نظامي و عملياتي از من نظر مي خواست و مشورت مي كرد. مي گفتم آقا جون! من يك آخوند هستم، اگر هم اسلحه برداشتم از روي ناچاري ، فله اي و ديمي است. من آن قدرها از امور تخصصي نظامي سر در نمي آورم. خودتان برويد با دوستان تان تصميم بگيريد، ولي او آن قدر اين ور و آن ور مي كرد و بالاخره يك نظري از من مي گرفت و مي رفت. ايـن نهــايت تـواضع و ادب او را 115 مي رساند. با اين كه فرمانده لشكري مثل 31 عاشورا بــود، خودش را مي شكست و از يك آخوند نظر مي خواست و اين خيلي مهم است. براي اينكه او قبل از اين كه فرمانده لشكر عاشورا باشد و پيش از اين كه شهردار شهري مثل اروميه باشد، يك انسان وارسته و خود ساخته اي بود. شبي سكوت مطلق در جبهه حاكـم بـود. هيچ تبادل آتشي ديـده نمي شد. ناگهان طرحي به ذهنم رسيد. به آقا مهدي گفتم: بلند شو، برو يك حالي از اين صدامي ها بگيريم. گفت : چطور؟ گفتم الآن متـوجه مي شوي. ساعت 2 بامداد هر كدام يك مسلسل برداشتيم كه در پشت موتورسيكلت قابل حمل باشد. با هم به خط مقدم جبهه آمديم. اين خط يك حالت قيچي مانند داشت و در هر دو طرفش عراقي ها قرار داشتند و وسطش هم خالي بود. به آقا مهدي گفتم شما برويد در آن طرف لبه ي قيچي قرار بگيريد.من نيز در اين سمت موضع مي گيرم. بعد در مرحله ي اول به سوي موضع تو شليك مي كنم بعد هم تو به طرف من شليك كن. تا بدين وسيله صدامي ها را به جان هم بيندازيم. ما اين نقشه را دو نفري عملي كرديم. صدامي ها تا نزديك صبح،موضع هم ديگر را كوبيدند. چون هر دو طرف خيال مي كردند كه طرف مقابلش ايراني است و با توپ و خمپاره و مسلسل خود را مي كوبيدند. خاطرات حجت الاسلام والمسلمين غلامرضا حسني امام جمعه اروميه 116 « در زير نور بدر » روايتي از شب عمليات بدر 117 عمليات، عمليات سختي خواهد بود. بايد بدانيم اگر اين عمليات موفق ∗ نشد،عمليات بعدي ما سختتر خواهد بود؛ چون خداوند بندگان مؤمن خود را هر چه مي گذرد با آزمايشي ديگر مي آزمايد. همه برادران بايستي تصميم قطعي بگيرند. تمام علايقي كه در ده، در شهر و ... داريد ،كنار بگذاريد. مصمم ، قاطع و با توكّل به خداوند ،تمام برادران تصميم بگيرند و گرنه خداي ناكرده مردد و متزلزل ميشويم و ترديد و ابهام حتي به اندازةنوك سوزن مانع امداد الهي است. هر برادري شب عمليات ميخواهد جلو برود بايد تصميم خود را گرفته باشد. خداي نكرده اگر برادر ضعيفي است، نبايد جلو بيايد. هر كس نمي تواند تصميم بگيرد ،همراه ما نيايد و گرنه خداي نكرده به ما صدمه خواهد زد. ∗ آخرين سخنراني قبل از عمليات بدر 118 همه برادران تصميم خود را گرفته اند، ولي من بخاطر سختي عمليات تأكيد مي كنم. شما بايد مثل حضرت ابراهيم باشيد كه رحمت خدا شامل حالش شد، مثل او در آتش برويد. خداوند اگر مصلحت بداند به صفوف دشمن رخنه خواهيد كرد. بايد در حد نهايي از سلاح مقاومت استفاده كنيم. هرگاه خداوند مقاومت ما را ديــد رحمت خــود را شــامـل حـال مــا مي گرداند. اگر از يك دسته بيست و دو نفري، يك نفر بماند، بايد آن يك نفر بايد مقاومت كند؛ حتي اگر فرمانده شما شهيد شد، نگوييد فرمانده نداريم و نجنگيم كه اين وسوسه شيطان است. فرمانده اصلي ما، خدا و امام زمان است، اصل ،آنها هستند و ما موقت هستيم، ما وسيله هستيم براي بردن شما به ميدان جنگ. وقتي شما شهيد شديد ،خودتان فرماندهايد؛ وظيفةما مقاومت تا آخرين نفس و اطاعت از فرماندهي است. تا موقعي كه دستور حمله داده نشده كسي تيراندازي نكند، حتي اگر مجروح شد خودداري نمايد. دستمال در دهانش بگذارد، دندانها را به هم بفشارد و فرياد نكند، فرياد نشانه ضعف شماست. با هر رگبار سبحان االله بگوييد. در عمليات خسته نشويد، بعد از هر درگيري و عمليات شهدا و مجروحين تخليه و بقيه سازماندهي شده و كار ادامه يابد. با عرض معذرت مسألهاي كه اميدوارم به برادران جسارت نشود و ان شاء االله كه از قلبهاي پاك شما به دور است، ولي شيطان دست بردار نيست. شيطان بعضي وقتها آرامتر و با وجهه شرعي جلو ميآيد، بنابراين در پيروزي مغرور نشويد. حداكثر استفاده از وسايل را بكنيد. اگر اين پارو بشكند به جاي آن پاروي ديگري وجود ندارد، با همين قايقها بايد عمليات بكنيم ،لباسهاي غواصي را خوب نگهداري كنيد،يك سال است دنبال اين امكانات هستيم. 119 در شب عمليات آقا مهدي وضو مي گيرد و همةگردانها را يك يك از زير قرآن عبور مي دهد. مدام توصيه مي كند؛ برادران، خدا را از ياد نبريد! نام امام زمان (عج) را زمزمه كنيد! و دعا كنيد كه كار ما براي خدا باشد و از پشت بي سيم نيز همه را به ذكر «لاحول و لا قوه الا باالله» تحريض و تشويق مي كند. قرار بر اين است كه شب عمليات ،برادران كاملي، ميراب ،موسوي و مقيمي همراه آقا مهدي باشند. عمليات در آن سوي دجله غوغا مي كند و مهدي در اضطراب آن سوي دجله، نگران بسيجيان است. لشگر عاشورا در اولين شب، موفق به شكستن خط دشمن مي شود و روز اول به كوشش در تثبيت مواضع ساحل رود مي گذرد و در مرحله دوم عمليات، از سوي لشگر عاشورا حمله اي نفس گير به واحدهايي از دشمن ـ كه عامل فشار براي جناح چپ بودند ـ غاز مي شود كه قلع و قمع دشمن و گرفتن انتقام و قطع كامل دست دشمن از تعرض به نيروها در جناح چپ، ثمره آن است. دو روز از عمليات مي گذرد. برادر كــاملــي فراق مهدي را طاقت نمي آورد و او هم چونان ديگران به آن سوي دجله مي رود. با«رستم خاني» برخورد مي كند و همان جا مي ماند. نزديك شب آقا مهدي به آنجا مي آيد و خطاب بـه بـرادر كـاملـي مي گويـد: «چرا آمدي؟» و او سـرش را پـاييـن مي انـدازد و چيـزي نمي گويد، و آقا مهدي دستور مي دهد كه براي خودشان سنگر بكنند. 120 برادر«امين شريعتي» هم همان جاست و همه تا صبح در كنار آقا مهدي مي مانند. شب براي همه شبي عجيب است،تا صبح چندين بار چاي مي آورند و شهيد مهدي نمي خورد. حدود ساعت سه برادر كاملي را صدا مي زند و از او مي خواهد كه برايش چاي بياورد. برادر كاملي از مقر اورژانسي كه نزديكشان است چاي مي آورد. صبح زود بر مي خيزد و به سوي اتوبان مي رود و منتظر مي ماند تا نيروي تخريب برسد كه متأسفانه نمي رسد. بعد با بـرادر مقيمـي آماده مي شوند به جلو بروند و از برادر كاملي هم مي خواهد كه بي سيم را بردارد و با آنان بيايد. از يك نفربر مي گذرند، به تنگهايمي رسند به نام«گلوگاه»يا «نخلستان»و پياده مي روند تا به يك گردان مي رسند.آقا مهدي آنان را توجيهمي كند و راه مياندازد و بعد با فرماندهنجف اشـرفصحبت مي كند و به حركت خود ادامه مي دهد. نزديك ظهر به نيروها مي رسند. منطقه در تصرف نيروهاي خودي است . ولي هنوز پل تصرف نشده است،خبر مي دهند، برادران عسگر قصاب و علي تجلاّيي به شهادت رسيده اند. برادر جمشيد فرمانده گردان «سيد الشهدا» را در آنجا مي بينند. آقا مهدي با دوربين به پل نگاه مي كند، پل تنها دو سه محافظ دارد. از سويي خبر مي رسد كه عراق پاتك كرده است. جلوتر مي روند. چند نفربر در حال پيش روي به سوي آنهاست. و نيروهاي عراقي پشت سر آنها حركت مي كنند. آقا مهدي خمپاره شصت را برپا مي كند و چند 121 گلوله خمپاره به طرف عراقي ها شليك مي كند. عراقي ها مي گريزند و دو، سه نفربرشان هم منفجر مي شود. نزديك ظهر، دوباره عراق پاتك مي كند و آقا مهدي و همراهانش ،از روستايي كه در آن نزديكي است در حال خروج هستند، كه در محاصره قرار مي گيرند. با عراقي ها حدود سي متر فاصله دارند. عراقي ها تلاش مي كنند كه به جلو بيايند. برادر كاملي نارنجكي به سوي عراقيها پرتاب مي كند و آقا مهـدي دوتا نارنجـك مي گيرد و به طرف عراقيها مي رود و بقيه هم تيراندازي ميكنند. آقا مهدي پشت موضع عراقي ها مي خوابد و نارنجكها را ميان آنها مي اندازد و در پناه آتش تهيـه شـده بـه سـرعت به مواضع خودي بـر مي گردد. ساعت چهار و نيم، احساسي شگفت، ناگاه به او دست مي دهد؛ به خلوتي نيازمند است. به برادر كاملي مي گويد: به نيروها بگو بالاي تپه بروند. دوربين را به دست شهيد اوحاني مي دهد و به او مي گويد كه به ده نزديك آنجا نگاه كند و ببيند وضع چطور است؟مي خواهد ببيند كه گردان سيد الشهدا در چه وضعي است. شهيد اوحاني نگاه مي كند: گردان سيد الشهدا، در سمت چپ آنها قرار دارند. برادر كاملي از پشت بي سيم در حال هدايت نيروها به بالاي تپه است. شهيد اوهاني بر مي گردد تا وضع را تشريح كند و كاملي بر مي گردد تا نتيجه را گزارش دهد كه ميبينند آقا مهدي با تواضعي عجيب، با كسي صحبت مي كند و چشمانش خورشيد وار مي درخشند، انگار دريايي از نور است كه به يك سمت سرازير شده است و لبهايش با تبسمي نمكين با 122 كسي راز ميگويند، صحبـت در حـريـم است و همه بي خبرند و بـايـد بي خبر بمانند. پيك وصال آمده است و پيغام وصل دارد. نگاه شهيد اوهاني و برادر كاملي در يكديگر تلاقي مي كند و آن گاه شهيد اوحاني با صدايي لرزان ـ با توجه به برادر كاملي ـ مي گويد: خداوندا ... ! ... امام زمان ! آقا مهدي دارد با مولايش سخن ميگويد. برادر كاملي و شهيد اوحاني مي گويند كه يكمرتبه آقا مهدي كمر راست مي كند و بر مي خيزد راست قامت و استوار؛ طرفي گرانبها بسته است، همين طرفه العين مي ارزيد به آن همه بي خوابي و خستگي. شهيد اوهاني حس مي كند كه بعد از اين معراج بايد با مهدي سخني بگويد، اما ديگر قدرت تكلم از او گريخته است،نمي داند چه بگويد و چگونه؟ و بريده بريده جمله اي را سر هم مي كند: « آقا مهدي ... خلاصه ... ان شاء االله ... ما را حلال كنيد!» بيش از اين نيز نمي توانست گفت. و آقا مهدي با آرامشي خاص و نگاهي آگاهانه و لبخندي پرمعنا پاسخ مي دهد: « آقاي اوهاني شما در سياست دخالت نكنيد؛ اگر شهيد شوم خدا مي داند و اگر هم نشوم باز خدا مي داند.» آن گاه با شور و شعفي وصف ناپذير ،آرپيجي را بر مي دارد و به طرف پاسگاهي در جلو حركت مي كند. 123 « غروب بدر » چگونگي شهادت مهدي باكري در عمليات بدر 124 ... از سر ظهر همه در تلاشند تـا آقـا مهـدي را بـه ايـن سـوي آب ∗ بياورند. هر كسي مي رود دست خالي بـرمي گردد ، هـر كـس با بي سيم تماس مي گيـرد قبـل از آنكـه خواسـته اش را بگويـد ، آقـــا مهـــدي پيشـدستي مي كند: « مهمات بياوريد... نيرو اعزام كنيـد ، اگـر اينجـا تـا شب دوام بياوريم مشكل عمليات حل مي شود ! » بي سيــم كــه قطـع مي شود گوينده تازه به يادش مي افتد كه بي سيم زده بود تا آقا مهدي را براي آمدن به اين طرف ترغيب كند. كنار بي سيم نشسته ام و اتفاقات آن سوي آب را از طريـق بـي سـيم پيگيري مي كنم. دوبـاره از قرارگـاه بـا آقـا مهـدي تمـاس مـي گيرنـد، ∗ برگرفته از كتاب خداحافظ سردار 125 صداييكه آنسوي بي سيم صحبتميكند بهصدايبرادر«عزيز جعفـري» كه از فرماندهان قرارگاه است، شبيه است. - شما آنجا چكار مي كنيد ؟ برگرد عقب ! لحن آن سوي بي سيم به ناراحتي آغشته است.آقا مهـدي بـه آرامـي جوابش را مي دهد. - چشم ! ارتباط قطع مي شود و لحظاتي بعــد دوبـاره بي سيـــم بـه صـدا در مي آيد. - پس چي شد ؟ بيـا اين طرف آقا مهدي . يكـــي از بچـــه هــا را مي فرستيم ترا توجيه كند. لحن آقا مهدي مثل دفعه قبل آرام نيست. - ما خودمان مي دانيم چكار مي كنيم. - آخر شما آنجا چكار مي كنيد ؟ - برادر من ! تكليف من اين است كه با بسيجي هـا در خـط باشـم و 1 حالا هم دارم به تكليف خودم عمل مي كنم . حاجي بشر دوست و برادر عزيز جعفري فـرمـانـدهــان قـــرارگاه در بي سيم مي خواهند كه مهدي را به عقب بياوريم . پيام قرارگاه را بوسيله بي سيم به آقا مهدي مي رسانم ولي خبري نمي شـــود. ســوار قـايــق ١ - طيب شاهيني 126 مي شود و به آن سوي دجله مي روم ، تــا مــرا مـي بينــد عـصبـانـي مي شود. - مگر من به تو نگفتم كه نبايد به اين طرف بيايي ؟ تو اينجـا چكـار مي كني برگرد برو آن طرف ! چنان عصباني مي شود كه از يادم مي رود براي چه به آنجا رفته ام و به اين طرف برمي گردم . براي برگرداندن آقا مهدي به شرق دجله، قـرار گاه به احمد كاظمي كه از دوستان نـزديك آقـا مهـدي اسـت متـوســل مي شود احمد در بي سيم آقا مهدي را صدا مي كند . آقا مهدي بـرخلاف انتظار بي سيم را جواب مي دهد . - آقا مهدي ! تـصميمات جـديــدي گـرفتــه شـده ، بايـد بــا شـما صحبت كنـم، بيــا ايــن طــرف ، كار زيـادي داريـم ... آخـه تـو آنجـا چكار مي كني؟ صحبت احمد كاظمي كه تمام مي شود صـداي خـسته آقـا مهـدي را پشت بي سيم برمي خيزد . - احمد اين طرف من چيزهايي مي بينم كه شما نمـي بينيـد ، اينجـا عالم ديگري است ، اگر تو هم اينجا بودي ، هميشه با هم بوديم ، اگرمي خواهي با هم باشيم بيا اين طرف . 127 من گيج و منگ در اين طرف آب به صحبتهاي آقـ ـا مهــدي گـوش مي دهم . همه تلاش مي كنند او را بـه ايـن سـوي آب بياورنـد و او بـه 1 تنهايي همه را به آن طرف مي خواند . كنار آقا مهدي نشسته ام . عـراقي ها آنقدر نزديك شــده انــد كــه مي شود صداي پاهايشان را شنيد . چند نفري از آنها مي خواهند بـه ايـن طرف بيايند . براي همين نارنجكي را بــدست مي گيـــرم و ضـامن اش را مي كشم و به آن طرف پرتاب مـي كـنم نارنجـك بـا صـداي مهيبـي منفجر مي شود و صداي داد و فرياد چند نفـري بـه هـوا مـي خيـزد آقـا مهدي مي گويد « نارنجــك را آن طــور پــرتــاب نمي كنند. بلند شـو دو تا نارنجك بياور » برمي خيزم و به دنبال نارنجـك مـي روم . قحطـي مهمات است . هيــچ جا نارنجكي پيدا نمي كـنم. از بچـه هـايي كـه در پشت سيل بند نشسته اند از هر كدام يك نارنجك مي گي رم و به كنار آقا مهدي برمي گردم و نارنجكها را به آقا مهدي مي دهم. - بلند شو تيراندازي بكن ! نمي دانم مي خواهد چكار كنـد ، ولـي جـرأت پرسـيدن هـم نـدارم . اسلحه را آماده مي كنم و برمي خيـزم . دسـتم روي ماشـه كـه مـي رود گلوله ها به سرعت از لوله مي گذرند و در فـضا پخـ ش مـي شـوند . زيـر آتش من و چند نفر از بچه ها آقا مهدي برمي خيزد بـه آن طـرف سـيل بند مي رود و روي زمين مي خوابد ، سر مـي دزديـدم تـا خـشابهايمان را عوض كنيم و عراقي ها بر مي خيزند و به سوي ما تيراندازي مي كننـد . ١ - برادر حاج مصطفي مولوي 128 در همينلحظه آقا مهديضامن نارنجكها را مي كشد و به سوي عراقي ها پرتاب مي كند . با انفجار نارنجكها ما دوباره تيراندازي مـي كنـيم و آقـا مهدي به سوي ما برمي گردد. بي سيم صدا مي كند. « بگوش » مي شـوم. از قرارگـاه هـستند، آقـا مهدي صحبت نمي كند. از قرارگاه ميگويند دست و پاي مهدي را ببنديـد و به عقب بياوريد ، من جرات چنين كاري را ندارم . به التمـاس مي افـتم 1 » ترا به ابوالفضل بيا برو عقب » ولي توجه نمي كند. در يك محدوده 200 متري درمحاصره كامل هـستيم. اسـلحه اي بـر مي دارم و به سراغ آقا مهدي مي روم. درگيري شـروع شـده و دشـمن از همه سو فشار مي آورد. به كنار آقا مهـــدي كـه مـي رسـم ، مـي بيـنم نشسته و خشابش را پر مي كند . با عـصبانيت خـشــاب را از دستــشان مي گيرم و در حالي كه بغض گلويم را گرفته فرياد مي زنم: - شما لازم نيست اينجــا بمــانيــد ، ما اينجــا هـستيم و مقاومـت مي كنيم . شما با اين قايق برويد. - جمشيد !الان وقت جنگ است برو ... بـرو بـه بچـه هـا بگـو همـه اسلحه بدست بگيرند و با دشمن مقابله كنند. - شما نه ! ما خودمان هستيم . شما برويد. - نه جمشيد !من با اينها آمده ام و اگر قـرار باشـد برگـردم بـا اينهـ ـا برمي گردم. ١ - شهيد علي اكبر كاملي 129 مستأصل مي شود . مهدي با سماجت مـي خواهـد بمانـد و كـاري از دست من ساخته نيست ، برمي گردم تا با كمك بچـه هـا جلـوي هجـوم 1 دشمن را از سمت گلوگاه بگيرم . - بيا آرپي جي را بگير برويم دشمن را نابود كنيم. آرپي جي را از دستـش مـي گيرم و دوبـــاره التمـاس مـي كنم كـه « ترا به جان امام شما به عقب برگرديد » مي گويد : - اگر « حال » داراي بيا با دشمنان اسلام بجنگيم. دوربين را به دست من مي دهد و اشاره مي كند كه نگاهشان كنم. بـا دوربين نگام مي كنم همه جا پر از دشمن است براي 20 نفر بيش از سـه چهار گردان نيرو در آن اطراف آرايش گرفته اند و به پيش مي آيند . وقتي برمي گردم تا دوربين را به آقا مهدي بدهم، آقا مهدي بـي هـوش افتـاده است و زير لب زمزمه مي كند. نزديك مي شود « آقا مهـدي بـا مـولاي خود صحبت ميكند!!»علي اكبر كاملي را صدا مي كنم تا مي رسـد و آقـا مهدي را با اين وضع مي بيند هر دو گريه مان مي گيـرد . چقـدر بـا ادب صحبت مي كند ، چقدر با معرفت است، آقا مهدي. نمي توانم جلو خـودم را بگيرم قطره هاي اشك بي اختيار مي ريزد و از اينكه از خلوت معنـوي آقا مهدي نصيبي برده ام سر از پا نمي شناسم ... ١ - سردار جمشيد نظمي 130 لحظات معنوي خلوت انس به پايان رسيد و آقـا مهــدي بــه هـوش مي آيد . ديگر مي دانم كه اينجا كربلا اسـت و امـروز عاشـوراي مهـدي است. در حالي كه چشمانم پر از اشك شوق است مي گويم. - آقا مهدي ! ترا به جان شهدا اگه شهيد شدي دست ما را هم بگير ! حلالمان كن . شفاعت كن ما را آقا مهدي. - برادر اوهاني ! شما تو سياست دخالت نكنيد. شـهيد شـدن و شـهيد نشدن هر دو دست خداست. آقا مهدي جيب هاي اوركتش را خـالي مـي كنـد و هـر چـه نقـشه و مدارك دارد به دجله مي اندازد و به كاملي نهيب مي زند « با عقب تماس بگير و بگو نيرو بفرستند » و علي اكبر دست بكار مـي شـود . لحظـه بـه لحظه محاصره تنگ تر مي شود و ديگر هيچكس بـه ب ـازگـشـت فكــر 1 نمي كند. - علي اكبر ! برو به نيروهايي كه در سمت شهرك هستند بگـو چنـد نفرشان بروند بالاي تپه ، عراقي ها مي آينــد و وارد خــط ما مي شوند. به سرعت خود را به نزديكي شهرك مي رسانم و پايم آقا مهدي را به بچه ها مي گويم و دوباره به كنارشان برمي گـردم . آرپـي جـي را بـراي شليك آماده مي كند تا متوجه برگشتنم مي شود مي گويد. - علي اكبر برو به جمشيد سري بزن ببين در چه وضعي است ؟ - شهيد رحمت اله اوهاني ١ 131 تا من به طرف گلوگاه كه بـرادر نظمـي در آنجــا اسـت قــدم تنــد مي كنم ، آقا مهدي هم آرپي جي را به روي دوش مـي گيـرد و از سـيل بند بالا مي رود . نمي دانم چرا مي خواهد همه را دست به سـركند و دور برش را خلوت نمايد. هر كس را به بهانه اي به دنبال كاري مي فرسـتند ... هنوز از آقا مهدي فاصلـه اي نگرفتـه ام كــه صـــداي گلـولــه اي بر مي خيزد براي خودم هم عجيب است كـه در ميـان آن همـه صـداي تيراندازي ، صداي گلولــه اي برجـا ميخكـوبـم مي كنــد. دلــم فـــرو مي ريزد و آرزو مي كنم خمپاره اي در آغوشم منفجر شود ولي گلولـه بـه مقصد نرسد. دلواپسِ پيشاني آقا مهدي هـستم ، مـي دانـم كـه پيـشاني بلندش شامه تمامي اسلحه ها را تحريك مي كند ... صداي شليك هنـوز در هزار توي ذهنم تكرار مي شود . دل به دريا مي زنم و سربرمي گردانم . فرمانده لشكر عاشورا با فرقـي شكافته به قتلگاه افتاده است . احساس مي كنم آسـمان بـر سـرم خـراب شده و پاهايم قدرت حركت ندارد ... تا به خود بيايم چند نفري اطراف آقـا مهدي را مي گيرند و بر روي دست ، به سوي قايقي كـه در آن نزديكـي 1 است مي رسانند. قايق خود را به آب مي سپارد . آخرين گلوله ها را شليك مي كنم . مـي نـشينم و بـه دنبـال خـشاب ديگري مي گردم . كناره آب تعدادي كارت شناسـايي تــوجه ام را جلـب مي كند . كارت ها به نظرم آشناست . يكي را به دست مي گيرم . كـارت - شهيد علي اكبر كاملي ١ 132 شناسايي علي اكبر كاملي است . علي اكبر بي سيم چي آقا مهدي است . ضربان قلبم سرعت مي گيرد با دستپاچگي بـي سـيم چـي را بـه سـمت محلي كه آقا مهدي آنجاست مي فرستم « برو ببين آنجـا چـه خبـره ؟ » تند و تيز مي رود و برمي گردد. - آقا مهدي تيرخورده ! ... ميان زمين و آسمان رها مي شوم ،چشمهايم سياهي مـي رود ، دجلـه به روي سرم مي چرخد و صداي بي سيم چي در گــوشم تكرار مي شـود « آقا مهدي تيرخورده ! عليرضا تندرو مي خواهد با قايق آقا مهدي را بـه عقب برساند ... » به روي دجله نگاه مي كنم. قايق به تنـدي از مقابـل مـا مـي گـذرد . عليرضا به چالاكي سرش را خم كرده و قايق را هدايت مي كنـد در يـك لحظه به ياد مي آورم كه گلوگاه در دست عراقي هاست و قايق درست به همان سمت مي رود ... همه به كناره آب جمع شده ايم و با داد و فرياد ، عليــرضــا را صـدا مي زنيم ولـــي صـداي مـا در شـدت آتـش دشـمن گــم مــي شــود. عراقي ها به بالاي سيل بند آمده اند و همه به س ـــوي قـايق تيرانـدازي مي كنند ، همزمان دهها آرپي جي به سـوي قـايق شـليك ميـشـود و در هاله اي از انفجارها ، پيكـر زخمـي سيدالـشهداي لـشكر عاشـورا بدرقـه 1 ميشود. ١ - سردار جمشيد نظمي 133 خود را باخته ام . اين سوي دجله پريشان و سرگردان به اين طـرف و آن طرف مي روم. مي خواهم هر چه در توان دارم فرياد بزنم. به آب خيره مانده ام كـه موتـوري در كنـارم ترمـز مـي كنـد . احمـد ١ كاظمي است از موتور پياده مي شود و به سرعت خود را به قـايقي كـه در ساحل دجلــه پهلــو گرفته مي رساند . به سرعت به سمتش مي روم. - كجا ؟! - مي روم پيش آقا مهدي ! عصبانيتــم را فـــرو مي خورم، دستــش را مــي گيــرم و از قـايق پياده اش مي كنم « كمي صبر كن با هم مي رويـم! » بــه گوشـــه اي مي برم و خبر را مي گويم . وا مي رود نمي تواند باور كنـد. ولـي اشـك، 2 چشمهايش را تسخير مي كند و مي انديشد كه بسيار دير رسيده است . قايق از ميان گلوله ها راهي براي خود مي يابد و پيش مي رود سكان در دست عليرضا تندرو است . پيكر زخمي آقـا مهـدي را در گوشـه اي از قايق خوابانده اند ، خون از پيشانيش مي جوشد و سرازير مي شود. شعاعي اسفندماه جلوه ديگري به چهره آقـا مهـدي ٣ از نور كمرنگ غروب آفتاب داده است . 1 - سردار شهيد احمد كاظمي 2 - برادر حاج مصطفي مولوي 3 - بيست و پنجم اسفندماه 1363 134 زخمي هستم ولي همـه فكرم ،؛ پيش آقـــا مهـــدي اسـت . بعيــد مي دانم مرغ از قفس پريده باكري دوباره به حصار قفس برگردد و زخمي كه پيشانيش را شكافته التيام يابـد . لبهـايش متـرنم اسـت ، سـرودي را زمزمه مي كند با اينكه در زير آن آتش شديد فرصتي براي شنيدن نيست، ولي به لبهايش چشم مي دوزم و به آخرين سرودش گوش مي سپارم . - االله و االله ... الحمدالله ،االله و االله ... الحمدالله هر چه بر شدت آتش افزوده مي شود صداي آقا مهـدي هـ ـم بلنـدتر مي شود ، لختي مي گذرد ... صدايي جز صـداي مهـــدي بــه گـــوش نمي رسد احساس مي كنم صدايي جز صداي او در جهان نيـست. چنـان است كه گويي زمين و آسـمان سـكوت كـرده انـد تــا بـه آواز او گـوش بسپارند ... جز غبار و دود چيزي به چشم نمي آيد. در يك لحظه قـايق در ميـان چندين انفجار بالا و پائين مي رود . سر مي دزدم و قايق را سالم از معركه مي گذراند. ناگهان نگاهم روي سيل بند آمده اند و به سوي تنهـا قـايق روي آب شليك مي كنند . هنوز چشم از سيل بند برنداشته ام كه آرپي جـي زنهـا دوباره شليك مي كنند و قايق را هاله اي از آتـش بـه ميـان مـي گيـرد، صداي آقا مهدي اوج گرفته و بلند مي شود. - االله و االله ... الحمدالله بال در بال آقا مهدي پرواز مـي كنـيم ،اوج مـي گيـريم و ... از بـالا ، زمين چون گوي كوچكي از چشم ناپديد مي شود. از آسمــان بـه پيـشواز 135 مي آيند و بـوي بهـشت مـي وزد . آقـا مهـدي در ازدحـام بـال ملائـك نـاپـديـد مي شود و من در وسط آب فرود مي آيم ... روي دجله غوطه ورم. موج انفجار آر. پي جي ، بـه داخـل آب پرتـابم كرده است. دست و پا مي زنـم و خـود را روي آب نگه مـي دارم . لاشـه قايق در فاصله اي دور در ميان شعله هـاي آتـش زبانـه مـي سـوزد ... و مهدي هر آنچه آب از بدر داشت در بغل فشرد و ... . 136 « مسافر آبها » خبر شهادت شهيد مهدي باكري به روايت همسر شهيد 137 چند روز قبل از عمليات بدر مهدي آمد. تعجب كردم. چه عجـب كـه آمده. معمولاًا زچند وقت قبل از عمليات و چنـد روز بعـ ـد از آن پيـدايش نمي شد. براي خودم سالاد درست كرده بودم. پا شدم غذا درسـت كـنم ، نگذاشت. همان سالاد را با هم خورديم. مي خواست حمام كند. آب گرم كن خاموش بود. عجله داشـت. تـوي كتري، روي گاز آب گرم كردم. سرش را شست، وضو گرفت و نمـازش را خواند. راست مي ايستاد، سرش را كمي به جلــو خــم مـي كـرد و نمـاز مي خواند. دوست داشتم بايستم پشت سرش و نمـاز خوانـدنش را تماشـا كنم . شمرده و با مكث مي خواند. موقع خـداحافظي مـن را بوسـيد و بـا خنده گفت « زن جون ، خداحافظ». اما يك لحظه هم بـه ذهـنم خطـور نكرد اين بار آخري است كه مي بينمش. 138 وقتي من به كار خودم سرگرم مي شدم، رو به روي ايـ ـن عكـس هـا مي نشست،زانوهايش را بغل ميگرفت و خيـره مـي شـد بـه آن هـا و بـا خودش زمزمه مي كرد. تا من مي رفتم بيرون ، اشكش سرريز مـي شـد. اما جلويمن خودش را نگه مي داشت.مي دانست من تحملاين حرف ها و كارها را ندارم. صبح بيست و پنجم اسفند، دوستم دعوتم كرد خانـه شـان. چنـد نفـر ديگر از بچه ها هم آمده بودند. احساس مي كردم سـر حـال نيـستند،امـا كسي چيزي نگفت. من زياد پاپي نشدم. مادر شهيد باقري هم آمـده بـود. ساعت دوازده نصفه شب ، فاطمه زنگ زد. گفت: « مريم ،خواهر مهـدي، اينجاست. داشتيم با هم حرف مي زديم، ياد تو افتاديم. گفتـيم يـه زنـگ بزنيم حالت رو بپرسيم».دلم شور افتاد. پرسيدم:« چيزي شده ؟ » گفت « نه بابا. همين جوري يادت كرديم». حال همه بـه هـم تلفنـي خبر داده بودند و مي دانستند مهدي شهيد شده. احوال مهـدي را پرسـيد. صبح زنگ زده بودم به ستاد كسي كه گوشي را برداشت نتوانـست حـرف بزند. گفت « گوشي دستتون». يكـي ديگـر جـوابم را داد، و گفـت « آقـا مهدي خوب هستند و عمليات تموم شده ، رفته ند منطقه رو تحويل بِدن و برگردند». خيالم راحت بود همين روزها سر و كله اش پيـدا مـي شـود . كسي جرأت نمي كرد چيزي به من بگويد. اين كار را گذاشـته بودنـد بـه عهده ي مادر شهيد باقري كه او آدم جا افتاده اي است ، بلـد اسـت چـه طور بگويد . بنده ي خدا او هم نتوانسته بود. فردا صبح هم سايه مان تلفن زد و گفت : « دايي آقا مهدي زنـگ زد. گفت آماده باش مي آد دنبالت ». قرار نبود بيايد. دلم مثـل سـير و سـركه 139 مي جوشيد. تا خانه را نفهميدم چه طور بروم . تا رسـيدم ، زنـگ زدم بـه دايي. از زن دايي پرسيدم « دايي كجاست ؟ » گفت « رفته سر كار.كاري داري بگم شب بهت زنگ بزنه ؟ » تشكر كـردم و گوشـي را گذاشـتم. از وسط راه پله خانم جعفري را صدا زدم و گفتم : « من زنگ زدم خونـه ي دايي. او كه تهران است. پس تو چي مي گي؟» يك دفعـه نشـست روي پله و زد زير گريه. همان جا فهميدم چه شده. برگشتم توي اتاق. نميدانستم بايد چه كـار كنم. گيج بودم. باورم نمي شد. هر چه عكـس از مهـدي داشـتم، ريخـتم وسط اتاق.مثل ماتم زده ها ،نشستم و همان چند تا عكس را نگاه كـردم. انگار ذهنم خالي شده بود. تا اين كه همه آمدند. دلم مي خواسـت همـان لحظه بروم پيش مهدي. تنها چيـزي كـه خواسـتم همـين بـود .ايـن كـه بگذاريد تا اروميه كنار مهدي بمانم؛ تنها خيلي حرف ها داشـتم كـه بايـد بهش مي زدم. چه وقتي بهتر از اين ؟ مهدي ديگر كاري نداشت . هواپيما فرستاده بودند كه ما را ببرد اروميه. گفتم: « نه . مـن بـا مهـدي مـي رم . توي آمبولانس». نمي دانستم اصلاً مهدي برنگشته. اين را هم ازم پنهان مي كردند. فردا صبح راهيمان كردند. اول رفتيم تبريـز. بچـه هـاي سـپاه آمدند تسليت گفتند.خواستيم برويم اروميه. منتظر بودم لااقل يك تكه ي راه را با مهدي بروم . دلم مهدي را مي خواست. بـه دايـي گلايـه كـردم. گفتم« پس چي شد؟ مگر قرار نبود من و مهدي با هم بريم ». مي گفـتم و اشك مي ريختم ، اما دايي فقط سكوت كرده بود . يك دفعـه بـه دلـم افتاد چي شده. گفتم « نكنه او هم مثل حميد آقا برنگشته؟». 140 آن قدر حالم خراب بود كه از آن روزها چيز زيادي يادم نمي آيـد. دور و برم شلوغ بود و همه مي آمدند ،تسليت مي گفتنـد و از مهـدي تعريـف مي كردن و اشك مي ريختند . حتي يادم نيست شب را كجا مي خوابيدم. خانهي كي مي ماندم، چي مي خوردم يـا مراسـم چـه طـور برگـزار شـد . مراسم را مسجد جامع گرفته بودند و آهنگران نوحه مي خواند . تا صدايش را شنيدم ،از هوش رفتم. بعد از شهادت مهدي، خوابش را ديدم، تـوي خواب ازش پـرسيـــدم « مهدي تو چه طوري شهيد شدي؟ » هنوز كسي بهـم نگفتـه بـود . بـا دستش پيشاني و شكمش را نشان داد و گفت « يه تير ايـن جـا خـورد و يكي اين جا » بعد شنيدم كه اول تير به پيشانيش خورده ، بعد توي قـايق كه مي گذارند بياورند اين ور مجنون ، يك خمپاره مي خورد وسـط قـايق هميشه با خودم مي گويم شايد اين كه مهدي برنگـشت، خيلـي هـم بـد نيست. هر چند هيچ جايي را ندارم كه بروم، دو ساعت بنـشينم و باهـاش حرف بزنم و خالي بشوم ، اما حتماً اين هم لطف خدا است كه مهد ي را با همان صورت خندان آرام توي ذهنم داشته باشم . نمي دانم اگر مي آمد ، با چه چيزي بايد روبهرو مي شدم؟ 141 « نامه آخر » وصيت نامه شهيد مهدي باكري 142 مهندس مهدي باكـري در آخـــرين وصيت نــامه خود اين چنين مي نويسد : « بسم االله الرحمن الرحيم يا االله يا محمد يا علي يـا فاطمـه زهـرا يـا حسن يا حسين يا علي يا محمد يا جعفر يا موسي يا علي يا محمد يا علي يا حسن يا مهدي «عج» و تو ولـي مـان يـا روح االله و شـما اي پيـروان صادق شهيدان. خدايا چگونه وصيت نامه بنويسم در حالي كه سراپا گناه و معـصيت و سراپا تقصير و نافرماني ،گرچه از رحمت و بخشش تو نااميد نيـستم ولـي ترسم از اين است كه نيامـرزيده از دنيـــا بــــروم ، مـي ترسـم رفتـنم خالص نباشد و پذيرفته درگاهت نشوم. يا رب العفو ، خدايا نميرم در حالي كه از ما راضي نباشي ،اي واي كـه سيه روز خواهم بود . خدايا چقـدر دوسـت داشـتني و پرسـتيدني هـستي 143 هيهات كه نفهميدم ، خون بايد مي شدي و در رگهايم جريان مي يـافتي . ... و سلولهايم يارب يارب مي گفت . يا اباعبداالله شفاعت. آه چقدر لـذت بخش است انسان آماده باشد براي ديدار ربش ولـي چـه كـنم تهيدسـتم. خدا يا تو قبولم كن. سلام بر روحي فـدا نجـات دهنـده مـا از عـصر جهـل،عـصر ظلـم و ستم،عصر كفرو الحاد،عصر مظلوميتاسلام و پيروان واقعـياش، عزيـزانم اگر شبانه روز شكرگزارخدا باشيمكه نعمتاسلام و امـامرا بـه مـا عنايـت فرموده بازكم است.آگاه باشيمكه سـربازان راسـتين و صـادق ايـننعمـت شويم ،خطر وسوسه هايدروني ودنيافريبي را شناختهو برحـذر باشـيمكـه صدق نيت وخلوطدر عمل تنها چارهساز ماست. اي عاشقان ابا عبداالله بايستي شهادت را در آغوش گرفت ، گــونه ها بايستي از حرارت و شوقش سرخ شود و ضربان قلب تندتر بزنـد. بايـستي محتواي فرامين امام را درك و عمل نمائيم تا بلكه قدري از تكليف خـود را در شكرگزاري بجا آورده باشم. وصيت به مادرم و خواهران و برادرانم و اهل فاميل: بدانيد اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست ، هميشه بياد خدا باشيد و فرامين خدا را عمـل كنيد ،پشتيبان و از ته قلب مقلد امام باشيد ،اهميـت زيـادي بـه دعاهـا و مجالس ياد اباعبداله و شهدا بدهيد كه راه سعادت و توشه آخـرت اسـت . همواره تربيت حسيني و زينبي بيابيد و رسالت آنها را رسالت خود بدانيـد و فرزندان خود را نيز همانگونه تربيت دهيد كه سربازاني با ايمـان و عاشـق 144 شهادت و علمداراني صالح وارث حضرت ابوالفضل برادر اسلام ببار آينـد . از همه كسانيكه از من رنجيده اند و حقي برگردن من دارند طلب بخشش دارم و اميدوارم خداوند مرا با گناهان بسيار بيامرزد. « خدايا مرا پاكيزه بپذير » 145 « قبيله خورشيد » 146 1 قبيله خورشيد خدايا مرا لياقت مرثيه نيست و زمان، زمان غمگساري نيست زمان ، تو يكي بدان ، اشك را بي بهانه از من نتواني مكان تو يكي بدان ، ايستادگي را به هر بهائي از من نخواهي خواست من جانباز جانمازم من شهره شهر شقايقم من ميراث دار فهم ولايتم ١ - مجله غوغاي بلم – بنياد شهيد و امور ايثارگران استان آذربايجان غربي 147 من امروزم ،من همان كوهسار بلند ديروزم ،مـن همـان آبـشار پرجوشـش فردايم من رازدار شهادتم من فن آور تكنيك آتش عشقم من همان از نسل هدايت از مهد كرامـت از حمـد پرطـراوت جلگـه سـبز غيرت آذربايجانم زمان، تو يكي بدان اشك را بي بهانه از من نتواني دفتر عشق را از هزاره شيعه برگرفته ام . جا نمازم را مملو از عطر معطر شقايق كرده ام من سنگر بان ميدان عشقم من از گُل گريه ، گلاب تبسم مي گيرم از رنگين كمان آسمان باراني تاريخ ، منشور هدايت در آستين دارم من مي خواهم از يادها يادگاراني بسازم كه شهر كوچك دنيا بـه تماشـاي آن بنشيند ميدان ندا آراسته شد ! اي قبيله هاي شك ، قبيله خورشيد نمايان است راه را بجوئيد اي قريحه هاي زلال ، چشمه جاري است! راه آب را بجوئيد 148 قدم ، قلم ، قريحه ، آستين بالا زنيد قامت بوسه خورده مهدي ، گلوي قسم خورده حميد در قربانگاه عشق نغمه سر مي دهند گريه ها ، اشك ها بباريد با آب كارون تطهير شويد مهدي من آب را انتخاب مي كند اي دستها ، آب مي رود براي هميشه آبرو شود يگانه سردار كوچه ام قدح يار، بر دست گرفته است و اي بلم ، چشم از من برنگير ، اي ضريح سبز من هر روز از تو، بوي سفر كرده ام را گرفته ام و تو اي بلم ،تو بيا بر من نيز رام شو تو ، تا شو ،تو تابوت نمان تو تابوت نباش تو راه را بلدي، تو مشهد مهدي مرا مي شناسي تو آشـناي مسافر آبهايي . 149 « ضمائم » 150 مسئوليت ها 52 – 1351 ورود به دانشگاه 58 – 1357 نماينده دادستاني 05/09/1358 شهردار اروميه ( از طرف شوراي شهر ) 27/12/1358 نماينده استانداري در هيئت 5 نفره زمين و مسكن استان آ.غ 14/04/1359 با حكم شهيد عباسپور وزير نيرو و عضواصلي هيئت مديره آب مشروب اروميه 15/05/1359 شهردار اروميه (با انتصاب استانداري ) 18/06/1359 مدير داخلي جهاد سازندگي استان آذربايجان غربي 09/08/1359 استعفا از جهاد سازندگي استان آذربايجان غربي 11/08/1359 استعفا از شهرداري اروميه 13/12/1359 عضو شوراي مركزي جهاد سازندگي كشور و نماينده شورا در استان آذربايجان غربي 20/04/1360 فرمانده عمليات سپاه اروميه 08/09/1360 تسويه حساب از سپاه اروميه و اعزام به خوزستان 25/12/1363 فرمانده لشكر عاشورا و شهادت